

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

فرستنده: داکتر هدایت

01.05.10

پروژه عدالت افغانستان

۶ نقض بین المللی حقوق بشر و قانون بشری در دوران حکومت اسلامی افغانستان از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶ و توسط نیروهای اتحاد شمال از سال ۱۹۹۶ الی ۱۹۹۸

۶.۱ تاریخچه‌ی از جنگهای داخلی سالهای ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶

در این زمان نیروها با جناحهای اکثریت در کابل ائتلاف کردند و جنایات جنگی را مرتکب گردیدند. زمانیکه بعضی شان احتمالاً نمایندگی اعمال انفرادی قوماندانان که خود سرانه انجام میدادند میکنند، پروژه عدالت افغانستان میداند که هیچ قضیه‌ای نیست که مسئولین علیه افراد ملکی و غیر نظامی جنایات را تحت رهبران جناح شان انجام نداده باشند در بعضی قضایای ارائه شده توسط پروژه عدالت افغانستان وحشیگری و ظلم طبق دستور و توأم با آگاهی و فرمان قوماندان ارشد و رهبر حزب صورت گرفته است.

در عین زمان این موضوع واضح و روشن از زبان روایتگران و قصه پردازان جنگ شنیده میشد که قوماندانان عمومی و یا ارشد همیشه کنترل قوی بر افرادشان نداشتند. فعالیت شدید نیروهای دفاعی مخالف بخاطر در کنترل آوردن قلمرو و محلات قوماندانان بخاطر حفظ جان شان و وفا داری به افراد شان باعث ضرر شان بود. فرماندهان ارشد با تمام کوشش میخواستند که وفاداری خویش را به زیر دستان نشان دهند بخاطریکه از مناطق شان دفاع کنند و ضربات کوبنده را بر مخالفین شان وارد سازند و متحمل ضربات مخالف نشوند عملیات و کوشش های را بخاطر تضعیف جانب مخالف عملیات را آغاز میکردند با وصف اینکه نقاط ضعفی بر سلسله فرماندهی داشتند. جریان این جنگها در سالهای بعد بطور غیر مترقبه صورت گرفته و دوسیه بندی نشده است.

بعد از چند ماه سقوط حکومت داکتر نجیب الله کابل در کام جنگ های داخلی رفت. در جریان این جنگ جناحهای چند گانه شامل در جنگ علیه حکومت داکتر نجیب و اشغال روسها بخاطر کنترل قلمرو در پایتخت و ولایات با هم جنگیدند. علی الرغم مداخلات ملل متحد و بعضی کشور های همسایه امکانی را فراهم نساخت تا کدام توافق سیاسی و شراکت نیروها بدست آید.

به تعقیب گفتگوها با بعضی قوماندانان پیشین که با داکتر نجیب الله متحد بودند نیروهای احمد شاه مسعود داخل کابل شدند و دیگر نیروها نیز داخل مناطق دیگر در جوار کابل مستقر گردیدند. یک قسمت نیروهای باقی مانده از حکومت داکتر نجیب با مسعود پیوستند و قسمتی با دیگر جناحها و بعضی هم به آسانی از منطقه خارج شدند.

اساساً جنگ تقریباً بین نیروهای احمد شاه مسعود و نیروهای گلبدین حکمتیار آغاز گردید. نیروهای مسعود همراه با نیروهای دوستم و قوماندانان جنبش مواضع حزب اسلامی را هدف راکت و توپخانه قرار داد در حالیکه نیروهای حزب اسلامی میدان هوای، مکروریانها، قصر ریاست جمهوری، وزارت دفاع و گارنیزون کابل را مورد حملات

راکتی قرار داده بودند. در این حملات حزب اسلامی به تنهای صدها غیر نظامی بقتل رساندند. در حملات کور کورانه راکتی احزاب مختلف شامل در جنگ در این گزارش گنجانیده شده است.

در ۲۶ آپریل رهبران در پشاور پاکستان توافقنامه را امضا کرده بودند که در آن بر حکومت عبوری و زمانی انتخابات توافق شده بود. مسعود وزیر دفاع تعیین گردید. گرچه قدرت دولت اسلامی جدید محدود بود: در همین زمان اکثر احزاب مجاهدین به این توافق نامه موافقت داشتند و مجاهدین شیعه تحت حمایت ایران کنار گذاشته شدند و یا در نظر گرفته نشده بودند تدارک صحنه برای بعض جنگها که پیش آمد جناح های مخالف مناطق مختلف شهر را تصرف کردند و مراکز فرقه ها جایشان را به مقر نیروهای مسلح تبدیل کردند و پوسته های تلاشی درست شده بودند و خودشان قانون را عملی میکردند. لکن در بعض مناطق بطور قابل ملاحظه در هرات و مزار شریف تظاهرات جناحی پرا شدند ولی این استثنائات بود. اهداف مسعود در جریان تصدی دولت اسلامی افغانستان شکست نیروهای جنگی علیه شان که (حزب اسلامی و بعداً حزب شیعه وحدت و جنبش ملی نیز شامل بودند) بود. توسعه بخشیدن و تحکیم قلمرو دولت اسلامی در اطراف کابل بود. در سال اول دشمن اصلی اش حزب اسلامی بود که طبق آمار کارمندان نمایندگی های حقوق بشر در کابل راکت هایش هزاران غیر نظامی را در بین سال ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵ به قتل رساند. اگر چه حکمتیار فقط یک رهبر نبود که راکت اندازی را رهبری میکرد. بلکه هر جناح قدرت مند نظامی که در کابل انبار اسلحه و یا سلاح ثقیله داشت در جریان جنگ استفاده کرده و در سرک های کابل به خشم و غضب در آمدند. آنهایی که مجهز با طیاره جیت بودند مثل جنبش ملی و مسعود بطور مشخص جنوب و غرب کابل را در اوقات مختلف جنگ بمباران کردند. حزب وحدت نیز از سلاح های ثقیله شان علیه اتحاد و مسعود استفاده کرده است. تمام این حملات کور کورانه منجر به قتل ده ها هزار خسارات جانی گردید و خلل بزرگی در قوانین جنگی ایجاد کرد زیرا آنها مسئول ایجاد وحشت بین مردم گردید بخاطریکه باعث قتل و زخمی افراد غیر نظامی و خسارات مالی مردم گردیدند.

در ماه جون سال ۱۹۹۲ دفعته بین سیاف رهبر حزب اتحاد اسلامی که مرکزش در پغمان در غرب کابل بود و حزب وحدت جنگ آغاز شد. در جریان جنگ نیروهای اتحاد و حزب وحدت جنگجویان و غیر نظامی های را اختطاف کرده و به قتل میرساندند و مفقود الاثر میساختند. دیگر کسانی که قرار معلومات بقتل رسانیده اند احتمالاً بعد از اولین بار زندانی شدن بخاطر تبادل نگرهاری میشدند. تمام این تخطیها از حقوق بشر متشکل از جنایات جنگی است. بعضی این تخطی ها در شرح قضایا در ذیل خواهد گفته شد. مسئولیتها بدوش رهبران ارشد هر دو جناح کسانی که آگاه از اختطاف و لادرک کردن مردم بودند هستند که عبارتند از سیاف و قوماندانان ارشدش و مزاری که در سال ۱۹۹۵ مرد و معاونش کریم خلیلی با بعض قوماندانان ارشد شان. پروژه عدالت برای افغانستان این واقعات را دوسیه بندی کرده است.

هر دو جناح اتحاد و وحدت افراد ملکی را در حملات خانه به خانه مورد هدف قرار دادند در اول نیروهای اتحاد یک تعداد زنها را مورد تجاوز جنسی قرار دادند و نیروهای وحدت عمل بالمثل را علیه پشتون انجام دادند. طبق قوانین جنگی بین المللی جنایت تجاوز جنسی به حیث جنایات جنگی محسوب شده است. در افغانستان اساساً تجاوز جنسی بحیث اسلحه در جنگ در جریان کمونیست ها استفاده نشده است. اگر بعداً گزارش های مبنی بر واقعات تجاوز جنسی توسط روسها و حزب خلق ارائه شده است. بعض نیروهای مجاهدین مرتکب تجاوز جنسی و اختطاف زنها در جریان حمله در قلمرو دولت گزارش شده لکن به اندازه وسیع صورت نگرفته است. جنگ داخلی که در کابل از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۵ این رقم را افزایش داده است. هر گروپ مجاهدین شامل در جنگ در کابل مرتکب تجاوز جنسی با هدف مشخص مجازات تمام جامعه بخاطر درک از همکاری با مخالفین شان بوده است. بناء تجاوزات جنسی بر علاوه دیگر مسایل هدف حمله بالای افراد ملکی بوده و مسئله نژادی در بر داشته. در بعض موارد بمعنی تصفیه نژادی استفاده شده است که پروژه عدالت برای افغانستان این واقعات را قرار ذیل ثبت نموده است.

در دسامبر ۱۹۹۲ استاد ربانی که مدت ریاستش از چهار ماه بیشتر شده بود یک جلسه را بخاطر تعویق انداختن مدت ریاست ریس جمهور دایر کرد. قرار معلومات کوشش های ربانی بخاطر گرفتن قدرت جنگهای تازه بی را بین نیروهای مسعود دوستم و بر علاوه وحدت منتج گردید. اخیراً در آخر دسامبر ربانی یک شورای که توسط اعضای حزب خودش دایر شده بود ویرا در ۲۹ دسامبر بحیث رئیس جمهور انتخاب کرد. ولی بخاطر تأسیس یک پارلمان که در آن نمایندگان تمام مردم از اطراف کشور حضور بیابند موافقت کرد و یک حرکت که بتواند ربانی را ابقا و حمایت کند چندین نفر از اعضای این ائتلاف به شمول دوستم حضور داشت.

در اواخر سال ۱۹۹۲ حزب وحدت از دولت اخراج شد و مخفیانه با حزب اسلامی ارتباط گرفت. در این مقطع زمانی مسعود پلان استراتژی را بخاطر مقابله کردن با حزب اسلامی (که نیروهایش در اطراف کابل مستقر بودند و با راکت مسلح بودند) و حزب وحدت که اکثر عملیات ها در غرب کابل انجام میداد بخاطر اخراج شان روی دست گرفت. نیروهای حزب اتحاد نقش مهم و عمده را در این حمله بازی کرد که تحت امر مستقیم سیاف و از وی معاش میگرفتند. نیروهای اتحاد اسلامی گرچه بطور رسمی در وزارت داخله جذب نشده بودند لکن با همکاری این وزارت کار میکرد.

در ماه فبروری ۱۹۹۳ مسعود با نا راضیان و قوماندانان حزب وحدت تماس گرفته و توافقات را انجام داد و یک پروتوکول را بصورت مخفی با مسعود امضا کردند و وعده داده بودند که در جریان جنگ مزاری و اعضای کابینه اش را اسیر نمایند. پروژه عدالت افغانستان هر دو موضوع را ارتباط عملیات و سوء استفاده را به ثبت رسانده است که شامل فیرهای کورکورانه بالای مناطق ملکی، قتل ها و تجاوزات جنسی ذیل میباشد.

در ماه جنوری ۱۹۹۴ دوستم با حکمتیار توافق کرد و بالای مسعود حمله ور شد که جنگ شدیدی بعد از سقوط دولت داکتر نجیب الله در اواخر سال ۱۹۹۴ صورت گرفت که به تخمیناً به تعداد ۲۵۰۰۰ نفر در شهر در بین ماه جنوری و جون بقتل رسیده است. در اخیر ماه مسعود دوستم را از مقرش کنار زد و هزاران نفر را اسیر گرفتند. جنگ بین نیروهای دوستم و مسعود خمشگینانه بود و شامل هدف گیری حملات بالای مناطق ملکی صورت میگرفت.

در سال ۱۹۹۴ موفقیت غیر مترقبه طالبان که نیروهایش قندهار را تصرف کرد و بطور قابل ملاحظه حمایت پاکستان از ناحیه تجهیزات و نظامی وضعیت را در کابل تغییر داد. در اخیر سال ۱۹۹۴ طالبان پیشروی بطرف کابل، ارزگان و زابل کرد و در سال ۱۴ فبروری ۱۹۹۵ مقرش در چهار آسیاب جایکه وی مدت چهار سال از آنجا کابل را هدف حملات راکتی قرار میداد با تمام تجهیزات آن به طالبان رها کرد و طالبان به آسانی منطقه را تصرف کردند.

پرواز حکمتیار مسعود را در موقعیت بدست گرفتن کنترل شهر قرار داد. در ماه مارچ مسعود حملات را علیه حزب وحدت راه انداخت که موقعیت های وحدت در غرب کابل بمبارد نمود و مزاری با طالبان پیوست با دادن اجازه به طالبان که وارد کابل شود باعث انشعاب وحدت شد و تعداد نیروهایش با مسعود پیوستند. این جنگ شامل فیرهای کورکورانه و بمباردمان مناطق غرب کابل توسط نیروهای مسعود و باعث عقب راندن نیروهای وحدت از شهر گردید. نیروهای مسعود همچنین تجاوزات جنسی و قتل افراد غیر نظامی را در جریان حمله مرتکب شدند. چنانچه طالبان مجبور به عقب نشینی گردید مزاری را با خود بردند و وی در وضعیت نا مشخص در هلیکوپتر طالبان در مسیر قندهار مرد.

۶.۲ جنگهای شمال

با مقایسه کابل با مزار شریف در اوایل سال حکومت اسلامی جنگ شدید فروکش گردیده بود با توافق و محاصره شهر در ماه مارچ ۱۹۹۲ و در هم کوبیدن نیروهای مستحکم دوستم در منطقه یک فرقه قوی در بین احزاب عمده: جنبش، وحدت و جمعیت بجا گذاشت. گرچه ناحیه مخلوط از اقوام مختلف بوده و بسیار قبل از رهبران سیاسی انقلابی کمونیست، از کمونیست های قومی در منطقه برای تأمین امنیت قلمرو و تضمین قدرت شان استفاده کرده بودند. در سال ۱۹۹۲ قوماندانان عملاً از خود مختاری لذت میبرد زمانیکه با یک جناح قوی مثل دوستم و وحدت تحت رهبری محقق متحد شدند. قوماندانان محلی مردم ملکی را بخاطر هدف چور و چپاول تهدید کرد و بالای مردم قریه حمله کرد و افراد سیاسی جناح مخالف را ترور کردند.

استقامت در مزار شریف در سال ۱۹۹۴ زمانی بر هم شکست که دوستم با حزب اسلامی بخاطر جنگ کابل ائتلاف کرد. جنگ در مزار شریف بین دوستم و کسانیکه با مسعود پیوسته بودند صد ها کشته بر جای گذاشت. هر دو جناح بر کشتن اسیران مبادرت ورزیدند. اوایل ۱۹۹۷ طالبان طرف مزار شریف پیشروی کرد و نیروهای دوستم را از فاریاب، سرپل و بغلان عقب راندند. در اواخر ماه می طبق یک توافق با جنرال ملک معاون جنرال دوستم طالبان وارد شهر مزار شدند و بعد از اینکه نیروهای هزاره طالبان را در شهر کمین کرده بودند جنرال ملک علیه طالبان برگشت و با وحدت متحد شده هزاران سر باز طالبان را اسیر گرفتند. و حد اقل ۳۰۰۰ طالب در جریان یک هفته به قتل رسیدند.

بعد از اینکه دواستم در سال ۱۹۹۷ به مزار برگشت جنگ بين جناحهاى عمده بخاطر قدرت در مزار آغاز شد و تا سرحد چور و چپاول و حمله بر افراد ملكى توسط حزب وحدت و جنبش منتج گرديد. در ماه اگست ۱۹۹۸ طالبان تمام كنترول مزار را براى بيشتر از سه سال در دست گرفت و اكثر مناطق شمال را بجز راه شمال شرقى را در دست جبهه متحد واگذار كرد. (در ذيل بخوانيد):

۶.۳ راکت پراکنى ها و بمباردمان کور کورانه کابل و استفاده از نیروهاى زیاد در جنگهاى جناحى در کابل از سال ۱۹۹۲ الى ۱۹۹۵

۶.۳.۱ شرح حال بمباردمان کابل

بمباردمان کابل در جريان جنگ هاى گروهى از سال ۱۹۹۲ الى ۱۹۹۶ بتدريج يکى از نقايز جدى و خطرناکى حقوق بشر را درجنگ افغانستان تاسيس کرد. اين جنگ باعث کشتار ده ها هزار غير نظامى، تخریب پایتخت گرديده و ساکنين اين محل را دچار تکان و بهت زده گى کرد. زمانیکه حزب اسلامى جناح سر شناس و مقدم ترين جناح بين احزاب مسؤول مرگ و ويرانى در بمباردمان کابل شناخته شد بلکه اين حزب تنها عامل اين نقايز نبود. تمام جناحهاى مسلح شامل در جنگ که رقابت براى كنترول شهر داشتند در عمليات کور کورانه استفاده از سلاح ثقيله باعث ويرانى کابل و خسارات جانى در ساحات غير نظامى گرديدند.

تجزيه و تحليل مشخص ميسازد طريقى را که بعض جناحهاى درگير با استفاده از استعمال سلاح سنگين و بمباردمان و استفاده از نیروهاى زياد اين شهر را ويران کرده اند. و همچنان استقرار سلاح سنگين در کابل و سلسله مراتب جناح ها را بيان ميکند. افراد بلند رتبه شورائى نظار يا جمعيت اسلامى کوشش داشتند که بمباردمان کابل توسط نیروهايش از سال ۱۹۹۲ به بعد بخاطريکه نیروهايش آماده قانونى و دفاع از کابل عليه حملات مخالفين را مشروعت مييخش. هيچ جاى سؤالى نيست که تاسيس حکومت اسلامى در سال ۱۹۹۲ با جمع جناح هاى مجاهدين و بقاياى دولت سابق بلا فاصله تحت حملات شديد قرار گرفتند، اولى توسط گلبدين حکمتيار که از دولت اخراج شده بود و بعد توسط گروه هاى که مشروعت دولت ربانى را رد ميکردند.

بهرصورت بى توجهى به ادعاى مشروعت توسط هر جناح در گير در جنگ يا در حقيقت ادعاى مبنى بر اينکه فلان حزب اول حمله را آغاز کرد، تحت بررسى حقوق بشر (حقوق جنگى) حملات کور کورانه منع قرار داده شده است. حملات کور کورانه حملاتى را گویند که مستقيم به مناطق نظامى هدف گرفته نشود. و يا استقرار نظامى به قسمى که يا بمعنى که نیروهاى جنگى مستقيم به محلات نظامى سوق داده نشود. حملات کور کورانه به هر معنى شامل بمباردمان هاى است که تهديد واحد نظامى مشخص جدا از مردم ملكى در محلات شهر، قريه جان و غيره باشد و حملات که احتمالا باعث واقعات خساره رساندن به زندگى مردم ملكى و زخمى شدن مردم ملكى و خساره مند شدن مردم ملكى شود يا و متعلق به استفاده از واضح و مسلم بودند افراد زياد نظامى در اين محلات باشد پيش بينى شده است. اين آخرين قانونى است که نسبى ارائه شده است. بناء تمام جناحهاى شامل در جنگ در کابل به حملات کور کورانه مبادرت ورزيده اند. گزارشگر خاص ملل متحد راجع به اين حملات گزارش داده است که تمام گزارش هايش مربوط حملات همين مقطع ميباشد. بطور مثال در يک گزارش توضيحى از قتل دسته جمعى توسط حملات کور کورانه راکت و بمباردمان هواى که بمب زمين را عميق حفر کرده بود از کابل بيان کرده است که راکت ها و توپخانه هاى کور کورانه در شهر فير شده بود. يک گزارش جديد و بسيار پر جنجال و مهم در جنگهاى اخير حاكى از استفاده از بمباردمان هواى مناطق مسكونى کابل و شاهراه و طبق گزارش خط نشست و برخاست طياره هاى جنگى را بوده است.

۶.۳.۲ سلسله مراتب هدايات و كنترول عمليات نظامى توسط شورائى نظار و جمعيت اسلامى

بطور مشخص قوت هاى مرگبار شورائى نظار باعث ويرانى پایتخت افغانستان کابل توسط راکت و توپخانه گرديد. جناح که نقاط مرتفع را در محدوده کابل در اختيار داشت نیروهاى هواى باقى مانده از حکومت نجيب الله همراى جنبش در دست داشتند. علت اينکه جنگها زياد تر توسط نیروهاى انشعابى و بقاياى حکومت داکتر نجيب جنرالان که با جنبش ملى پيوستند دامن زده شد که با مهارت و تسليحات و افراد نظامى زياد با خورد دار بودند. شاهدان عيى که با شورائى نظار بودند مشخص از سلسله مراتب قوى در زمان تصميم گيرى که بکجا حمله کنند بر ايشان دستور داده ميشد. مسعود مکرراً عمليات را رهبرى ميکرد چى سلاح دور برد و يا ميانبرد و يا اينکه به پيلوت هاى جيت دستور بمباران ميداد. محمد قسيم فهميد بعدا مسؤول استخبارات و در اكثر اوقات مشوره ميداد که کدام مناطق مهم را هدف قرار دهند.

یک قوماندان تولى از ظرفيت تنظيمات شوران نظار گواهی داد و گواهی مفصلی را به پروژه عدالت افغانستان ارائه نمود. نه تنها شورای نظار بلکه نیروهای متحد بطور غیر منظم داخل کابل شدند. **داکتر عبدالرحمان** رفت با **نبی عظیمی**، **جنرال بابیه جان** و جنرالان و بقایای دولت سابق توافق کردند و بعد جمعیت اسلامی و شورای نظار از طریق سالنگ، پنجشیر، بگرام و میدان هوای کابل وارد شهر کابل شد. نیروهای حزب اسلامی نیز در دروازه های شهر کابل رسیدند.

قوماندان کندک گفت: نیروهای شورای نظار مستقیماً تحت فرمان **احمد شا مسعود** بود **داکتر عبدالرحمان** آنها را همکاری میکرد و جنرال **پناه** پنجشیری مسئول نظامی بود.

قوماندان کندک گفت: ما با نیروهای تازه نفس که **مسعود** تنظیم کرده بود وارد کابل شدیم **سید یحیی** خان قوماندان بود و بعد از آن که او کشته شد **بسم الله خان** قوماندان تعیین گردید.

قوماندان گفت: اول ما قصر ریاست جمهوری و وزارت دفاع مستقر شدیم و بعد ما در خط اول که تازه در شهر کنده شده بود فرستادند. مقدماً او در پوسته گمرک و پوهنتون نظامی در مسیر راه جلال آباد فرستاده شد جای که با نیروهای عظمی از پنجشیر تحت فرمان **گل حیدر** و **بابیه جلندر** و بعضی اشخاص دیگر باز مانده از حکومت سابق در آنجا مستقر بودند. در روز های اول ما مکان مشخص نداشتیم و ما در جاهای که جنگ شدید بود فرستاده میشدیم. او گفت: برای چند روز جنگ کاملاً غیر منظم بود و مرکز قوماندگی در گارنیزیون کابل جای که **نبی عظیمی**، **بابیه جان**، **داکتر عبدالرحمان**، **قوماندان پناه** و دیگر جنرالان مسئول جنگ بودند. آنها برایم سلاح و مهمات دادند و ما آنها را استفاده کردیم.

وی گفت: در ابتدا **مسعود** در خارج از کابل در جبل السراج بود. و گزارشهای متداوم میگرفت و بعد نیروهای دیگر از مناطق ولایات دیگر خواست و به کابل اعزام کرد. اکثر نیروها از پنجشیر و شمالی به سرعت رسیدند و اکثر پنجشیریهای که در کابل بودند مسلح شدند و به نیروهای نظامی پیوستند. نیروهای دیگر از بدخشان، تخار و بغلان نیز رسیدند.

قوماندان همچنان توضیح داده است که بعداً نیروهای متحد از حزب وحدت و جنبش ملی از طریق هوای و زمینی رسیدند و سر بازار دولتی به خانه های شان رفتند و بعضی شان به گروپ های مجاهدین پیوستند که سرچشمه از علایق ولایتی داشت. نیروهای اتحاد اسلامی از میدان شهر و پغمان رسیدند آنها با لنگی های دراز و موهای دراز بودند و تنبان هایشان تا زانو کشیده بودند. آنها بیرقهای سفید رنگ داشتند و بعضی شان عکس های استاد سیاف را در موتر هایشان نصب کرده بودند. شورای نظار پتلون های نظامی روسی و کلاه های چترالی و دستمال در دور گردن شان بودند و بعضی شان عکس های **مسعود** را در موتر هایشان نصب کرده بودند.

در اول زمانی و فرصتی بود که در شورای جناح های متحد شمال شامل میشدند. ولی زمانیکه جنگ شدید با حزب اسلامی آغاز شد مشکل بود که این جلسه بر گذار گردد. شورای نظار از امکانات نظامی و سلاح ثقیله یی که از دولت وقت مانده بود نفع برد و نیاز پیدا نکرد که سلاح های ثقیله شان را از جای دیگر بیاورند زیرا ما از توپخانه و تانک های جا مانده در سنگر های اطراف کابل بجا مانده بود مستقر شدیم و سنگر هاییکه مربوط دولت وقت بود مملو از دوستان گردیده بودند.

تبادلۀ توپخانه در اطراف کابل شروع شد و ما هم به تدریج هود خیل، قلعه زمان خان و اطراف پلچرخ را با راکتها، توپخانه هدف قرار میدادیم. حزب اسلامی نیز در جواب ما مناطق گمرک، میدان هوای، مکروریانها، ساحات اطراف ریاست جمهوری، وزارت دفاع و گارنیزیون کابل را با راکت میزدند. نیروهای اتحاد در مناطق مختلف در جریان جنگ مستقر شدند. نیروهای حزب وحدت در غرب کابل در آخر ۱۹۹۲ هدف قرار گرفت و نیروهای جنبش از جنوری ۱۹۹۴ هدف قرار گرفت. این دو جناح نیز بر شورای نظار حمله ور شدند.

پرسا شد که آیا نیروها مناطق را که بمباران میکردند میدانستند که مناطق غیر نظامی اند. در جواب گفت زمانیکه شورای نظار و حزب اسلامی جنگ را شروع کردند مناطق همدیگر را در روز های اول میکوبیدند تمام خانه های مردم غیر نظامی بودند که تا هنوز در آن زندگی میکردند ولی زمانیکه جنگ دوام کرد آنها بتدریج خانه هایشان را در خطوط اول جنگ رها کرده به مرکز شهر، به ولایات، یا جلال آباد و یا پاکستان فرار کردند.

او گفت: شورای نظار خانه پشتون ها را در مناطق حزب اسلامی تلاشی میکردند لکن صدمه و آزار و اذیت نکردند. لکن خسارات واقعی جای بود که آنها ضربه وارد میکرد.

اوگفت: آنها جای رفته نمیتوانستند که مورد حملات راکتی قرار میگرفتند. لکن بعضی اوقات اگر ما مناطق دشمن را تصرف میکردیم ما چقری های عمیق اثر بمب را میدیدیم و میدانستیم که چه در داخل خانه ها بود و یا مقر نظامی بمب این حفرهای عمیق را ببار آورده است.

شورای نظار بر کوه آسمای، (کوه تلویزیون) با پوسته رادیو تلویزیون، کوه رادار به معنی اینکه رهبران هدایت میداد تا راکت ها و بمب ها در کجا می افتد کنترل داشت. طبق اظهارات قوماندان کندک پوسته عموماً در مدت سه ماه در سه ماه تحت فرمان گل حیدر بعضی اوقات توسط با به جان اکمالات و تبادل نیرو میشد. او گفت: کوه تلویزیون مشهور به پلنگ یک و کوه رادار مشهور به پلنگ دو برای عملیات مهم و اساسی بودند آنها تحت فرمان مستقیم وزارت دفاع بود و وزارت دفاع با این پوسته ها ارتباط مستقیم داشت. پوسته رادیو تلویزیون هر ماه بخاطر که محل خسته کن بود افرادش تبدیل میشد و تحت امر مستقیم وزارت دفاع بود. از این محل آنها میتوانست تمام محلات فیر و توپخانه و محلات نظامی مخالفین شانرا توسط دور بین میدیدند و بعد در کوه رادیو تلویزیون ما رفتیم.

یک افسر استخبارات سابق بما از تشکیلات و روش شان بطور مفصل اطلاع داد که سه نوع راکت توسط نیروهای شورای نظار استفاده میشد و تحت فرمان کسیکه فیر میکرد قرار داشت: راکتهای دور برد که اول در تپه سرخ و بعد در چهار راهی میدان هوای بگرامی مستقر شده بود و قوماندان مسلکی آنرا فیر میکرد و اهدافش محلات نظامی تحت کنترل حزب اسلامی و حزب وحدت محلات که فرقه ها و موقعیت های نظامی دشمن بود. بطور مشخص ما لوای سه راکت را در دارالامان جاییکه توپخانه حزب وحدت و فرقه حزب وحدت در آنجا بود و سفارت روسیه محل فرقه ۰۹۶ حزب وحدت در آنجا مستقر بود. همچنان ما محلات حزب اسلامی را از قبیل چهار آسیاب محل توپخانه حزب اسلامی، شیوکی محل ریاست استخبارات حزب اسلامی، محل فرقه ریشخور و انبار اسلحه حزب اسلامی موقعیت داشت هدف قرار میدادیم. و همچنان میدان هوای دشت سقاوه را در لوگر که توسط حزب اسلامی اعمار شده بود ما می کوبیدیم. این افسر گفته است که راکت های دور برد توسط افراد مسلکی نظامی از دوران داکتر نجیب الله که همراهی جنرال باباه جان بودند و او ایشان را هدایت میداد و مسعود هدایات مشخص را برایشان میداد.

او گفت: نوع دوم راکتهای برد متوسط بود که میتوانست محلات ۱۵ الی ۲۰ کیلومتری را هدف قرار دهد. او گفت که فرمان این راکت توسط قوماندانان فرقه ها صادر میشدند، بطور مثال احمدی قوماندان فرقه قرغه، پناه خان قوماندان نیروهای جهادی، گدا محمد خان قوماندان فرقه تپه سرخ، و بسم الله خان دستور میدادند. این راکتها نیز محلات حزب اسلامی وزون های نظامی و مراکز نظامی را از قبیل بگرامی، شاه شهید، کارته نو، چهلستون و محلات وحدت را در افشار، علوم اجتماعی، سیلو و در صورت ضرورت هر منطقه غرب کابل که تحت کنترل حزب وحدت بود میکوبیدند.

همچنان شورای نظار راکت انداز های سیار و توپخانه و تانک های سیار در ساحات در صورت نیاز داشتند به پوسته های که در محلات مشخص مستقر شده بودند کمک میشدند. اکثرشان مربوط قوماندانان حمله کننده کندک ها و لوای و چن جنگیان مثل گل حیدر و عبدالصبور که هر دوی شان از پنجشیر بودند، قوماندان فاضل واز سمنگان، عبد الحکیم و معاون عزیز بودند. این افسر استخبارات گفته است که این قوماندانها شخصاً حملات را انجام نمیدادند بلکه احمد شاه مسعود برای شان هدایات عملیات میداد و این ها عمل میکردند.

راکت نزدیک برد راکتهای بودند که یک الی دو کیلومتر محلات دشمن را هدف قرار میدادند، مثل کارته سخی، کارته چهار، اطراف دانشگاه، ده بوری، کوته سنگی، سرای غزنی، چنداول، خوشحال خان، قلعه واحد، چهار قلا، مهتاب قلعه، دشت برچی، آغلی شمس، بینی حسار، سیا بینی، سنگ نوشته، بگرامی، قلعه زمان خان و ارزان قیمت را هدف قرار میدادند.

قوماندان کندک نیز از نیروهای ریزرفی تحت امر بسم الله خان بیان کرد در هیچ جای مستقر نبودند و در صورت ضرورت استفاده میشدند. این نیروهای احتیاطی تأسیس و توسط احمد شاه مسعود آموزش داده شده بودند و یونیفورم مشخص و سلاح های مشخص داشتند از معاش و اکمالات و لوجستیکی عالی بر خوردار بودند. این نیروها دارای تانکها و راکت های نصب شده بر موتر های شان، زیو نوع روسی و دافع هوا در موتر های شان نصب شده بودند. و این نیروها در عملیات علیه حزب اسلامی در بالا حصار، کوه آسمای و بعداً چهلستون شرکت داشتند، و بعداً علیه حزب وحدت در غرب کابل شرکت کردند و همچنان بخاطر کوششهای نا موفق بخاطر تسخیر ریشخور وارد عمل شدند.

طیاره های جنگی جنبش و شورای نظار تحت فرمان جداگانه بودند. طبق اظهارات قوماندان سلاح ثقیله شورای نظار مسعود خودش حملات ضربتی راکتی و بمباردمان را دستور میداد و یا بسم الله خان دستور میداد. در زمان

بیمان شورای هما هنگی در جنوری سال ۱۹۹۴ طیاره های جنبش ملی قوت دشمن محسوب گردید و تمام حریم هوای کابل تحت کنترول مسعود بود. و همچنین مناطق مرتفع و استراتژیک شهر را در دست داشت. این دو عامل به معنی این بود که مسعود توانای هدف گیری محلات زیاد را در اطراف کابل دارد. یک شاهد عینی غیر نظامی گفت: او به این باور است که این نقاط مرتفع اساساً باعث ویرانی پایتخت و بطور مشخص شرق و غرب کابل گردید. او گفت که در هر درگیری جزئی آنها از راکت انداز و قوت هوای استفاده میکردند که من شاهد آن هستم.

۱. یک افسر نظامی سابق استقرار شورای نظار در غرب کابل علیه وحدت را مفصل چنین بیان کرده است:

۱. سمیع الله قطره از جمعیت اسلامی از ولسوالی درواز بدخشان قوماندان لوای دفاع انقلاب مستقر در زندان دهمزنگ، باغ وحش، چهارراهی بریکوت طرف سینمای بریکوت و راه های دهمزنگ بود.

سلاح های شان:

۵۰ میل راکت آر پی جی ۷

۱۲۰ میل پیکا نوع روسی

۱۰ پایه هاوان وسط ۸۲ ملی متری

۱۰ پایه توپ ۸۲ ملی متری

۱۰ پایه توپ ۷۶ صحرا نوع چینی

سه پایه هاوان غرنی نوع روسی

دو چین تانک گول پیکر توپ دار

سه چین تانک تی ۶۲ نوع روسی

دو چین تانک روسی ۶۰ پپی

۲. رحیم الله معاون لوا تحت امر بابیه جلندر پنجشیری در مناطق عقب وزارت زراعت و شفا خانه علی آباد مستقر بود.

۳. حبیب الله پاردی قوماندان کندک غند بابیه جان در استقامت های فوقانی کارته سخی و قسمت های از وزارت زراعت کنترول داشت.

۴. گل حیدر از پنجشیر گردنه کارته سخی را در کنترول داشت.

یک شاهد عینی دیگر (ک) که در محل زندگی میکرد سلاح های گل حیدر را قرار ذیل یاد داشت کرده است:

۱. ۴۰ میل راکت آر پی جی ۷

۲. ۱۰ پایه هاوان وسط ۸۲ ملی متری

۳. ۱۰ پایه توپ ۸۲

۴. ۴۰ میل ماشیندار پیکا

اگر چه مواضع توپخانه و توپخانه دولت اسلامی در جریان جنگ تغییر میکرد لکن پروژه عدالت افغانستان محلات مهم دوازده گانه راکت های دولت اسلامی را با محلات راکتهای شورای هماهنگی را به تجزیه و تحلیل گرفته است و ترسیم نقشه از بمباردمان ها را کرده است که قرار ذیل است:

توپخانه اول: در شیوکی پوسته شرقی در شرق میدان هوای کابل:

۱. دو چین تانک

۲. دو پایه بی ایم ۲۱

۳. توپ دی سی ۴ پایه

این سلاح ها موقعیت های مخالفین را در شرق و جنوب میکوبیدند.

توپخانه دوم: در خواجه بغرا در غرب میدان هوای کابل:

۱. یک دستگاه راکت انداز اورگان

۲. بی ایم ۲۱ دو ستگاه
 ۳. توپ دی سی ۴ دستگاه
- این سلاح ها موقعیت های نظامی دشمن را در جنوب و شرق هدف قرار میدادند.

توپخانه سوم: در کوه تلویزیون:

۱. یک دستگاه بی ایم ۲۱
۲. دو چین تانک
۳. زیو - ۲۳ دو دستگاه
۴. راکت استینگر دافع هوا
۵. استریلا - ۱۰ دافع هوا و راکت زمین به هوا
۶. اهداف اصلی این ها موقعیت های اطراف شهر را در بر داشت که تحت فرمان احمد شاه مسعود توسط دوربین مواضع مشخص میشدند و هدف قرار میدادند.

توپخانه چهارم: هزاره بغل در قسمت شمال خیر خانه بود:

۱. یک دستگاه اورگان
 ۲. دو دستگاه بی ایم ۲۱
- این سلاح ها محلات مخالفین دولت را در غرب و جنوب کابل هدف قرار میداد.

توپخانه پنجم: فرقه ۳۱۵ در غرب خیر خانه:

۱. دستگاههای اورگان
 ۲. بی ایم ۲۱
 ۳. انواع مختلف راکت انداز ها
 ۴. تانکها
- اساساً این جا محل دیپو و انبار شورای نظار بود و از این جا موقعیت های دشمن را در هر جای اطراف کابل هدف قرار میدادند.

توپخانه ششم: در دشت چمته:

۱. یک دستگاه لونا
 ۲. بی ایم ۲۱
 ۳. یک دستگاه اورگان
- از این محل مواضع حزب اسلامی و جنبش را با لونا در چهار آسیاب و همچنین مواضع حزب وحدت و حزب اسلامی را در غرب و جنوب کابل هدف قرار میدادند.

توپخانه هفتم: لوای راکت:

۱. ۴ چین تانک
 ۲. ۶ پایه راکت انداز
 ۳. انواع مختلف سکر و راکت انداز های بی ایم بود.
- که تحت قوماندانی ملا تاج محمد بود و که حزب وحدت در غرب کابل را هدف قرار می دادند.

توپخانه ۸. قرغه

- یک دستگاه تانک
 - یک دستگاه توپ
 - سه دستگاه بی ایم ۲۱
- که تحت قوماندانی شیر علم بود و مواضع حزب وحدت در غرب کابل را هدف قرار می دادند. به ویژه این قطعه برای فیر کوتاه سنگی، کارته چهار، ده بوری، علاءالدین، دارالامان، ده قاضی و چهلستون.

توپخانه ۹. باغ داوود

وسایل زیاد و مختلفی در اینجا مستقر بودند که تحت قوماندۀ شیر علم در قرارگاه اصلی نزدیک به اتحاد اداره میشد.

توپخانه ۱۰. کمپنی

تعداد وسیعی سلاح ثقیله به شمول تانک ها و توپها در اینجا مستقر بودند. این توپخانه تحت قوماندۀ زلمی طوفان بوده و حزب وحدت در غرب کابل را هدف قرار می دادند.

موقعیت های تحت کنترل حرکت اسلامی

توپخانه ۱۱ و ۱۲. تایمنی

دو قرارگاه توسط حرکت اسلامی کنترل می شد. آنها نسبتاً سلاح های ثقیله کمی داشتند اما هر آنچه که داشتند برای اشتراک در عملیات های شورای نظار علیه حزب وحدت مستقر کرده بودند.

نقش حزب اسلامی در بمباردمان کابل

حزب اسلامی به مدت سه سال تمام از دوره اول جنگهای حزبی تا زمان اخراج این حزب از قرارگاه هایش در چار آسیاب، جنوب کابل سلاح های ثقیله در کابل استفاده کرد. تغییر اتحاد های نظامی- سیاسی بدین معنی است که اهداف بمباردمانهای حزب اسلامی پیوسته تغییر می کرد. گرچه، برخی ثابت بودند وجود داشت که حزب اسلامی در تمام مدت با شورای نظار در جنگ بود و بناءً تا رسیدن به پست های نظامی و ساختارهای عمده دولتی که توسط جمعیت- شورای نظار اداره می شد تا پایان ادامه یافت.

چهار دوره اصلی در نقش حزب اسلامی در جنگ های داخلی کابل وجود دارد.

دوره اول: کشمکش مستقیم بر سر قدرت، آپریل ۱۹۹۲ سقوط رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) که بوجود آورد کوششهای ملل متحد برای تامین کردن توافقات انتقالی، حزب اسلامی را در مقابل اتحاد شمال شورای نظار در رقابت بر سر گرفتن کابل به جنگ انداخت. حزب اسلامی در به دست آوردن مرکز کابل و حتی ارگ ریاست جمهوری موفق شد. همچنان بعضی از نیروهایش را در مکروریان، شفاخانه نظامی، و استودیم کابل نفوذ داد. گرچه، شورای نظار قادر به استفاده از اتحادش با قوای پرچمی سابق به ویژه ملیشه های جوزجانی دوستم برای انتقال نیروهای بیشتر در کابل و اخراج جنگجویان حزب اسلامی از ارگ و مرکز شهر بود. اولترین بمباردمان کابل توسط حزب اسلامی در تاریخ ۵-۶ می ۱۹۹۲ در پاسخ به ترک نیروهای نظامی از مرکز کابل بود.

دوره دوم: دوره استحکام در جنوب، می ۱۹۹۲ الی نوامبر ۱۹۹۲

در جریان دوره دوم، معلوم شد که حزب اسلامی در بدست آوردن رل عمده در کابل ناموفق ماند. حزب به ظاهر بخشی از پروسه سیاسی بود و حتی مقام نخست وزیری بخشیده شده بود به خاطر تلاش برای جلوگیری اپوزیسیون به ترتیبات جدید. به هرحال، حزب اسلامی به عنوان یک نیروی اپوزیسیون بدون متحد اصلی به اعمال خویش ادامه داد. وی دولت ربانی را متهم به دادن قدرت فوق العاده به ملیشه های کمونیستی می کرد. اخراج این ملیشه ها

یکی از تقاضاهای اصلی وی بوده و از حضور آنها به خاطر مشروعیت حمله اش به شهر استفاده کرد. (گرچه باید یادآور شد که حکمتیار خلقی های سابق و متحدین آنها را در یک کودتای نافرجام علیه نجیب داشت، بناءً تقاضایش یک لاف یا بلوف بود.) در این دوره حزب اسلامی استحکاماتش در جنوب کابل و شمال لوگر از دامنه بینی حصار تا چهلستون را مستحکم کرد. شهر چهره خط اول جنگ را به خود گرفت و حزب اسلامی با شورای نظار و جنبش ملی برای کنترل خطوط اول همجوار مانند شرق شهر اطراف پل چرخ و کارته نو در جنگ بود.

اتحاد با حزب اسلامی، دسامبر ۱۹۹۲ الی دسامبر ۱۹۹۳

در این دوره، حزب اسلامی با حزب اصلی شیعه، حزب وحدت، پروتوکولی را برای کشاندن جنگ به مرحله نوین دینامیکی بنیان گذاشت. زمانی که جنگ با شورای نظار شدیدتر شد، حزب اسلامی برای حمایت متحد جدیدش بمباردمان ها را متعهد شد. به علاوه، حزب اسلامی و حزب وحدت تهاجم جدیدی را به راه انداختند مانند جنگ برای حفظ دارالامان قسمی که آنها مناطق تحت کنترلشان در شهر را گسترش داده و برای راه های جدید مواصلاتی جنگ می کردند.

مبارزه شورای هماهنگی، جنوری ۱۹۹۴ الی فبروری ۱۹۹۵

از جنوری ۱۹۹۴، اتحاد جدید حزب اسلامی با جنبش ملی به علاوه حزب وحدت منجر به شدیدتر شدن جنگ در کابل شد، دسترسی حزب اسلامی به سلاح های ثقیله گسترش یافته و منتج به دور جدیدی از بمباردمان ها شد. جنبش ظرفیت بمباردمان های هوایی را علاوه نمود و حزب اسلامی قادر به گسترش مکانی در لوگر برای فرود هواپیماهای اکمالاتی بود. حزب اسلامی راکتباران شدید و بمباردمانهای توپخانه ای را بالای مرکز کابل در شروع مبارزه شورای هماهنگی در جنوری ۱۹۹۴ به راه انداخت. جنگ در شش ماه اول سال ۱۹۹۴ بسیار شدید بود، زمانی که حزب اسلامی و جنبش متفقاً مکانهایی را در مرکز کابل در اختیار داشتند. بمباردمانهای توپخانه ای حزب اسلامی برای حمایت عملیاتی نظامی شان در شهر تا فبروری ۱۹۹۵، زمانی که طالبان حزب اسلامی را از قرارگاه هایش از چارآسیاب بیرون راندند، ادامه یافت. (متعاقباً طالبان بمباردمان کابل را دوباره به راه انداختند زمانی که آنها محاصره پایتخت را شروع به پایه گذاری می کردند.)

انتقال سلاحهای ثقیله در کابل

عامل مهم خسارات گسترده غیر نظامیان در جنگهای حزبی این بود که احزاب رقیب قادر به محاصره و تقسیم تمام زرادخانه رژیم شوروی شدند. ذخیره بزرگ سلاح ثقیله که در کابل برای دفاع پایتخت و انتقال به مناطق دور از مرکز پایه گذاری شده بود، ناگهان در دسترس احزاب قرار گرفت. سلاح های ثقیله در دسترس عبارت بودند از: تانک ها، اسلحه های ساحوی، راکت اندازهای چندگانه ای و حتی موشک های اورگان و اسکاد. احزاب بلافاصله از این زرادخانه برای حمله به کابل بجای دفاع از آن استفاده کردند و آتشباری گسترده ای را به روی مناطق نسبتاً محدود همجوار که مورد نزاع بود ایجاد کردند. استفاده سلاح های ثقیله جنگهای حزبی پی در پی را به دنبال داشت طوریکه توپخانه و راکت اندازهای هر حزب علیه رقبای حزبی متوالیاً مورد هدف قرار می گرفت. به ویژه، توپخانه جنبش در ابتدا علیه حزب اسلامی قرار داشت اما در سالهای ۱۹۹۴ الی ۱۹۹۵ شورای هماهنگی به حمایت از حزب اسلامی علیه قوای دولت اسلامی قرار گرفت.

زمانی که رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) در مرحله سقوط قرار داشت، حزب اسلامی قرارگاه هایش را در چارآسیاب، در شمال ولایت لوگر و جنوب دامنه های کابل ایجاد کرد. حزب توپ ها و راکت هایش را اطراف قرارگاه ها و مکانهای همجوار تحت کنترلش در جنوب و شرق کابل جابجا نمود. سلاح های ثقیله مهمی که توسط حزب اسلامی و متحدینش، جنبش در سالهای ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۵ به داخل و اطراف کابل انتقال یافته عبارتند از:

توپخانه ۱، واقع در قلعه نظامی بالا حصار

سلاح های ثقیله قابل دسترس عبارت بودند از: تانک X4، موترهای زره دار X2، D-30 قطعات توپ X5، بی ام ۲۱ راکت اندازهای چندگانه ای X1، به علاوه راکت ها و آوانهای گوناگون. در ساختار فرماندهی، **قوماندان فقیر**، برادر حیدر جوزجانی قرار داشت. افسرانی که در مرکز عملیاتیهای جنبش مسوولیت دستور به فیر را داشتند عبارت بودند از: **همایون فوضی**، از پرسونل کادری وزارت دفاع و **مجید روزی**، معاون **جنرال دوستم**.

توپخانه ۱: واقع در قرارگاه نظامی فرماندهی زرداد در لیسه شورواکی. توپخانه اینجا متعلق به جنبش بود و بناءً توسط مبارزان شورای هماهنگی در عملیاتها استفاده می شد. مهمات ها عبارت بودند از سه توپ D-30 و یک بی ام ۲۱ راکت انداز چندگانه. قوماندان قطعه جکلن عمر یکی از افسران **دوستم** بود. وی در جریان جنگ در آنجا کشته شد.

توپخانه ۲: یک بی ام ۲۱ و دو توپ D-30 در لیسه شورواکی موقعیت داشت و مستقیماً توسط زرداد کنترل می شد. آنها متضمن بمباردman ها به امر مستقیم خودش به حمایت از عملیاتیهای لشکریان زرداد بودند. قوماندان های مسوول آتشبار توپخانه زرداد، قوماندان شریف و قوماندان هدایت از معاونین زرداد بودند. بعداً شریف در ساحه پیشاور کشته شد. هدایت زنده است ولی مکان فعلی اش نامعلوم است. در جریان عملیاتیهای شورای هماهنگی یک آتشبار توپخانه جنبش تحت قوماندهی جکرن عمر از اینجا عملیات می کرد.

توپخانه ۳: کارته نو. سلاح های ثقیله در دسترس عبارت بودند از: بی ام ۱۲ X1، راکت اندازهای سکر و راکت اندازهای بی ام که برای بمباردman موقعیت های خط اول شورای نظار تعیین شده بود. یک آتشبار دیگر نزدیک قریه شاهک در جنوب شرق کابل موقعیت داشت. این آتشبار شامل سه عدد توپ و یک بی ام ۲۱ بود که مستقیماً توسط فرقه سما کنترل می شد. قوماندان آتشبار **نور رحمان** پنجشیری برادر **اسلام الدین** پنجشیری بود وی یکی از همکاران نزدیک **حکمتیار** بود. بعداً، **نور رحمان** وابستگی اش را به **مسعود** تغییر داد و فعلاً در کابل زندگی می کند.

توپخانه ۴: هندکی. بخشی از لشکر ایثار یکی از قطعات نظامی مرکزی حزب اسلامی بود. این قطعه دارای سه توپ D3 و یک راکت انداز چندگانه بی ام ۲۱ بود. این قطعه توسط **انجنیر زلمی** اداره می شد و در گذر کوتل هندکی در جنوب چهلستون کابل (نزدیک قرارگاه نظامی ریشخور) موقعیت داشت. **تورن امان الله**، قوماندان فرقه سما در ریشخور موقعیت داشت.

توپخانه ۵: فرقه ریشخور. سلاح های ثقیله در دسترس عبارت بودند از: تانک X4، قطعات مختلف توپ X5 و راکت اندازهای سکر. آتش بار متعلق به لشکر ایثار بود. گر چه، در جریان جنگ، تعداد متعددی از نیروهای حزب از منطقه ترکیبی نظامی ریشخور عملیات کردند. قوماندان زرداد انتقال توپخانه اش را به این قرارگاه برای استعمال بمباردman مناطق تحت کنترل دولت اسلامی اعتراف کرده است.

توپخانه ۶: در لوای راکت در منطقه سنگ نوشته لوگر موقعیت داشت. این قطعه یک راکت انداز اورگان و چندین واحد بی ام ۲۱ داشت. قوماندان این آتش بار، **جنرال ولی شاه**، قوماندان دفاع هوا تحت نجیب الله بود. وی در جریان کودتای **تئی** در سال ۱۹۹۰ دستگیر شده و بعد از سال ۱۹۹۲ آزاد شد. وی سپس به حزب اسلامی پیوست.

توپخانه ۷: در دیپوی تیل (نفت) در جنوب چارآسیاب موقعیت داشت. سلاح های آنجا عبارت بودند از: دو راکت انداز اورگان، دو راکت انداز چند گانه بی ام ۲۱. این آتشبار مستقیماً توسط **قوماندان خلیل** کنترل می شد.

به علاوه، در تمام موقعیت های حزب اسلامی در شهر تانکها مستقر شده بودند و به طور مداوم به عنوان توپخانه برای بمباردman استفاده می شد.

اداره و کنترل

حزب اسلامی در تمام مدت جنگ یک شهرت و اعتبار به عنوان حزب مرکزی و سازماندهی شده قوی به دست آورده بود. حزب اسلامی یک ساختار رهبری ترکیبی داشت، با ردیف های پی در پی در تصمیم گیری آن، و یک رهبر قوی تنظیمی. **گلبدین حکمتیار** و گروه وی در ساختار حزبی برای جنگ خشونت آمیز برای کنترل پایتخت

اصلاحات به وجود دارد. سازماندهی دوباره آنها، افزایش مراکز تصمیم گیری و ظرفیت مراکز قطعات نظامی کنترل شده را جستجو می کرد. بنا براین، **حکمتیار** یک جلسه شورای نظامی را در چارآسیاب برای مشوره دهی به وی در امورات نظامی در تمام مدت جنگ دایر کرد. همچنین، وی مرکز قطعات نظامی فرقه سما و لشکر ایثار را ایجاد کرد. **حکمتیار** مستقیماً قوماندانان این قطعات را مقرر و از لحاظ مالی اداره می کرد در حالیکه بسیاری از دیگر نیروه های حزب اسلامی از ملیشه های بالفعل بودند که شخصاً به رهبر محلیشان وفادار بودند. اقتدار و توانایی مشخصاً به استعمال سلاح های ثقیله متمرکز بود طوری که شورای نظامی و **حکمتیار** تمام حملات اصلی را تصویب کرده و حتی در مورد اهداف مشورت می کردند. در نتیجه امکان دارد که سلسله مراتب قوماندان ها و مقامات حزب اسلامی که به خاطر شرکت فعالشان در برنامه ریزی و انداخت بمب ها برای پیامدهای جنایات جنگی مسوول می باشند، مشخص شود.

سطح ۱. قوماندان های ساحوی قطعاتی که توپ و راکت ها مستقر بوده و کسانی که بخاطر استعمال توپخانه در مناطق مسوول بوده اند. پروژه عدالت افغانستان شواهدی از مشخصات این قوماندان ها بدست آورده است که در گزارش اکمالی شامل خواهد بود.

سطح ۲. قوماندان های آتش بار که مستقیماً مختصات دادن و انداخت بمب ها را سرپرستی می کردند. نامهای قوماندانهای اصلی آتشبار در فوق آمده است.

سطح ۳. رئیس توپخانه که تمام عملیاتها را سرپرستی کرده و از متخصصین تکنیکی اش خواست تا حزب اسلامی را قادر به ادامه بمباردمان ها بسازد. این مقام از اواخر سال ۱۹۹۲ در اختیار افسر توپخانه، **تورن خلیل** بود.

سطح ۴. شورای نظامی که عملیتهای اصلی و استراتژی های پیشرفته را مباحثه می کرد و قوت دستور حفاظت موثر محدود کردن خسارت غیرنظامیان را داشت. شورا ۱۰ تا ۱۲ نفر عضو داشت و قوماندانهای ارشد حزب اسلامی و چهره های نظامی از اطراف کابل به شمول دو چهره بنام **فیض محمد** و **کشمیر خان** که به حیث ستر جنرال معرفی شده بودند، در برداشت.

سطح ۵. قوماندان قول اردوی حزب اسلامی که عملیتهای نظامی را در کابل نظارت می کرد و فرصت برای مشخص کردن ضروریات برای محافظان را داشت. این مقام را ابتدا **صباوون** داشت و متعاقباً قوماندان **کشمیر خان** عهده دار این پست شد.

سطح ۶. رهبر حزب مسوولیت اصلی را برای استراتژی نظامی داشت. وی دقیقاً از پیشرفت کار و اثرات راکت باران اطلاع داده می شد و موثرترین چهره در شورای نظامی بود. **گلبدین حکمتیار** در سراسر جنگ رهبر حزب بود.

تلفات و خسارات وارد آمده

گرچه راکت باران کابل توسط حزب اسلامی به طور عموم کورکورانه بود، سه دسته هدف که قوماندان های حزب اسلامی علیه آن بمباردمانهای خودشان را رهبری میکردند، وجود داشت. بیشتر این اهداف در داخل و یا اطراف مناطق غیر نظامی موقعیت داشت. به ویژه، زمانیکه جنگ های حزبی ادامه پیدا کرد، نیروی نظامی ISA در شمار بیشتری اطراف پایتخت مستقر شده که اکثریت لشکریان ISA در مناطق غیر نظامی مستقر بودند. در این موارد، اغلب بمباردمان ها بی تناسب بوده که سبب تلفات سنگین غیر نظامیان نسبت به افراد نظامی شده است. طبق نوشته ای در گزارش ریاست ایالات متحده در سال ۱۹۹۳، حزب اسلامی راکت های بیشمار را به کابل فیر کرده که به طور مداوم نواحی مسکونی (رهائشی) و تجاری که هیچ ارزش نظامی آشکاری نداشته اند را ویران کرده است. اهداف عبارت بودند از:

نشانه های اقتدار دولت که توسط قوای شورای نظامی اشغال بود به شمول ارگ ریاست جمهوری، نخست وزیری (صدارت) و دفتر خارجه و مابقی ساختمانهای کلیدی وزارت خانه ها به طور دائم، اهداف نظامی و تقریباً نظامی به شمول قرارگاه های نظامی اشغال شده توسط شورای نظامی، و حتی مهمانخانه مسعود در وزیراکبرخان.

اهداف تاکتیکی نظامی به شمول موقعیت های خط اول و هر هدف مربوط به عملیات پیشروی مشخص. گرچه زیاد ترین تلفات بی جهت مردم ملکی و غیرنظامی و ویرانی از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۵ ناشی از بمباردمان، که زمینه وسیع برای موجودیت نیروهای زیاد بود ادعا شده است. ادامه خسارات جانی در زمان مقابله هیچ شاهد نیست که حزب اسلامی در تاکتیکهایش تغییرات بر تمرکز بیشتر در اهداف نظامی اش آورده باشد. حزب اسلامی نتوانست که از حمله بر اهداف ملکی پر هیز نماید. بعضی حادثات ناشی از بمباردمان بدون توأم بودن با حملات

زمینی و یا واضحاً در صورت ممکن در اهداف نظامی بوده. این ضرورت بطور مشخص در بمباردمان شدید ماه آگست ۱۹۹۲ در جریان که خطوط اول ساکن بودند و به نظر میرسید که این بمباردمان فقط قدرت نمای دوباره علیه مخالفین شان بودند. طبق اظهارات کمیته صلیب سرخ از یک الی دو هزار نفر توسط راکت پراکنی در ظرف سه هفته در ماه آگست به قتل رسیدند و در حدود هشت الی نه هزار نفر زخمی شدند. در طی این مدت نیروهای حکمتیار اکثر راکت هایش را در مناطق غیر نظامی ساحات کابل فیر میکردند. این حملات راکتی خسارات زیادی را بر ساحات غیر نظامی وارد کردند که این حمله در ماه آگست ۱۹۹۲ بدون موجودیت اهداف نظامی عاجل صورت گرفت، بسیار واضح حملات کور کورانه و استفاده از سلاح ثقیله را بیان میکند.

۶.۳.۴ حزب وحدت: ساحات کنترول نظامی و فرماندهی شان

حزب وحدت نیز به نفع خود از سلاح ثقیله و پرسونل نظامی سابقه استفاده کرد. بعضی نیروهای نظامی و جنگی از ملیت هزاره باقی مانده از دوران نجیب الله همایشان پیوستند، لکن تصور میشد که هزاره ها در بخش نظامی اقلیت بودند و تعداد کمی صاحب منصب باقی مانده بودند. که از جمله استثنائات آنها قوماندان فرقه ۰۹۵ بنام **ظابط اکبر قاسمی**، قوماندان فرقه ۰۹۷ و **جنرال ابوذر** و **جنرال خدایداد** هزاره که در اول جنگها مشاور نظامی مزاری بود. لکن یکی از مصاحبه دهندگان که وحدت را خوب میشناخت گفته است که وحدت افراد داشتند که در جنگهای خیابانی مهارت داشت که کجا سلاح خود کار سبک بهتر از سلاح سنگین قابل استفاده است. طبق اظهارات یک قوماندان کدک سابق مسکونه غرب کابل، جنبش ملی در آوردن قوماندان ارشد و حزب وحدت قوماندان فرقه ۰۹۷ را با افرادش از شمال همکاری کرد. قوماندان کدک سابقه گفته است که تانک های حزب وحدت در اصل مستقر در مرکز نظامی در علوم اجتماعی، و زمانیکه توپها و هاوان هایشان در سنگر های دهمزنگ و تپه سلام مستقر بودند. و آنها موقعیت های نظامی حزب اتحاد اسلامی را در دهبوری، کوته سنگی، خوشحال مینه، قلعه واحد و رحمان بابا هدف قرار میدادند و بعد از تسخیر این مناطق اهداف انداخت های سلاح ثقیله تغییر کرده و مناطق مثل کارته مامورین، باغ بالا، کوه تلویزیون، دهمزنگ، تپه توپ و باغ بابور موقعیت نظامی را هدف قرار دادند. بعد از تسخیر مناطق قوماندانان ارشد خود شان از حملات دیدن کرد و تخریبات که توسط فیر توپ و تانک بر خانه های مسکونی وارد آمده بودند مشاهده میکردند. او گفت که افراد زخمی توسط نیروهای حزب وحدت به قتل میرسیدند. طبق اظهارات این قوماندان کدک این جا بجای های نظامی توسط حزب وحدت در خطوط اول غرب کابل صورت گرفته بود. مرکزیت فرقه ۰۹۷ تحت فرمان **جنرال ابوذر** از مزار شریف در مقابل سفارت روسیه در پرورشگاه وطن بود و نیروهایش در سفارت پولند، خانه علم و فرهنگ روسیه، کارته سه، کارته سخی و تپه سلام مستقر بودند و محافظت خود مزاری را در علوم اجتماعی نیز به عهده داشتند. بعد از سقوط افشار قرار گاه مرکزی شان در پل سوخته بود.

انجنیر لطیف

سلاح ثقیله:

یک چین تانک بی ایم پی نوع روسی در کارته چهار

دو پایه هاوان در کارته سخی

دو پایه توپ ۸۲ نوع چینی

مناطق کوه تلویزیون، تپه سیلو، مناطق عقب شفاخانه صلیب سرخ، انستیتیوت طب کابل و همچنان مناطق اتحاد اسلامی را در خوشحال خان، سپین کلی، ده مراد خان، عقب سفارت روسیه و ریاست پنج را هدف قرار میدادند.

فرقه ۰۹۵: قوماندان این فرقه **ظابط علی اکبر قاسمی** از ولسوالی ناهور ولایت غزنی بود. اصلاً این فرقه در پلخنیک موقعیت داشت و بخاطریکه از کوه تلویزیون تحت فیر ها قرار داشت در حوالی مخصوص متعلق به پشتون ها در محل مسکونی مقابل پلخنیک جا بجا شدند و مرکز فرماندهی شان در کارته چهار در دو حوالی مقابل مسجد جامع مستقر بودند. فرقه ۰۹۵ به حیث نیروی ریزرفی بود که در شدت جنگ سهم میگرفتند و مسئول انداخت های مجاورت های پل آرتن، باغ وحش کابل، دهمزنگ، فاضل بیگ، نیازبیگ و سیلو را به عهده داشت.

سلاح ثقیله آن:

دو چین تانک تی ۶۲

یک چین تانک بی ایم پی

دو پایه زیو دافع هوا

یک پایه بی ایم یک
دو پایه هاوان غرنی
سه پایه هاوان وسط
هشت پایه توپ ۸۲ که معمولاً استفاده میکردند و خصوصاً زمانی که تحت حمله قرار میگرفتند.

معاون این فرقه **قوماندان قیس** در نزدیک سیلو و عقب دانشگاه کابل مستقر بودند و مرکزیت وی در دهبوری بود.
سلاح ثقیله شان:
دو چین تانک بی ایم پی
یک چین تانک غول پیکر روسی تی ۵۲
یک پایه بی ایم یک چینای
دو پایه هاوان وسط
یک پایه توپ ۸۲
دو پایه زیکویک
یک پایه زیو

فرقه ۰۹۶: **حاجی امینی** از دره ترکمن مربوط ولایت پروان قوماندان این فرقه بود.
پوسته های این فرقه با دیگر پوسته های حزب وحدت در خطوط اول جنگ مدغم بودند.

سلاحهای ثقیله:
یک پایه بی ایم ۴۰
دو پایه بی ایم ۱۶
دو پایه تانک تی ۵۵ و تی ۶۲ در دشت برجی داشتند.

لوای دوی مستقل مربوط شفیع دیوانه:
سلاح ثقیله:
دو چین تانک بی ایم پی
یک چین تانک ۶۰ پی پی
یک چین تانک تی ۶۲ غول پیکر
سه پای هاوان غرنی
۶ پایه هاوان وسط
۱۲ پایه توپ

پوسته های **شفیع دیوانه** در اکثر خطوط اول در غرب کابل از دارالامان الی کوتاه سنگی و کارته سه مستقر بودند.
او از هر محل که میخواست بدون دستور از مقام مرکزی انداخت میکرد.

بعد از سقوط **جنرال مومین** در دارالامان در جریان جنگ بین حزب وحدت و حرکت اسلامی سلاح ثقیله وحدت سه برابر افزایش پیدا کرد. بطور مثال **شفیع دیوانه** صاحب تعداد زیاد تانک، توپ و دیگر سلاح ثقیله شد و هم چنان **حاجی امینی**. این افسر سابق کندک اظهار داشته است که این سلاح های بدست آمده را در هدف گیری مناطق بادام باغ، کارته پروان و مرکز شهر کابل استفاده میکردند.

طبق اظهارات افسر خاد تشکیلات حزب وحدت نسبت به دیگر احزاب کمی ضعیف بود. اگر چه دستورات عمده توسط **مزاری** صادر میشد ولی حملات همیشه با قوماندان هماهنگ نبود. سید یزدان شناس هاشمی از شش پل بامیان رئیس ریاست نظامی حزب وحدت بود و قوماندان سلاح ثقیله جنرال سخی خان از قریه شینبول بامیان بود. تمام این سلاح های ثقیله تحت فرمان و هدایت وی قرار داشت ولی سلاح ثقیله در سفارت روسیه تحت قوماندان **جنرال ابونر** قرار داشت.

نمای از سلاح ثقیله شورای هماهنگی در جریان مجادله از سال ۱۹۹۴ الی ۱۹۹۵ بیان گر سلاح های ذیل است که در موقعیت ها توسط حزب وحدت اداره میشد.
توبخانه ۸ و در نبش جنوبی سفارت روسیه

توپخانه ۹ در دارالامان در ریاست کادر و پرسونل وزارت دفات
توپخانه ۱۰ مهتاب قلعه/قلعه شهاده غرب مکتب حربی
توپخانه ۱۱ قلعه قاضی متصل داشهای خشت.

۶.۳.۵ متضررین حملات کورکورانه توپخانه، راکت و بمباردمان توسط تمام جناح ها

تمام نجات یافته گان از جنگهای قادر به مشخص کردن محلات که از آنجا ها توپ و راکت ها فیر میشدند نیستند. لکن پروژه عدالت افغانستان با کسانی مصاحبه انجام داده اند که میتواند مشخص نماید. اظهارات شان نشان میدهد که ذات خسارات جانی مالی مردم غیر نظامی در کابل ناشی از بمباردمان شهر شان بودند. اظهارات ذیل فقط تعداد خیلی موارد را در بین هزاران حادثه بیان میکند.

ع. یک باشنده پل آرتن از قتل پسرش در اثر حملات راکتی اظهار کرده است.
در ساعت دو بجه بعد از ظهر در ۳۰ ماه ۱۹۹۲ پسر دوازده ساله ام باقی که با پسران دیگر در سرک نزدیک خانه اش بقتل رسیده است. بی خبر یک راکت در سرک اصابت کرد و یک چره آن در گردن پسر باقی اصابت کرده وی را در همان نقطه بقتل رساند. همسایه ها تشخیص دادند که چره از راکت بی ایم ۲۱ بود.
ع. آگاه بود که محل پل آرتن تحت حملات حزب اسلامی که مستقر در قرار گاه نظامی ریشخور هستند بوده است.

Z. اظهار داشته است که در سال ۱۹۹۴ خواهرش در منطقه تهی مسکن با ۴-اولادش-زندگی میکرد. یک پسرش ۱۷ ساله بود و یک دخترش ۱۰ ساله بود. او دو طفل دیگر نیز داشت. یک راکت از منطقه حکمتیار فیر شد و در خانه وی اصابت کرد و خواهر Z را همراه با پسر ۱۷ ساله و دختر ۱۰ همه را که در خانه بودند به قتل رساند و دو طفل دیگر در بیرون خانه بودند. این مطلب را Z به پروژه عدالت افغانستان گفته است که اجساد شان قابل شناخت نبوده و پا و دست هر طرف افتاده بود و بعد ما آنها را دفن کردیم و دو طفل فعلا در همراه پدرش هستند. همچنین دو زن و یک پسر در بلاک نزدیک شان نیز بقتل رسیدند، اول آنها شدیداً زخمی شده بودند و بعد ازان مردند. در همان روز به شمول خواهرم و اطفالش شش نفر کشته شدند و بخاک سپرده شدند.

ن. راجع به یک حمله در کارته نو در آگست و سپتامبر سال ۱۹۹۳ خبر داد:
ما در سرک نو کارته نو زندگی میکردیم و تمام مناطق کارته نو توسط راکت های کور کورانه گلبدین ویران گردید. و یکی از این راکت ها در خانه ما اصابت کرد ولی فضل خدا هیچ کس زخمی نگردید ولی دخترم در اثر صدای وحشتناک راکت معیوب گردید. او میتوانست صحیح صحبت کند و لی اکنون ببینید که نه صحبت میتواند و نه هم راه رفته میتواند. پنج شش سال از عمر واقعی اش کو چکتر معلوم میشود. بسیار معالجه کردیم ولی مفید واقع نشد. این نتیجه جنگ وحشیانه است که صدمه شدید به زندگی ما وارد کرد.

م د. راجع به حمله سال ۱۹۹۳ اظهار کرده است:
در سال ۱۳۷۲ زمانی که مجاهدین وارد کابل شدند حملات کور کورانه راکتی گلبدین تعداد زیاد مردم را بقتل رساند و تعداد دیگر معیوب گردیدند. و ما در آنزمان در افشار دارالامان زندگی میکردیم در ساعت ۴ بجه بعد از ظهر یک راکت در نزدیک دروازه حولی ما اصابت کرد. برادرم را با هشت و یا نه نفر جوان که در سرک ایستاده بودند به استثنای دو نفر شان همه بسیار با وضعیت بدی به قتل رسیدند که شناخته نمی توانستی. برادرم شدید در قسمت شکم زخمی شده بود و چره راکت تا هنوز در بدنش میباشد. مردم محل اجساد را با بیل جمع آوری کردند و یک زیارت در آن محل درست کردند. کسانی که در این راکت کشته شدند بنام داوود محصل فاکولته انجینری سال سوم و فواد یک جوان ۱۸ ساله بود و دیگر کسانی که در اثر این راکت کشته شدند نمیشناسم.

در ماه فبروری سال ۱۹۹۳ حمله در غرب کابل آغاز گردید و مورد حملات کور کورانه و بمباردمان توسط نیروهای شورای نظام قرار قرار گرفت. افشار در روز اول عملیات هدف حملات شدید ثقیله قرار گرفت. اگر چه این منطقه هدف مهم حملات نظامی بود زیرا علوم اجتماعی به حیث مرکزیت حزب وحدت استفاده میشد و به همین خاطر تعداد زیاد توپ، تانک، راکت و هاوان در این منطقه در خانه های مسکونی فرو می آمدند.
مرکز فرماندهی نیروهای جمعیت و شورای نظام بر محدوده افشار تمرکز یافت و فشار حملات راکتی و توپخانه باعث خروج مردم ملکی از افشار گردید. تعداد که توسط بمباردمان و توپخانه بقتل رسیدند معلوم نیست ولی پروژه عدالت افغانستان با نجات یافته گان که مصاحبه کرده اند اظهار داشته اند که اجساد در روی سرک ها دیده میشدند. آنها گفته اند که شدت توپ، هاوان و راکت چنان شدید بود که هیچ کس نتوانست در روز حمله از خانه اش بیرون شوند.

از منطقه تحت کنترل خط اول شورای نظار یک باشند تپه سلام بنام (ک) که منطقه اش تحت کنترل قوماندان گل حیدر بود از رویداد و حادثه در جریان جنگ بین شورای نظار و حزب وحدت بیان کرده است.

در حوت ۱۳۷۱ من جنگ را از خانه کا و یا مامایم مشاهده میکردم که نیروهای گل حیدر پنجشیری از تپه سلام مواضع ضابط اکبر قاسمی را در منطقه دانشگاه با هاوان میزدند. تقریباً بعد از ظهر بود که پدر همسایه بخاطریکه پایش زخمی شده بود پیش کاکایم آمد. کاکایم یک افسر نظامی بود و همیشه لوازم اولیه را در خانه داشت. و زمانیکه او زخمهایش را معالجه میکرد مرا بیرون بخاطر آوردن آب فرستاد تا زخم را بشوید و دیگر اعضای خانه همه در خانه صالون برای دیدن پانسمان زخمهای همسایه جمع شده بودند.

زمانیکه (ک) بخاطر آب بیرون رفت خانه کاکایش هدف مرمی توسط حزب وحدت قرار گرفت. "مابین حولی از گرد و خاک تاریک شد. تعداد زیاد از خشت و خاک بالایم ریخت ولی به فضل خدا که زخمی نشدم و فقط گیج و تکان خوردم ولی زمانیکه کمی فضا صاف شد من چشمانم را پاک کردم و دیدم که طبقه های حولی همه تخریب گردیده است. صدای ضعیف گریه را شنیدم و کوشش کردم که خشتها و خاک را دور کنم ولی نتوانستم."

ک. رفت و پسر کاکایش را آورد و کوشیدند که اجساد را بیرون کشیده در بین حولی دفن نمایند. زیرا جنگ بسیار شدید بود مانع بردن اجساد به جای دیگر شد. نه نفر کشته شدند که قرار ذیل است:

۱. کاکا یا مامایش محمد عظیم
۲. خانم محمد عظیم
۳. زلمی به سن ۱۶ سالگی
۴. زلگی به سن ۱۴ سالگی
۵. دلگی به سن ۱۲ سالگی
۶. زمری به سن ۱۰ سالگی
۷. شکیلا به سن ۸ سالگی
۸. فریبا به سن ۶ سالگی
۹. پدر همسایه شان بنام نظر محمد

از زیر مخروبه های خانه کاکایش یک دانه چره را پیدا کرد که از ساحه دانشگاه و پلتنیک که توسط حزب وحدت قوماندان ضابط اکبر قاسمی فیر شده بود. یک شاهد عینی دیگر که قوماندان کندک دوران سابق بوده و در غرب کابل زندگی میکرد شهادت داد که ضابط اکبر قاسمی یک پایه بی ایم یک را گرفته بود.

ک. اظهار داشته است که ملا امام مسجد محل برایش گفته بود که در یک روز به تعداد ۳۸ جسد را نماز خوانده است که تمام این مردم مربوط تپه سلام بودند که توسط راکت های حزب وحدت به قتل رسیده بودند.

ک. گفت که بعد از آن اکثر مردم تپه سلام و کارته سخی مناطق شان را به قصد دیگر جاهای شهر و پاکستان ترک کردند و اکثریت شان بدون بردن اموال خانه رفتند و وقتیکه برگشتند دیدند که هیچ چیزی باقی نمانده است و همه چیز بغارت رفته است به شمول پنجره ها و چوبهای دستک سقف.

دو نفر از غرب کابل از مفقود شدن کودکان در جریان حملات راکتی که توسط اتحاد اسلامی صورت گرفته بود بیان کرده است.

ق. یک نجار که در قلعه شهاده زندگی میکرد گفته است که در ۲۷ سرطان سال ۱۳۷۱ برابر با ۱۸ اگست ۱۹۹۲ زمانیکه یک راکت از طرف اتحاد اسلامی در خانه ام اصابت کرد تمام اتاقها را ویران کرد و یک پسر را بنام محمد اسماعیل به سن ۸ سالگی بسیار به وضع در دناک بقتل رسید که بدنش سوراخ سوراخ شده بود. و دیگر اعضای فامیلم که در اتاق دیگر نشسته بودند همه بشدت زخمی شدند و معالجه شان زمانی زیاد را در بر گرفت.

یک متضرر از حملات راکتی سیاف بنام (ی) که در سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) در غرب کابل زندگی میکرد اظهار داشته است که جناح های بر سر قدرت میجنگیدند. یک روز راکتی در خانه ام اصابت کرد و پسر ۲۸ ساله ام را بنام محمد حسین و دختر ۲۴ ساله ام را بنام زهرا به قتل رساند. این راکت از دیوان بیگی یا کمپنی محل استقرار نیروهای مسلح اتحاد فیر شده بود.

شاهد غیر نظامی دیگر بنام (م) اظهار کرد که شورای نظار باعث ویرانی قابل ملاحظه در کابل گردید زیرا آنها بر ساحات مرتفع و استراتژیک کنترل داشتند. م. حملات سلاح ثقیله و خفیفه شورای نظار را از کوه ها بالای مردم و ساحات غیر نظامی خاطر نشان کرد. وی گفت در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۲) جنگ شدید بین شورای نظار و متحد وی اتحاد اسلامی و از طرف دیگر حزب وحدت برای چند شبانه روز ادامه داشت. پدرش یک کراچی دستی داشته که علی الرغم جنگ بخاطر کار میرفت. یکروز زمانیکه جنگ ادامه داشت شورای نظار یک راکت را به دیبوری زد

که چره آن پدرم را گرفت و کشت. بعد مردم جمع شدند و جنازه او را به مسجد سر کاریز آورد و بعد در قبرستان سنگ زغال قلعه شهاده دفن کردند.

مختصری از بمباردمان ها از ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۴

لیست ذیل از خسارات جانی توسط فیر راکت و بمباردمان تمام جناحهای شامل در جنگ مغرضانه بوده. اگر چه این بررسی محدود نمایانگر بزرگی خسارات وارده میباشد:

در نتیجه هفده حادثه ذیل تقریباً ۱۰۰۰ نفر کشته شدند و صدها حادثه مشابه بین سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵ صورت گرفت است. تعداد بیان شده از طریق گزارش مطبوعات و بطور عام نقل قول از کارمندان شفاخانه ها گردیده است. و حال آنکه جناحهای مسئول ممکن اهداف را در ذهن داشتند که عبارت از رفتن در محلات غیر نظامی بودند. اگرچه آنها تا هنوز اهداف نظامی و نوع استفاده از نظامی و مقیاس بزرگ بمباردمان و اهداف نظامی شان را که استفاده شده است قانونی جلوه میدهد ولی در معاهده جینیوا ممنوع اعلان شده است. و این لیست شرکت و راکت اندازی و توپخانه را واضح میسازد خصوصاً کسانی که با حملات هوای منطقه را بمباردمان کرده اند.

۱. در ۵ - ۶ ماه می ۱۹۹۲ حزب اسلامی کابل را هدف حملات راکتی قرار داد که از اثر آن تعداد غیر مشخص مردم غیر نظامی و کشته و زخمی شدند.
۲. در ۲۳ ماه می علی الرغم آتش بس نیروهای جنبش ملی موقعیت های حزب اسلامی را در بینی حصار، قلعه چه و کارته نو بمباران کرد.
۳. در ۳۰ ماه می ۱۹۹۲ در جریان جنگ بین نیروهای جنبش ملی و حزب اسلامی در جنوب شرقی کابل هردو جناح از توپخانه و راکت انداز استفاده کردند که باعث کشته و زخمی شدن تعداد نا مشخص افراد غیر نظامی گردید.
۴. در ماه جون ۱۹۹۲ در جنگ شدید بین نیروهای حزب وحدت و اتحاد اسلامی در غرب کابل هردو جناح از راکت انداز ها استفاده کرد که باعث زخمی و کشته شدن تعداد مردم غیر نظامی گردید.
۵. در ۵ ماه جون ۱۹۹۲ جنگهای بیشتر بین نیروهای حزب وحدت و اتحاد در غرب کابل رخ داد و هر دو جناح از سلاح های ثقیله استفاده کردند که باعث ویرانی خانه ها و دیگر تأسیسات غیر نظامی گردید. راکت ها باعث قتل و زخمی شدن تعداد نا معلوم غیر نظامی گردید.
۶. در ماه جون و جولای ۱۹۹۲ شورای نظار مواضع حزب وحدت را در کارته سه، خوشحال خان مینه، دارالامان، کارته سخی و کارته چهار هدف بمباردمان و سلاح ثقیله قرار داد که باعث خسارات جانی و ویرانی خانه های مردم ملکی گردید.
۷. در ۱۰ اگست ۱۹۹۲ شهر کابل راکت پراکنی شدید را توسط حزب اسلامی تجربه کرد. که جنگ در ساعت ۵ قبل از ظهر آغاز گردید و حزب اسلامی موقعیت های دولتی را هدف قرار دادند و از سه محل چهلستون، دارالامان و تپه مرنجان راکت میزدند. این حمله و حملات که در ماه اگست توسط همه جناحها صورت گرفت طبق مطبوعات صدها نفر غیر نظامی به قتل رسیدند.
۸. در ۱۳ اگست ۱۹۹۲ طبق خبر های مطبوعات در حمله راکتی در ده افغانان با استفاده از بمب خوشه ای ۸۰ نفر را به قتل رساند و بیش از ۱۵۰ نفر زخمی گردید. ربانی حکمتیار را در این حمله متهم کرد. و نیروهای شورای نظار در جواب کارته نو، چهلستون و شاه شهید را هدف بمباردمان هوای و زمینی قرار داد که در نتیجه حمله متقابل بیشتر از ۱۰۰ نفر کشته شد و ۱۲۰ نفر دیگر زخمی که اکثریت شان غیر نظامی بودند و تعداد زیاد خانه ها ویران شدند.
۹. در ۲۳ ماه اگست ۱۹۹۳ در اثر جنگ بین حزب اسلامی و شورای نظار صدها نفر کشته و زخمی شدند و خانه ها ویران شدند.
۱۰. در ۲۶ ماه فیبروری ۱۹۹۳ شورای نظار و حزب اسلامی موقعیت یکدیگر را هدف سلاح ثقیله قرار دادند که باعث خسارات جانی مردم غیر نظامی گردیدند.
۱۱. در ۹ ماه مارچ ۱۹۹۳ حملات راکتی شدید در کابل ده ها کشته و زخمی و مجروح بر جای گذاشت. وزارت دفاع حزب وحدت را متهم کرد و در جواب مناطق مسکونی تحت کنترل حزب وحدت را هدف قرار دادند که خسارات سنگین جانی را بجا گذاشت. و خانه های زیادی را ویران کرد.
۱۲. طبق گزارش مطبوعات در ۱۳ ماه می ۱۹۹۳ درگیری شدیدی بین شورای نظار و حزب وحدت صورت گرفت و هردو طرف از سلاح ثقیله و بمباردمان هوای استفاده کرده که در نتیجه ۳۰ کشته و زخمی بر جای گذاشت و صد ها نفر شدید مجروح شدند.
۱۳. در ۲۳ ماه می ۱۹۹۳ جیت های شورای نظار موقعیت های حزب اسلامی را در داخل شهر در چهلستون بمبارد کرد که ۱۰ کشته و ۱۴ زخمی بر جای گذاشت و اکثر آنها مردم ملکی بودند.

۱۴. در ۱۷ ماه نوامبر ۱۹۹۳ چهار فروند جیت مربوط شورای نظار بازار سروبوی را بمباران کرد که در این بمباران اکثر دوکانداران کشته و زخمی شدند و یک مسجد تخریب گردید.

۱۵. در اول ماه جنوری سال ۱۹۹۴ یک دور جدید جنگ بین قوای دولت و مخالفین متحدش حزب اسلامی و جنبش ملی در کابل توأم با حملات شدید راکتی به طور آگاهانه مناطق غیر نظامی توسط هردو جناح هدف قرار گرفتند. یک خبر نگار بیان کرد که این جنگ در نوع خود شدید ترین جنگ بعد از سقوط دولت داکتر نجیب الله بود و توصیف کرد که جنگ در اطراف محلات تحت کنترل دولت خونین بودند.

۱۶. در ۲۳ اکتوبر ۱۹۹۴ ۳۱ نفر غیر نظامی در اثر حملات راکتی حزب اسلامی در شهر کابل کشته شدند.

۱۷. در ۲۳ ماه اکتوبر ۱۹۹۴ طی حملات شورای نظار به حمایت حرکت اسلامی محسنی علیه حزب اسلامی و جنبش ملی صد ها نفر کشته و زخمی شدند این ارقام توسط موسسه ICRC تأیید گردید که تخمین شده بود که سه ماه قبل در اثر جنگ ۲۰۰۰ هزار نفر به قتل رسیده بودند.

۶.۴ قتل عام و تجاوز جنسی دسته جمعی در افشار

شرح عملیات

عملیات افشار در فیروزی سال ۱۹۹۳ بزرگترین و کاملترین استفاده قدرت نظامی توسط دولت اسلامی افغانستان تا آن زمان را نشان داده است. دو هدف تاکتیکی در این عملیات بود. اول اینکه مسعود هدف داشت که توسط عملیات قرارگاه های نظامی و سیاسی حزب وحدت را فتح کند (که در انستیتوت علوم اجتماعی، متصل به افشار، پایین کوه افشار در غرب کابل) و گرفتار کردن عبدالعلی مزاری، رهبر حزب وحدت. و دوم اینکه دولت اسلامی افغانستان مایل بود تا مناطق پایتخت را که مستقیماً توسط قوای دولت اسلامی کنترل می شد با متصل کردن بخشهای غرب کابل تحت کنترل اتحاد اسلامی و بخشهایی از کابل مرکزی تحت کنترل جمعیت اسلامی، مستحکم و یکپارچه کند. شرح سیاسی و نظامی کابل در آن زمان، این دو هدف (که در جریان عملیات به آن دست یافتند) یک توضیح قانع کننده از اینکه چرا دولت اسلامی به افشار حمله کرد، ارائه می کند.

مسئولیت تجاوزات مرتکب شده در جریان عملیات

نیروهایی که تعرضات را در غرب کابل در ۱۰-۱۱ فیروزی ۱۹۹۳ انجام دادند، همه رسماً متعلق به وزارت دفاع دولت اسلامی افغانستان بودند.

وزیر دفاع وقوماندان اعلی دولت اسلامی در آن زمان در عملیات افشار احمد شاه مسعود بود. وی تمام مسئولیت برنامه ریزی و دستور دهی عملیات های نظامی را داشته است. وی مستقیماً قطعات جمعیت اسلامی و به طور غیر مستقیم قطعه اتحاد اسلامی را کنترل می کرد. مسعود اشتراک قطعات اتحاد اسلامی در طی یک توافقی همراه عبدالرسول سیاف، رهبر حزب به دست آورد. با وجود اینکه قطعات اتحاد رتبه های تشکیلاتی اردوی افغان برایشان داده شده بود، قوماندان ها در ساحه دستور اتشان را از قوماندانهای ارشد اتحاد و شخص سیاف اخذ می کردند. سیاف عملاً به عنوان قوماندان عمومی نیروهای اتحاد در جریان عملیات عمل می کرد و مستقیماً با قوماندانهای ارشد توسط مخابره ارتباط داشتند. در این صورت، سیاف به طور مساویانه همراه رهبری جمعیت اسلامی مسئولیت کنترل و فرماندهی را دارد.

نمونه هایی از خشونت ها و تنش های نژادی که قبل از عملیات واقع شده بود، قوماندان های عمومی شاید می توانستند پیشبینی کنند تجاوزاتی را در پی خواهد داشت وقتی که به مناطق اکثراً هزاره نشین حمله می کردند. به علاوه، چون جنگ در منطقه دو کیلومتری از پوسه قوماندان عمومی واقع شده و قوماندانهای ساحوی مجهز به ارتباطات مخابراتی بودند، قوماندان عمومی باید از تجاوزات واقع شده در افشار بلافاصله بعد از شروع آن اطلاع می داشت. هم مسعود و قوماندان های ارشدش و هم سیاف از اقدامات موثر برای جلوگیری از تجاوزات قبل از آنکه شروع شود ویا برای جلوگیری آنها زمانیکه عملیات در حال انجام بود، ناکام ماندند.

در حالیکه مشخص کردن تک تک قوماندانهای مسوول برای مثالهای مشخص قتل و تجاوز جنسی امکانپذیر نبوده است، پروژه عدالت افغانستان توانسته است یک تعداد از قوماندان هایی که نیروهای مسلح را در عملیات رهبری می کردند، مشخص نماید. شواهد نشان می دهد که لشکریان جمعیت و اتحاد هردو تجاوزات را مرتکب شده اند. گرچه برخی از قوماندان ها فقط در کارهای نظامی قانونی، فتح و به دست آوری هدف تعیین شده شرکت داشتند، قوماندان هایی که عملاً در عملیات شرکت داشتند وضعیتی داشتند تا جواب داده و تعیین کنند که آیا نیروهایشان را از سوءاستفاده و تجاوزات بازدارند یا اینکه خود و افرادشان فعالانه در قتل عام های دسته جمعی، تجاوز جنسی، توقیفهای اختیاری و بقیه تجاوزات که در جریان عملیات واقع شد، شرکت ورزند.

دولت اسلامی از طریق وزیر دفاع **احمد شاه مسعود** و رهبر متحدین حزبی، **عبدالرسول سیاف** نیروهای نظامی ذیل را به شرکت در عملیات افشار فرستادند.

قوماندان های جمعیت اسلامی و قطعات

محمد قسیم فهمی، رئیس استخبارات، مسوول عملیاتیهای نظامی ویژه در حمایت از تعرضها و حملات و شریک در برنامه ریزی عملیات می باشد.

انور دنگر، قوماندان فرقه ای از مجاهدین از شکر دره شمالی که توسط شاهدان متعددی به عنوان رهبر نیروهای نظامی که در دو روز اول عملیات تجاوزات را مرتکب شده اند، نام برده شده است.

ملا عزت، قوماندان فرقه ای از مجاهدین از پغمان که توسط شاهدان عینی متعددی به عنوان رهبر نظامیان که در دو روز اول تجاوزات را مرتکب شده اند، نام برده شده است.

محمد اسحاق پنجشیری، قوماندان لوابی از مجاهدین که طبق شاهدان در حملات شرکت داشت.

حاجی بهلول پنجشیری، قوماندان لوا که مطابق گفته شاهدان در حملات شرکت داشت.

بابه جلندر پنجشیری، قوماندان لوا که در عملیات شرکت داشت.

خاتجر آخوند پنجشیری قوماندان کندک (غند) که در حمله شرکت داشت.

مشتاق لالی، قوماندان کندک در حمله شرکت داشت.

باز محمد احمدی بدخشانی، قوماندان فرقه که در حمله شرکت داشته و از قرغه حمله کرد.

قوماندان های اتحاد اسلامی و قطعات شرکت کننده در عملیات

حاجی شیر علم، قوماندان فرقه وابسته به سیاف از پغمان توسط شاهدان عینی متعددی به عنوان رهبری نظامیان در افشار در طی دو روز اول زمانی که تجاوزات به وقوع پیوسته، نام برده شده است.

زلمی طوفان، قوماندان لوای ۵۹۷ توسط شاهدان عینی متعدد به عنوان رهبری نظامیان در افشار طی دو روز اول، زمانیکه تجاوزات به وقوع پیوسته، نام برده شده است. (لوای ۵۹۷ قبل از سقوط دولت نجیب الله وجود داشت و لوای تانک مرادات نامیده می شد.) این لوا در منطقه کمپنی در غرب کابل موقعیت داشت.

داکتر عبدالله، قوماندان در سطح کندک (غند) لوای ۵۹۷ توسط چندین تن از شهود به عنوان رهبری نظامیان در افشار در روز اول و دوم که تجاوزات انجام یافته، معرفی شده است.

چکر نعيم، قوماندان در سطح کندک (غند) لوای ۵۹۷ نیروهایش را در روز دوم عملیات مستقر کرد.

ملا تاج محمد شریک در پلانگذاری عملیات معرفی شده است.

عبدالله شاه توسط چندین شاهد به عنوان رهبری نظامیان در افشار و مسوول در دستگیریهای خود سرانه، آدم ربایی و دیگر تجاوزات نام برده شده است.

خنجر که نیروهای نظامی را در روز دوم عملیات در افشار مستقر کرده است.

عبدالمنان دیوانه، قوماندان در سطح کندک (غند) توسط شاهدان به عنوان کسی که نظامیان را در روز دوم عملیات مستقر کرده، نام برده شده است.

امان الله کوچی، قوماندان در سطح کندک (غند) نظامیان را در روز دوم عملیات در افشار مستقر کرده بود.

شیرین، قوماندان در سطح کندک (غند) در روز دوم عملیات، نظامیان را در افشار مستقر کرده بود.

مشتاق لالی، قوماندان در سطح کندک (غند) نظامیان را در روز دوم عملیات در افشار مستقر کرده بود.

ملاکج کول در روز دوم عملیات نظامیان را در افشار مستقر کرده بود.

داستان عملیات

تمامی نیروهایی که نهایتاً در جنگ به تاریخ ۱۰-۱۱ فروری ۱۹۹۳ شرکت داشتند، قبل از شروع حمله در داخل و اطراف کابل مستقر شده بودند. تدارکات اصلی توسط دولت اسلامی افغانستان (ISA)، رهبری عملیات های ویژه برای تضعیف دفاع حزب وحدت و استقرار توپ های اضافی برای بمباردمان بود. زیرا که رئیس استخبارات، محمد فهیم تمامی مسوولیت را برای عملیات های ویژه داشت. پرسونل وی با یک تعداد از قوماندان های شیعه اطراف افشار تماس گرفته و تعهد آنها را برای همکاری با حمله دولت اسلامی کسب نمودند.

مهمترین مقر جدید سلاح ثقیله قبل از عملیات، نقطه تپه علی آباد بود. مسعود ۲۳ اسلحه زیو را در آنجا به همراه گروه اعزامی ۳۰ نفره مستقر کرده بود تا مناطق اطراف سیلوی مرکزی، افشار، کارته سه، کارته چهار، و کارته سخی را هدف گیری کنند. اهمیتی که قدرت آتش گروهی و تعداد زیادی از مکانهاییکه از آنجا سلاح های ثقیله استفاده می شد داشت این بود که آنها بزرگی و اهمیت عملیات را نشان دهند. این فقط یک حمله ضربتی و جنگ جزئی نبوده بلکه یک جنگ تمام عیار بوده که دولت اسلامی ذخائر نظامی ترکیبی از دوره ارتش شوروی سابق و مجاهدین را در مقابل اهداف در محدوده پایتخت مستقر کرده بود. تمامی این اهداف در مناطقی قرار داشتند که اول مسکونی بوده و جمعیتی از غیر نظامیان را در برداشته است.

شاهدانی که با نظامیان در زمان عملیات شرکت داشتند، گزارشاتی را در مورد پلان گذاری و هماهنگی نظامی که مسعود قبل از عملیات نظامی انجام داده بود، تهیه نموده اند. گرچه، این نمایی جزئی از برنامه ریزی را ارائه می کند زیرا یک عملیاتی بدین مقیاس می بایست آمادگی های متمرکز را مستلزم داشته است. طبق گفته یکی از شاهدان، قوماندان های ارشد جمعیت به همراه قوماندان های ارشد اتحاد (شیر علم و زلمی طوفان) و مهمترین متحد شیعه بنام سید حسین انوری به علاوه مشاورین نظامی دولت اسلامی افغانستان به ریاست مسعود در قرارگاه های ارتش در بادام باغ دو روز قبل از عملیات جلسه داشتند. جلسه دیگر در یک خانه مصون استخبارات در کارته پروان، نزدیک هتل انترکانتیننتال در شب قبل از حمله برگزار شد. مسعود از همین منزل به عنوان اتاق عملیاتی در بیشتر روز استفاده کرد. همچنین یک جلسه ای از قوماندان های اتحاد به ریاست سیاف در پغمان یک روز قبل از عملیات برگزار شد. هدف این جلسه ها آموزش قوماندان های اصلی به نقش آنها در حمله زمینی بود.

قوای دولت اسلامی بمباردمان عمومی را در غرب کابل در شب ۱۰-۱۱ فروری ۱۹۹۳ به اهداف اطراف انستیتوت علوم اجتماعی و افشار و در بقیه مناطق شیعه نشین شهر شروع کردند. پیشروی نظامیان حدود ساعت ۵ صبح ۱۱ فروری آغاز شد و این زمان به عنوان زمان آغاز همه جانبه جنگ یاد می شود. اولین پیشروی قطعی نظامیان از جانب بادام باغ به بالای تپه رادار، بخشی از پشته افشار بود. نظامیان دولت اسلامی افغانستان بلافاصله نقاط بالای کوه را بدون مقاومت توانستند که تصاحب کنند و پوسته های دفاعی مهم حزب وحدت در آنجا آتش گرفته و تانک های مستقر در آنجا از حرکت بازماندند.

گروه اعزامی بزرگی هم از اتحاد و هم از جمعیت به سمت افشار از سمت غرب پیشروی کردند. نزدیکترین نقطه خط جبهه به هدف اصلی عملیات پلی تکنیک کابل بود. قوای جمعیت در امتداد سرک افشار از کارته پروان و هتل انتر کانتنینتال به سمت انستیتوت علوم اجتماعی پیشروی کرده و از سمت شرق وارد افشار شدند. قوای دولت اسلامی به امتداد دیگر نقاط خطوط اول جبهه به ویژه قلمرو محصور غرب کابل پیشروی نکردند. گرچه به بمباردمان شدید ادامه داده و قوای فراوانی را برای حفظ تهدید پیشروی مستقر کردند.

به هر حال، ساعت ۱ بعدازظهر، خطوط دفاعی اصلی حزب وحدت به امتداد ستیغ افشار تحلیل رفته و مواضع آنها در انستیتوت علوم اجتماعی غیر قابل دفاع بود. مزارعی و قوماندانهای ارشدش از انستیتوت پیاده فرار کردند. ساعت ۲ بعدازظهر قوای دولت اسلامی توانستند که انستیتوت علوم اجتماعی را تصرف کنند و قوایی که از شرق و غرب پیشروی کرده بودند، در افشار یکجا شده و کنترل موثر منطقه را در دست گرفتند. آنها در خوشحال مینه و افشار مستقر شده، ولی پیشروی بیشتری نکردند. نظامیان شروع به امن سازی منطقه کرده، پوسته ها را ایجاد کرده و یک عملیات تلاشی را انجام دادند. این عملیات جستجو با تلاشی بود که سریعاً یک سری از اعمال جنایت و چور و چپاول را به وجود آورد طوریکه شواهد عینی غیر نظامی ذیل شرح داده اند.

مزاری توانست تا خطوط دفاعی در امتداد کناره خوشحال مینه، پهلوی سیلوی مرکزی و کارته سخی را باز ایجاد کند. بناءً بیشتر غرب کابل را در اختیار داشت. برخی از اهالی افشار، به ویژه آنهایی که بیشترین آسیب را دیده اند، همراه نظامیان وحدت جابجا شده فرار کردند (این عامل به نظر می رسد تا نسبتاً شمار کمتری از جوانان در تلفات در گواهی ها ذکر شده باشد). گرچه، اکثر جمعیت غیر نظامی افشار در این مکان بودند زمانیکه قوای دولت اسلامی ساحه را تصرف کردند. به خاطر بمباردمان، جنگ شدید و حضور نظامیان وحشی به نظر می رسد که تعداد زیادی از غیر نظامیان قادر به ترک ساحه در روز اول عملیات نبودند. به هر حال، یک هجرت گسترده در شب ۱۱-۱۲ فبروری به وقوع پیوست. زنان و کودکان اکثراً به سمت تایمینی در شمال کابل فرار کردند و در مکاتب و مساجد در چهار راهی اسماعیله پناه گرفتند. برخی از پیرمردان ترجیح دادند تا بمانند و از خانه و دارایی ها محافظت کنند، اما شواهد نشان می دهد که نظامیان اکثراً مردان را هدف توقیف های خود سرانه و قتل عام قرار دادند به عبارت دیگر غیر نظامیان مذکر آزاد نبودند تا منطقه را ترک کنند. اکثر نجات یافتگانی که از افشار فرار کرده اند، از دیدن آوارها و جنازه ها در طول راه شرح داده و بیان داشته اند که آنها بعد از جنگ اصلی گریخته اند. در ختم روز دوم، جمعیت وسیعی از غیر نظامیان افشار را تخلیه کردند و به نظر می رسد که این هجرت رویدادی بود که به طور قاطعانه جنایات علیه غیر نظامیان در منطقه را پایان داد.

در روز دوم عملیات، ۱۲ فبروری مسعود جلسه ای را در هوتل انتر کانتیننتال با تعویق تشکیل داده و در مورد ترتیبات برای امنیت مناطق تصرف شده جدید گفتگو کردند. در این جلسه قوماندان های ارشد دولت اسلامی و اشخاص سیاسی به شمول ربانی، سیاف، آیت الله محسنی، آیت الله فاضل، و جنرال فهیم حضور یافته بودند. دولت اسلامی طلب کرد هیئت وکلای مردم شیعه را و حسین انوری به عنوان قوماندان برجسته دولت اسلامی از جانب غیر نظامیان شیعه تحت فشار بود تا ترتیباتی برای امنیت آنها بگیرد. در این جلسه دستور به توقف کشتار و چور و چپاول داده شد و به روی معاوضه سفر بین احزاب مختلف برای شناسایی اسیران توافق صورت گرفت. همچنان عقب نشینی نیروهای تعرض کننده و مستقر کردن یک نیروی کوچکتر در مناطق جدید فراخوانده شد. بزرگی و عظمت جنایات واقع شده در دو روز اول عملیات، قبل از این جلسه، به طور واضح بسیار دیر بود تا از جنایات اصلی جلوگیری شود. همچنین این جلسه به نظر می رسد که در توقف چور و چپاول منطقه بی اثر و بیفایده بود. طوریکه ویرانی خانه ها در افشار به طور فزاینده بعد از جلسه رخ داد.

جنایات جنگی: حملات نامشخص، تجاوزات جنسی، آدم ربایی ها و قتل های عام

گلوله باران و بمباردمان کورکورانه مناطق غیر نظامی

منطقه افشار در روز اول عملیات مورد هدف سلاح های تفلّه قرار گرفت. اهداف نظامی عمده، انستیتوت علوم اجتماعی و دیگر قرارگاه های اصلی وحدت بوده است. گرچه، انستیتوت علوم اجتماعی هرگز صدمه ندید. اکثر راکت ها، گلوله های تانک، و آوان ها در مناطق رهاپشی غیر نظامی فرود می آمد. چون مراکز فرماندهی نیروهای اتحاد و جمعیت هردو در محدوده افشار بود، آشکار می شود که این حمله هدف داشت تا جمعیت غیر نظامی را از افشار بیرون براند که در انجام آن موفق شد. شمار کشته شدگان در این حمله (به جز آنهایی که قتل عام شدند) نامعلوم است. تقریباً هر شاهدهی که پروژه عدالت افغانستان همراهش مصاحبه کرده از دیدن اجساد در منطقه بیان داشته اند. در حقیقت، گلوله باران و فیر آوان بسیار شدید بود که تعداد زیادی از ساکنان در روز اول پنهان شده و سعی به ترک منطقه نکردند. گرچه این امر ممکن تلفات غیر نظامی را از بمباردمان کاهش داده باشد، اما این غیر نظامیان را در مقابل جنایات بعدی صدمه پذیر نمود.

قتل های عام و مفقودی ها

طوری که در فوق ذکر شد، احزاب درگیر جنگ طبق ماده عمومی ۳ معاهده جنوا که قتل عامها، شکنجه و گروگان گیری را ممنوع کرده بود، محدود شده بود. شهودی که پروژه عدالت افغانستان همراه آنها مصاحبه کرده است، بیان داشته اند که گروهی از عسکران حزب وحدت از قرارگاه های وحدت در انستیتوت علوم اجتماعی توسط قوای اتحاد اسلامی در ۱۱ فبروری اسیر گرفتند. علاوه بر این، تعداد زیادی مردان غیر نظامی و مظنون به ملیشه های

وحدت از ساحه افشار دستگیر شدند بعد از اینکه اتحاد آن جا را تصرف کرد. شمار گرفتار شدگان نامعلوم است. یک گروهی از اسیران هزاره که توسط اتحاد اسلامی نگهداری می شد، متعاقباً توسط قوماندان های اتحاد برای دفن اجساد عملیات افشار بعد از یک هفته استفاده شدند. این گروه از شاهدان گزارش داده اند که اقرارشان در بین زندانیان غیر نظامی و نظامی گرفتار شده توسط اتحاد بودند که متعاقباً مفقود شده و باور بر این است که توسط قوای اتحاد آنابه قتل رسیده باشند. پروژه عدالت افغانستان فقط قادر به بیان تعداد کمی از قربانیان بوده است. برخی دیگر از مردان از خانه هایشان گرفتار شده اند.

یکی از شهود به نام ع. به پروژه عدالت افغانستان اظهار داشت که وی و فامیلش سعی کرده بودند که فرار کنند، اما گلوله باران و راکت باران بسیار شدید بود. " ما به خانه خسور مادرم دویده و آنجا پنهان شدیم. دیگر مردمان به ما گفتند که مردم به روی جاده ها کشته شده بودند. سرانجام یک تعداد کمی از دیگر فامیل ها به ما پیوستند. ما می توانستیم مخابره های بعضی از افراد سیاف را بشنویم و به آنها اخطار داده می شد که جنگ را بالای اموال چور شده شروع نکنید. مردان مسلح که از سیاف و از جمعیت بودند، همه خانه ها را چور کردند. افراد سیاف پشتو صحبت می کردند و جمعیتی ها دری صحبت می کردند. من فامیل را به دیگر مکان فرستادم و خود در خانه ماندم. حدود ساعت ۱۱ قبل از ظهر، یک قوماندان بنام عزت الله (از اتحاد) به همراه حدود ده نفر مسلح به خانه آمدند. من به امید اینکه نظامیان فکر کنند که در خانه کسی نیست در را باز مانده بودم. آنها به داخل آمده و مرا لت و کوب نمودند و مرا به بند قرغه برده و به همراه حدود ۶۰-۶۵ مرد به داخل یک کانتینر انداختند. آنجا بسیار شلوغ بود. بعضی اوقات برخی از مردان بیرون کشیده شده و از آنها کار می کشیدند مانند شکستادن چوب. " بعد از یک هفته به همه زندانیان گفته شد که چقدر باید پرداخت کنند تا آزاد شوند. به این شاهد گفته شد که باید \$ ۵۰۰۰ (دالر) پرداخت کند. وی به آنها گفت که اینقدر پول ندارد اما دوستانش از پغمان آمدند و برای رهای وی پرداخت کردند.

یکی از شاهدان زن بنام ب. به پروژه عدالت افغانستان گفت که نیروهای نظامی اتحاد اسلامی وی را لت و کوب کرده و شوهر غیر مسلحش را از منطقه مسکونی شان در افشار دستگیر کرده که وی هنوز لا درک می باشد.

یکی از شهود بنام C به پروژه عدالت افغانستان اظهار داشت که عسکران خانه ها را برای پیدا کردن مردها تلاشی می کردند. من به پغمان برده شدم. در شب در یک کانتینر نگهداری شدم. در جریان روز من و حدود ۱۰ الی ۲۰ نفر دیگر مجبور به کندن سنگر بودیم. کانتینرهای زیادی در آنجا بود. در شب برخی از مردان بیرون کشیده شده و باز نمی گشتند. ما می توانستیم صدای فیر را بشنویم و حدس می زدیم که آنها کشته شدند. فکر می کنم بعضی از آنها در سنگرها دفن شدند. بالاخره من با پنهان کردن خود در رودخانه در زیر پل فرار کردم. من ساحه را ترک کرده و به کوپته رفتم.

شاهد زنی بنام م. به پروژه عدالت افغانستان گفت که ساعت ۷ صبح، زمانی که اتحاد اسلامی افشار را تصرف کرد، یک گروهی از مردان مسلح به محوطه خانه اش آمده و شوهرش س. را دستگیر کردند. آنها وی را بعد از ۴۵ روز رها کردند. وی بسیار وحشیانه لت و کوب شده بود که شنوایی اش برای همیشه آسیب دیده و کر شده بود. طبق گفته همسرش، وی همچنین در شناختن افراد مشکل داشته است. بعد از اینکه وی توقیف شد، گروه دومی حدود ۱۰ الی ۱۵ نظامی اتحاد بین ساعت سه تا سه و نیم بعد از ظهر وارد خانه شدند. آنها ادعا کردند که پشت نیروهای وحدت می گردند. آنها از بازوی پسر این زن (م) گرفتند. "پسرم یازده ساله بود. آنها وی را نگهداشته و پرسیدند پدرت کجاست؟ آنها تفنگهایشان را طرف وی نشانه گرفتند و من خودم را روی وی انداختم. من به روی دست و پام تیر خوردم. اما پسرش پنج بار تیر باران شد. وی مرد. " بعداً نظامیان دارایی های فامیل را گرفته و رفتند.

شاهد ۷۵ ساله ای بنام ک. بیان داشت که نظامیان وابسته به سیاف وی را از سر جوی افشار در روز عملیات افشار، ۱۱ فبروری ربودند. وی یکی از گروه های هفت نفری بود که زندانی شده و شدیداً مورد لت و کوب قرار گرفته و وادار به کمک به حمل اجناس چور شده از افشار به عنوان جوالی شده بود. نیروهای نظامی اتحاد بعداً در آن روز وی را به کمپنی (منطقه کنترل شده سیاف) برده و مدت دو ماه وی را نگهداشتند. قوماندانی که وی را دستگیر کرده بود، غلام رسول وابسته به سیاف بود. وی اظهار داشت که بعد از آن به مدت دو ماه در شکر دره به عنوان زندانی انور دنگر بود و بعداً سه ماه دیگر در فرزه (Farzah) به قوماندانی حنیف بود. وی شاهد بود که نظامیان یک از اقرارش بنام قمبر ظاهر را فوراً کشته اند.

شاهدی بنام غ. برای مدت کوتاهی دستگیر شده و توسط نیروهای اتحاد در روز اول عملیات تا حد بیهوشی لت و کوب شده است. زمانی که وی بعداً به منطقه برگشته، وی دو جسد را از چاه خانه اش بیرون کشید و تخمین می زند که خودش ۳۰ الی ۳۵ جسد را هنگام فرار از منطقه دیده است (به شمول یک سر بریده شده در روی یک پنجره).

عبدالله خان، ۶۷ ساله از ولایت غزنی توسط قوماندان عزیز بنجار، یکی از قوماندانان سیاف در افشار دستگیر شده است. مابقی فامیل در جریان عملیات نظامی اصلی به تایمینی فرار کرده بودند. عبدالله خان برای محافظت اموال خانه اش در افشار مانده بود. به هر حال، تمام اموال خانه در جریان عملیات دزدیده شده و خانه ویران شد. فامیل نتوانسته بودند تا عبدالله خان را ردیابی و پیدا کنند و بناءً وی گمشده باقی ماند.

شاهدی بنام ش. به پروژۀ عدالت افغانستان گفت: زمانی که نیروهای اتحاد وارد خانه اش شدند، آنها پدرش را داخل محوطه تا سرحد مرگ لت و کوب نمودند. سپس، آنها تمام اموال خانه را دزدیدند.

تجاوز جنسی توسط نیروهای اتحاد

در جریان عملیات افشار، قوای اتحاد اسلامی سیاف برای بیرون راندن مردم غیر نظامی از منطقه از تجاوز جنسی و دیگر حملات علیه غیر نظامیان استفاده کردند. پروژۀ عدالت افغانستان همراه تعدادی از شاهدانی که شرح واقعات تجاوز جنسی توسط قوای اتحاد در جریان عملیات افشار را داده اند، مصاحبه کرده است. شاهدی بنام م. (اظهارات فوق را ببینید) از دست و پایش زخمی شد زمانی که نظامیان اتحاد به پسرش فیر کردند. وی بیان داشت: "در حالیکه هنوز از من خون می رفت، آنها به من تجاوز کردند." وی اظهار داشت که سه عسکر وی را پایین نگهداشته در حالیکه چهارمی وی را در زیرزمین خانه خودش تجاوز جنسی کردند. چندین زن دیگر نیز به خانه م. پناه آورده بودند: یک همسایه بنام ز. و دو دخترش و یک زن دیگر بنام ر. نظامیان اتحاد دو دختر ز. که ۱۴ ساله و ۱۶ ساله بودند و زنی بنام ر. را تجاوز کردند. عسکران آنها را به نوبت به زیرزمین برای تجاوز بردند. یکی از دختران ز. توسط برچه زخمی شد وقتی که وی کوشش برای مقاومت می نمود.

یکی دیگر از شاهدان زن بنام س. بیان داشت که مردان مسلح به خانه اش در افشار سیلو در روز دوم عملیات افشار هجوم آورده بودند. آنها وی را لت و کوب کرده و خودش و خواهرش را در خانه شان تجاوز کرده و دارائی هایشان را به یغما بردند.

یک شاهد زن بنام ش. بیان داشت که بعد از تصرف افشار، نیروهای اتحاد اسلامی به زور ساعت ۷ صبح وارد خانه اش شدند. آنها به چهار دختر به شمول ش. خواهرش که ۱۴ ساله بود، و دو تن دیگر در محوطه خانه مسکونی شان تجاوز کردند.

گزارشات زیاد دیگری از تجاوز جنسی وجود دارد. شمار زنان تجاوز شده نامعلوم است. ساکنان افشار تا سال ۲۰۰۱ برنگشتند. در اواسط سال ۲۰۰۵ منطقه اکثراً هموار باقی مانده، گرچه برخی باشندگان اسبق به مخروبه های خانه های سابق خویش بازگشته اند.

۶.۵ شکنجه و قتل عام و دیگر جنایات توسط قوای حزب وحدت، عمدتاً در کابل و مزار شریف در سالهای ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۸

شرح سال سیاسی تجاوزات وابسته به حزب وحدت

حزب وحدت در سال ۱۹۸۹ طی ادغام ۸ حزب سیاسی-نظامی شیعه که در جریان مقاومت علیه دولت دموکراتیک افغانستان (PDPA) و اشغال شوروی در سال ۱۹۸۰ عملیات کرده بودند، تشکیل شد. در طول سالهای ۱۹۸۹ الی ۱۹۹۲، حزب وحدت در گسترش دادن کنترل سیاسی بالای مناطق اکثراً هزاره شیعه در مرکز کشور، هزاره جات، به طور فزاینده موفق بود. در این حالت، به سمت اداره کردن منطقه خارج از حالت جنگ حزبی و داخلی که در هزاره جات رواج داشت، در دهه ۱۹۸۰ پیش رفتند و برای سقوط پیش بینی شده دولت حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) آماده شدند. حزب وحدت با اتحاد نیروهای شمال نو ظهور در سالهای ۱۹۹۱ الی ۱۹۹۲ همکاری کرد که منجر به اخراج سازمان حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) در مزار شریف شده و راه نفوذ قوای ملیشه های شمال را به کابل در روزهای مرگ رژیم کمونیستی (PDPA) هموار ساخته تا جمعیت، جنبش، وحدت (نه حزب اسلامی) دست بالا را در پایتخت داشته باشند. در سال ۱۹۹۲، این حزب مهمترین حزب شیعه بود که حزب دیگر شیعه که ترکیب نشده بود، حرکت اسلامی شیخ آصف محسنی را تحت الشعاع خود قرار

داده بود. بنا براین حزب وحدت در موقعیتی بود که پیشنهاد دهد برای شریک شدن در قدرت در مناطق اطراف که گروه زیادی از مهاجران هزاره را داشته و تا سال ۱۹۹۲ تحت کنترل دولت قرار داشته بودند. چنانچه زمانی که دولت حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) در سال ۱۹۹۲ فروپاشید، حزب وحدت کنترل دو بخش مهم مرکزی شهری را در کابل و مزار شریف در دست گرفت. حزب وحدت یک اداره کاملاً جدا در غرب کابل از سال ۱۹۹۲ الی اخراجش در سال ۱۹۹۵ اداره می کرد. این امر به طور یکی از احزاب مهم در مزار تا سال ۱۹۹۸ ادامه یافت و مشخصاً در شمال شهر قدرتمند بوده بعد از اینکه ملک فرار کرد. (قسمت تاریخیچه را در فوق و گفتگوی قتل عام زندانیان طالب در پایین را ملاحظه کنید.)

حزب وحدت در مراحل اولیه توافقات از تشکیلات اداره ای مجاهدین در سال ۱۹۹۲ محروم شد. در مرحله بعدی اعلام شده و وزیرای کابینه دولت برهان الدین ربانی در سال ۱۹۹۳ معرفی شدند (به شمول کریم خلیلی به عنوان وزیر مالیه). قبل از انتقال یافتن به کابل، مزاری توافقی را با متحدین شمال امضاء کرده بود تا مناطقی را به حکومت محلی خودشان واگذار کرده و در مرکز، شریک قدرت گردانند. به هر حال، اختلافات سیاسی به زودی بین حزب وحدت و اداره مسعود-ربانی ظهور پیدا کرد. که مزاری اداره مسعود-ربانی را متهم به جستجوی انحصار کردن قدرت میکرد. حزب وحدت در جنگ های پراکنده با قوای دولت اسلامی در جریان سال ۱۹۹۳ و بعداً در جنگهای دائمی در سال ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ درگیر شد.

در زمان انتقال به کابل در سال ۱۹۹۲ حزب وحدت توسط عبدالعلی مزاری رهبری می شد. شورای رهبری با اشتراک ۸۲ نفر در کمیته مرکزی که شامل رهبران متعدد جناح های شیعه بود، تشکیل شده بود. بعد از رقابت و درگیری شدید انتخاباتی در انجمن حزبی سال ۱۹۹۴، مزاری در مقام خویش ابقا شد اما استاد اکبری انشعاب کرد تا یک جناح رقیب حزب وحدت را رهبری کند. همچنین عبدالکریم خلیلی عضو کمیته مرکزی بود که بعد از آنکه مزاری توسط طالبان در سال ۱۹۹۵ کشته شد به عنوان رهبر انتخاب شد. و محمد محقق که به عنوان رهبر حزب وحدت در شمال افغانستان ظهور پیدا کرد که یک پست مهم کلیدی به حساب می آمد زمانیکه حزب وحدت کنترل غرب کابل را در سال ۱۹۹۵ از دست داد. عبدالکریم خلیلی به مقام معاونت ریاست جمهوری افغانستان در اکتبر سال ۲۰۰۴ انتخاب شد و این مقام را وی تا جولای ۲۰۰۵ دارا می باشد. محمد محقق در دولت عبوری و انتقالی در سال ۲۰۰۱ گذشته به عنوان وزیر خدمت کرده و در انتخابات ریاست جمهوری در اکتبر سال ۲۰۰۴، سوم شد.

در کابل، حزب وحدت در ابتدا قرارگاه هایش را در انستیتوت علوم اجتماعی مستقر کرد و در دیگر نقاط غرب کابل گارنیزون ها داشت. گرچه بخشی از دولت موقت به حساب می آمد، رهبران وحدت از اعمال قدرت و تعیین وزارتخانه های کلیدی احساس کردند که کنار گذاشته شده اند و به مسعود و سیاف بی اعتماد شدند. در روزهای اول حضور مجاهدین در کابل، تا اندازه ای همکاری بین فرماندان های شیعه از تمامی جناح ها بوده و نیروهایشان در کنار هم در غرب کابل مستقر شده بودند. اما وقتی جنگ حزبی شدید شد، فرماندانهای جناح های مختلف به خاطر منازعه برسر کنترل قلمرو بیشتر با هم وارد جنگ شدند.

سیمای مشخص حزب وحدت در این دوره این بود که خودش را به عنوان حزب مظلوم قلمداد می کرد. حزب به ظاهر از حقوق شیعه ها و به ویژه از حقوق اقلیت قوم هزاره در مواجهه با یک پیشینه تاریخی وضع پایین اجتماعی و رانده شدن از قدرت و اعتبار و کالت دفاع می کرد. به هر حال، زمانی که جنگ داخلی گسترش یافت، شعار وکالت و مظلومی باعث دور جدید جنایات شد. فرماندان های حزب وحدت که به تازگی در پست های مسوولیتی شان بالای مردم شهر رسیده بودند، در معرض هیچ مسوولیت محاسباتی قرار نگرفتند و همچنین نه انتظار میرفت و نه تقاضا می رفت تا از نظامیان شان مواخذه ای صورت گیرد. آنها متهم به سلطه خشونت آمیز علیه مردم غیر نظامی شدند و رقبایشان نیز مشابه آنها.

پروژه عدالت افغانستان شواهدی از فرماندان های مسوول و وابسته به حزب وحدت با یک سلسله نقض قوانین جنگی که در نمونه های ذیل آمده است، بررسی کرده است:

۱. جنایات جنگی واقع شده به تعقیب جنگ حزبی، اساساً اعدام های زندانیان و مخالفان سیاسی، شکنجه، حملات کورکورانه و هدف گیری های شهری و غیر نظامیان.
۲. جنایات فاحش علیه غیر نظامیان که لازمه جنگ و محتمل الوقوع بود. این جنایات بیشتر علیه غیر نظامیانی که غیر هزاره شناخته می شدند و افراد وابسته به احزاب رقیب صورت می گرفته است. گرچه برخی از جنایات نیز علیه غیر نظامیان قوم هزاره از مناطق کنترلی حزب وحدت صورت گرفته است. این نمونه از جنایات هم در کابل در سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۵ و هم در مزار در سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۸ مستند شده

است. جنایات شامل آدم ربایی، توقیف های خودسرانه، ظلم کردن، مجازات ترذیلی (مجازات که لطمه به افتخار و شئون اجتماعی مجرم بزند مانند: محرومیت از حقوق اجتماعی)، تجاوز جنسی، قتل عام های بدون محکمه، ویرانی های لجام گسیخته و چور و چپاول.

۳. سوءاستفاده همیشگی از قدرت، به ویژه در مناطق اطراف اکثریت هزاره نشین، جایی که قوماندانهای محلی و اداره چی ها از معافیت اعمالشان استفاده کرده برای آزادی در جنایاتی مانند تجاوز جنسی و ازدواج اجباری.

۴. ناکامی رهبری برای تاثیرگذاری موثر علیه قوماندان هایی که از قدرت نظامی و مسوولیتی خویش سوءاستفاده کرده اند و آنها به اتکاء موقعیت و پیشتان در حزب وحدت این اعمال را مرتکب می شدند.

از جنبه اصلی نمونه های این جنایات توسط قوماندان های حزب وحدت، طوری که پروژه عدالت افغانستان مستند کرده است، این است که از مرحله اولیه جنگ حزبی و گروهی، یک خصوصیت فرقه ای را وانمود می کند. زندانیان احزاب مخالف به قتل رسیده و غیر نظامیان مظنون بودند به خاطر اینکه آنها به همان نژاد یا فرقه گروه مخالف تعلق داشتند. غیر نظامیان دیگر نژادها، به خاطر تلاش برای تحت نفوذ خود درآوردن، یا انتقام گرفتن از احزاب مخالف، مورد هدف قرار می گرفتند. دور جدید انتقام گیریها در کابل در سالهای ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۵ انجام شد. در مزار شریف، خشونت های فرقه ای بعداً آغاز شده اما زیاد طول کشید تا دوره قتل عام های مهم در سال ۱۹۹۷-۱۹۹۸. بعد از آن. غیر نظامیان هزاره در میان قربانیان این دوره از خشونت ها بودند. اما قوماندان های جنایتکار حزب وحدت آشکارا در ارتکاب جنایات و خشونت ها شرکت داشته و به این اعمال ادامه می دادند.

۶.۵.۱ مثالهایی از جنایات علیه غیر نظامیان و مخالفان سیاسی در جنگ کابل، سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۵

وقتی که احزاب مجاهدین خودشان را در سال ۱۹۹۲ در کابل محکم کردند، یک سلسله برخوردها مابین قوماندانان واقع شد که سعی در انحصاری کردن کنترل محلات و گسترش دادن ساحه نفوذی خود بودند. مردم شهر خسارتمند نبودند چون هیچ نوع کوچ و هجرتی، با به دست گرفتن قدرت همراه نبود و امید فراوانی بود که با سقوط دولت خلقی (PDPA) جنگ و بحران خاتمه پیدا خواهد کرد. مردم سعی داشتند تا با وضعیت جدید شهر توسط قوماندانان سازگاری داشته و خود را وفق دهند. پروژه عدالت افغانستان شواهد گسترده ای از جنایاتی که در حادثات اخیر جنگ حزبی در کابل بعد از کمونیستها واقع شده، دریافت داشته است. بعضی از نمونه های این حادثات که حزب وحدت و قوماندان های دیگر شیعه را شامل می شود، در ذیل آمده است.

وقتی که اعمال قوماندانان اخیر منجر به کشمکش و زد و خورد در کابل در می-جون سال ۱۹۹۲ شد، بین قوماندانان های حزب اسلامی مانند دیدار از یک طرف و قوماندان های شیعه و حرکت اسلامی مانند قمبر لنگ، رضا و حیدر لنگ در مناطق مهتاب قلعه و اونچی باغبانان غرب کابل جنگ در گرفت. ده نفر از نمایندگان اونچی باغبانان برای توافق بر سر یک آتش بس در منطقه با قوماندانان حزب وحدت و حرکت اسلامی دیدار کردند. اونچی باغبانان، دارای یک جمعیت مخلوط نژادی از پشتون، تاجیک و هزاره بوده و به همین دلیل، قوماندانان احزاب جهادی مختلف پوخته های خود را آنجا ایجاد کرده بودند. نمایندگان صلح به شمول ملای مسجد اونچی و پسر ۱۲ ساله اش، ملای مسجد باغبانان، جکرن ورداد، یک ریش سفید اونچی و شش نفر دیگر که همه غیر نظامی بودند. شواهدی که پروژه عدالت افغانستان دریافت داشته بیان داشته که چطور نمایندگان به کوتاه سنگی رهسپار شده و منطقه سپس مشترکاً توسط حزب وحدت و حرکت اسلامی کنترل شد. در آنجا نظامیان وفادار به هر دو حزب به شمول آنهایی که توسط عباس پایدار حرکت و طاهر دیوانه حزب وحدت تمام نمایندگان را توقیف کرده و همه را به جز یکی به قتل رساندند. این کشتار نمونه ای از اولین حادثه نژادگرایی شدید را به جا گذاشت چون نمایندگان به شمول پشتون ها و تاجیک های مسلمان سنی از رهبری شیعه به جستجوی ضمانت و امان بودند. به دنبال این کشتار، طبق اظهار نظر شواهد حدود ۵۰۰ فامیل پشتون و تاجیک از اونچی منطقه را ترک کردند.

در جون ۱۹۹۲ نیز جنگ بین نیروهای اتحاد اسلامی سیاف و وحدت در گرفت. این جنگ به نظر می رسد که توسط فیر این دو حزب رقیب مستقر در غرب کابل ایجاد شده باشد. حزب وحدت با حضور پوخته های اتحاد که در مناطق هزاره نشین مانند لیسه رحمان بابا در ابتدا مستقر شده بودند، احساس تهدید می کرد. نیروهای وحدت توسط دستگیری قوماندان ارشد اتحاد، شیر علم (کسی که به عنوان قوماندان اردو، اولین اردو در کابل تحت اداره کرزی تا سال اخیر ۲۰۰۵ خدمت کرده است) در پل سرخ کارته سه در تشنج و تنش اقدام ورزید. آنها وی را رها کرده ولی یکی از بادیگارد هایش را کشتند. جنگ گسترش پیدا کرد و هر دو گروه غیر نظامیان را مورد هدف گیری قرار دادند. اتحاد هزاره ها را در غرب کابل ربوده و توقیف کرد و وحدت همین عمل را نسبت به غیر نظامیان پشتون انجام داد. برخی از شواهد بیان می دارد که هر دو جناح مرتکب تجاوز جنسی شدند. گرچه استنادهای کافی برای

بیان وسعت خشونت های جنسی تا هنوز غیر ممکن است. جنگ جون سال ۱۹۹۲ اولین رشته از توقیف های خود سرانه گروهی غیر نظامیان و حبس در کانتینرهای ترانسپورت توسط قوای مسلح را در برداشت که پروژه عدالت افغانستان مستند سازی کرده است. هر دوی این قوای مسلح صدها تن که بیشترشان غیر نظامی بودند را دستگیر کردند. گرچه موج دستگیری ها به دنبال جنگ گروهی واقع شد و بهترین ارتباط مماسی را در آن جنگ داشت و به نظر نمی رسد که کدام نفع مشخص نظامی را در بر داشته باشد. شمار نامعلومی از کسانی که ربوده شدند، به قتل رسیده یا مفقود شده اند. بسیاری به خاطر ارزش تبادل شان یا زورگیری توقیف شدند. مقامات بلندپایه هر دو جناح از گروگان گیری و مفقودی ها آگاه بودند.

بعد از اپریل ۱۹۹۲، حزب وحدت ظاهراً یک سیستم قضایی جنایی در مناطق تحت کنترلش عموماً با نگهداشتن حوزه پولیس سابق و دفاتر ثارنوالی سریعاً ایجاد کرد. آنها هم به پرسونل رژیم سابق اجازه دادند تا به شغلشان به عنوان افسران پولیس، مستنطقین و ثارنوالان ادامه داده و هم پرسونل وحدت را در ادارات تصرف شده مستقر کردند. به هر حال، استفاده سیستماتیک از شکنجه و توقیف خودسرانه آشکار در شواهد موجود نشان می دهد که این تاسیسات هیچ عدالت اساسی را ارائه نکرده بلکه یک پوششی برای تصویب خشونت حزبی شان بوده است. زندان های مهم حزب وحدت قبل از سقوط افشار، انستیتوت علوم اجتماعی بود و بعداً از کوتاه گونی و حوزه پولیس حوزه ۳ در سرک شورا استفاده کردند. یک شاهدهی که پروژه عدالت افغانستان با آن مصاحبه کرده است، معلومات زیاد از وحدت بیان داشت که یک تعداد زیاد از زندانیان دستگیر شده توسط حزب وحدت در جریان دوره های مختلف جنگ در کابل در کوتاه گانی کشته شدند. طبق شواهد دریافت شده، قوماندان مسوولی که دستور قتل توقیف شدگان را می داده، بهرامی از ولسوالی جاغوری ولایت غزنی بود که بعداً قوماندان امنیت داخلی حزب وحدت شد. وی همچنین متهم به استعمال شکنجه های زیاد می باشد. دیگر مقامات حزب وحدت که در اظهارات دریافتی توسط پروژه عدالت افغانستان نام برده شده و در تحقیق گرفتن از زندانیان شرکت داشتند عبارت بودند از:

- **پروانه** از ولسوالی شیندند ولایت بامیان، ثارنوال برجسته وحدت، در کوتاه گانی و زون ۳ پولیس کار کرده و متهم به شکنجه متداوم زندانیان می باشد. فعلاً باور بر این است که در کویت پاکستان زندگی می کند.
- **کارگر**، یک عضو سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA)، باشنده اصلی جاغوری ولایت غزنی، متهم به شکنجه های منظم، فعلاً گمان می رود که در کویت پاکستان زندگی می کند.
- **عزیز** از بامیان در کوتاه گانی کار می کرد. وی برای خاد ریاست ۱۱ در زمان نجیب الله کار می کرده و گمان می رود فعلاً در کابل زندگی می کند.
- **خادم** از شیخ علی، عضو جناح پرچم PDPA به عنوان ثارنوال قوای مسلح در دوره نجیب الله مصروف بوده و در حال حاضر باور بر این است که در کویت زندگی دارد.
- **مجتبی** از دره ترکمن ولایت پروان، قبل از ترور شدنش در آکادمی علوم اجتماعی وظیفه اجرا می کرد. وی در ریاست لوی ثارنوالی در دوره نجیب الله کار کرده بود.

یک قوماندان پایین رتبه اتحاد اسلامی بنام نذیر که توسط قوماندان حزب وحدت بنام **شفیع دیوانه** دستگیر شد زمانی که قوای وحدت پوستره اش را در دیوان بیگی متصرف شدند. وی از توقیفش در یک کانتینری که در کوتاه گانی روی زمین گذارده شده بود، چنین توصیف کرد: ما مجبور به رفع حاجت در داخل کانتینر بودیم و آنها برایمان غذا می انداختند. در جریان شب، آنها گروهی از مردم را بیرون کرده و وانمود می شد که رها می شوند ولی هنوز نمی دانیم که چه بالایی آنها اتفاق افتاده است. نذیر گفت که روزانه مورد تحقیق قرار می گرفته تا اینکه بسیار ضعیف شد. "آنها مرا از پای آویزان کرده و در پایین من پترول روشن می کردند و از بالا آب می انداختند. آنها مرا با چوب می زدند و نزدیک سرم با تفنگچه فیر می کردند." وی می گوید که چشم وی بسته می شد و مجبور بود که چهار زانو روی زمین پر از میخ نشسته که وی را از حرکت باز می داشته است. سپس یک سگ به روی وی رها می شد. "آن سگ حمله کرده و لباسهایم را پاره کرده و مرا خراش می داد."

نذیر سرانجام بعد از اینکه قوماندانش زندانیان حزب وحدت را با شفیع دیوانه تبادل کرد، آزاد شد. قوماندان نذیر گفت که وی زندانیان را از دیگر قوماندانان اتحاد اسلامی خریده تا زیر دستش (مادونش) را رها سازد. اما یکی از زندانیان وحدت در جنگ دستش را از دست داده بود به این خاطر، نذیر باید مجازات می شد. نذیر اظهار داشت: "وقتی آنها دستش را بریده دیدند، آنها نیز دستم را در آن اتاق بریدند. آنجا یک تیر بود و آنها دست راستم را بریدند و در دیگر دستم گذاشتند. نمی دانم چه کسی دستم را برید به خاطر اینکه صورتنش پوشیده بود و دستکش سفیدی مانند یک داکتر پوشیده بود وی از یک لندکروزر پایین شده و آنها چشمانم را بستند و برای لحظه ای نفهمیدم که وی

چه می کند. بعداً آنها دستم را بریدند و من همه چیز را فهمیدم." قوماندان مافوق نذیر گفت که وی بعداً به یکی از قوماندانان ارشد اتحاد اسلامی بنام ممتاز پیشنهاد کرده که زندانیان هزاره را به انتقام قطع شدن دست اش، بکشد.

دو نفر متهم به متعلق بودن به حزب رقیب شیعه، حرکت اسلامی، از توقیفشان در کوتاه گانی و دیگر مناطق شرح داده اند. سامی می گوید که وی در تاریخ ۲۳ سنبله سال ۱۳۷۳ مطابق با سپتامبر ۱۹۹۴ دستگیر شده و ابتدا نزد قوماندان قاسم برده شده است و بعداً به رئیس امنیت داخلی، بهرامی، برده شده که وی را به یکی از مراکز توقیفی حزب در حوزه ۳ حوزه پولیس بردند. "ساعت ۱:۳۰ نیمه شب آنها شروع به تحقیق از من کردند ولی آنها چیزی را که می خواستند نشنیدند. بناء گفتند که مرا خواهند کشت تا به دیگران ثابت کنند که ایستادن و جنگ مقابل نیروهای مزاری کار آسانی نیست." بعد از ۹ روز زندانی بودن، وی بیرون کشیده شده و گمان می کرد که اعدام خواهد شد. وی بیان کرد که آنها به خاطر خلاص شدن از دست مهمان، مرا به خط اول جنگ بردند. اما مرا تحویل شخصی دادند که زیاد حشیش می کشید و شرابی بود. من در جریان شب از تاریکی استفاده کرده و فرار کردم.

مرد دیگری بنام ولی در استخبارات دولت کار می کرد زمانی که توسط حزب وحدت در سال ۱۹۹۴ دستگیر شد. آنها وی را متهم به کار کردن برای حرکت اسلامی کردند. وی دستگیری و بردنش به قرارگاه **داکتر صادق مدیر** و بعد به شاخه کشف در کارته سه را به یاد می آورد. وی گفت که برای هفت روز درون یک توالی که عمداً پر از آب شده بود، قفل شده بود. سپس، وی به کوتاه گانی جایی که پروانه مسوول تحقیق و شکنجه بود، برده می شود. اما خودش گفت که وی فقط مورد هدف شکنجه روحی قرار می گرفت به شمول تهدید به اعدام و فحش به زن و فامیش. وی تخمین میزند که ۲۵۰ تا ۳۰۰ زندانی در آن زمان در کوتاه گانی توقیف شده بود. آنها عبارت بودند از: زندانیان جنگ، شیعه ها، متهمین به جرائم علیه حزب وحدت و یک تعداد زندانیان سیاسی. وی اظهار داشت که آنها سنی ها و شیعه ها را مجزا می کردند. فامیل وی با مزاری ترتیب ملاقات و پا درمیانی داده و پسرش را رها کردند با ضمانت به اینکه وی غرب کابل را ترک نخواهد کرد و یا به وظیفه دولتی اش در مناطق کنترل شده توسط شورای نظار برخواهد گشت.

گرچه وحدت، مراکز تسهیلاتی توقیفی داشت، بیشتر قوماندان ها هم زندان های شخصی خویش را داشتند. بیشتر گروگانان غیر نظامی در جریان و با بعد از زد و خورد در ماه جون ۱۹۹۲ محاصره شده و در این مراکز توقیفی نگهداری می شدند تا اینکه به مراکز اصلی تحویل داده شوند. شفیع دیوانه زندانیان را در دهمزنگ و کوتاه سنگی نگهداری می کرد. قوماندان فرقه ۰۹۷، ابوذر از مزار شریف، از پرورشگاه افشار و پرورشگاه علاءالدین استفاده می کرد. حاجی امینی، رئیس فرقه ۰۹۶ در خانه اش در ولایت پروان زندان شخصی داشت. ضابط اکبر قاسمی، رئیس فرقه ۰۹۵، در تکنیک ثانوی و ده بوری، توقیف خانه داشت. یک قوماندان اسبق کندک، صفدر گفت که زندان ۰۹۵ کمی از دو ساختمان لیلیه تکنیک ثانوی فاصله داشت. وی اظهار داشت که در آنجا بسیار زندانیان زیادی وجود داشت. "برخی در جنگ دستگیر شده بودند، دیگران که غیر نظامی ها بودند، از خانه هایشان گرفتار شده بودند. برخی به علت نداشتن غذای کافی به شدت مریض بودند. من شخصاً سه نفر که در آن زندان شکنجه می شد و در نتیجه شکنجه به هلاکت رسیدند، دیدم. یکی از فاضل بیگ بود، دیگری از پغمان و سومی از میدان شهر بود. آنها جنازه مرد میدان شهری را در کنار دیوار وزارت تحصیلات عالی انداختند. اما روزهای بعد که هوا گرم بود، جنازه واقعاً بو گرفته بود. بناء ما وی را پهلوی دیوار دفن کردیم."

یک غیر نظامی زن که پسرش دستگیر شده، به زندان انداخته شده و توسط نیروهای وحدت به قتل رسیده، گل نام دارد و تاجیک است. وی توضیح داد که چگونه پسرش محمد هارون که در سال آخر مکتب بود، در ۱۵ دلو ۱۳۷۱ مطابق با ۲ فیروزی ۱۹۹۳ ناپدید شده است. بچه کاکایش به پروژه عدالت افغانستان گفت که آنها هر دو زمانی که از مکتب سپین کلی عبور می کردند، توسط نیروهای حزب وحدت دستگیر شدند. بچه کاکا توانسته که فرار کند. گل گفت که ۱۵ روز بعد، پس از صرف کردن پول زیاد آنها توانستند که موقعیت جنازه پسرش را به دست آورند. جنازه در یک چاه خشک در پرورشگاه افشار با نشانه های زیاد از شکنجه روی بدنش بود. بچه کاکایش گفت که آنها وی را سوختانده و چشمانش را در آورده بودند. وی علاوه داشت که دلیل اینکه قوماندانان وحدت چنین جنایتی را مرتکب شدند، گفتنش ناممکن است. شاید به خاطر تعصبات قومی و مذهبی بوده است."

زمانیکه احزاب مختلف با حزب وحدت وارد جنگ شدند، غیر نظامیان وابسته به دیگر گروه ها مورد مظنون قرار گرفته یا اینکه به طور موجه هدف حمله قرار می گرفتند. وقتی که تنش با شورای نظار و دولت اسلامی به وخامت نهاد و رهبری وحدت دولت اسلامی را در اواخر سال ۱۹۹۲ ترک کرد، تاجیک هایی که با شورای نظار شریک بودند، مظنون شدند. فاطمه که از شمالی است می گوید که شوهرش متهم به جاسوسی و داشتن مهمات شد بعد از آنکه وحدت، مناطقشان را در نزدیکی سفارت روسیه در جنگ با شورای نظار گرفتند. وی بیان داشت که قوماندان شفیع دیوانه، رئیس لوای دوم و قوماندان دیگری که صورت سرخی داشت به خانه آنها آمده و شوهرش را مورد لت

و کوب قرار دادند. (قوماندان شفیع یکی از چندین قوماندان حزب وحدت بود که به علت جنایات وسیعش، لقب دیوانه را گرفت. وی محصل دانشگاه بود زمانیکه مجاهدین کابل را تصرف کردند، اما یکی از مشهورترین قوماندان های وحدت شده و در اظهارات شاهدان متواتر از وی نام برده شده است.) وی اظهار داشت که بعد از تلاشی تمام خانه و غارت کردن برنج، آرد و دیگر مواد غذایی، آنها سلاحی پیدا نکردند، اما هنوز می خواستند که شوهرش را دستگیر کنند. فقط زمانی که وی گریه کرده و تمام پول و دارایی شان را به آنها داده، آنها را ترک کردند. وی گفت که چند روز بعد، سه یا چهار مرد آمده و از همسایه شان که آنها هم از شمالی بودند، جای خواستند و به دختر جوانش بنام جمیله تجاوز کردند. فاطمه بیان داشت که بعد از آن به زودی با فامیلش منطلق را ترک کردند.

یک زن بنام ش. گفت که شوهرش توسط قوماندان شفیع دیوانه و قوماندان نبی گاو در پوسته دهمزنگ دستگیر شده و متهم به سنی و پشتون بودن شد. آنها وی را لت و کوب کرده و دستش را شکسته و آرنجش را درآوردند که فعلاً وی معلول شده است. زن دیگری بنام بی بی، جنگ بین شورای نظار و حزب وحدت را در علاءالدین و کارته سه در حوت ۱۳۷۲ (فبروری ۱۹۹۴) به یاد می آورد. افراد وحدت غیر نظامیان را از خانه هایشان به شمول مردها دستگیر کرده تا برایشان سنگر بکنند. وی بیان داشت که شوهرش در سرک شان دستگیر شده زمانی که وی خانه را برای کار ترک می کرد و برای کندن سنگرها به پوسته شفیع دیوانه در دهمزنگ برده شده است. "شوهرم به آنها گفت که نباید وی را بگیرند، وی یک فامیل برای نان دادن دارد و آنها باید بگذارند که کار کند. اما آنها توجهی نکرده، وی را لت و کوب کرده و بردند." وی اظهار داشت که بعداً مطلع شد که شوهرش شدیداً زخمی شده و به شفاخانه صلیب سرخ آورده شده بود.

دیگر غیر نظامیانی که در مناطق کنترل شده حزب وحدت زندگی می کردند مورد هدف قرار می گرفتند فقط به خاطر اینکه قوماندانان قدرت سوءاستفاده و جرائم را داشتند. به عنوان نمونه، کمال، یک مزدورکار در قلعه علی مردان بیان داشته که پسر ۱۵ ساله اش در سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) با قوماندان محلی در پوسته نزدیکشان که نامش قوماندان هادی بود، درگیری لفظی پیدا کرد. کمال اظهار داشت که هادی در راه پسرش کمین کرده و وی را به یکی از سرک ها برده و با ضرب گلوله کشت. پدرش گفت: "در آن زمان کسی قدرت نداشت. من هر جایی برای شکایت رفتم ولی هیچ نتیجه ای نداد."

شاهد دیگری بنام فریده، باشنده اصلی شمالی گفت که وی به خانه پدرش در قلعه قاضی برای مهمانی رفته بود. فریده گفت: یک محفل عروسی از شمالی برای بردن یک عروس به منطقه آمده و در پوسته وحدت واقع در منطقه سرپل دشت برچی متوقف داده می شوند. آنها به زور عروس را از موتر خارج کرده و به پوسته نظامی بردند. ولی قوماندانان یغمان، عزت و زلمی، مطلع شده و آمده و جنگ شدیدی آغاز شد. وی گفت: بعضی از اعضای محفل عروسی زخمی شده، اما عروس، گرچه لباسهایش پاره شد، نجات یافت.

شنیدن اظهارات از آنهايي که در ساحه کنترل حزب وحدت زندگی می کنند، یک درک قوی از سوء استفاده و بدرفتاریهای روزمره و اکثراً خودسرانه وجود دارد. آنچه شاهدهی به نام ر. به عنوان ظلم تشریح کرد چنین است که مردم محل مجبور بودند برای پوسته نظامی که در مکتب رابعه بلخی در کابل مستقر شده بودند، غذا تهیه بکنند. ماه جدی ۱۳۷۱ (دسامبر ۱۹۹۲ - جنوری ۱۹۹۳) بود و طبق گفته یکی از شهود که وحدت را خوب می شناخت. پوسته بعداً توسط قوماندان سید علی جان از وحدت نگهداری می شد. جنگ شدیدی بین جمعیت و وحدت در گرفت. ر. بیان داشت که به خاطر ظلم زیاد نظامیان، مردم ساحات همجوار را ترک کردند. بنا براین نوبت غذا دادنشان به طور متواتر افزایش یافت. وی (شاهد زن بنام ر) بیان داشت که یک شب عسکران به منطقه آمده و برای ۱۵ نفر غذا خواستند. "شوهرم به آنها گفت که کار نیست و ما پولی برای خریدن غذا نداریم. تمام خانه را بگردید، اگر یک پاو برنج یا آرد یافتید، بعداً مرا بکشید." عسکران عصبانی شده و گفته تا بایسیکلش را بدهد وگرنه او را خواهند کشت. آنها برای یافتن غذا به دیگر مناطق رفتند. وی بیان داشت که در روزهای بعد، شوهرش و همسایه اش از مسجد دستگیر شده و به لیسه سور یا برده شدند. عسکران هرچه که در جیب داشتند، گرفته و آنها را به سختی لت و کوب نمودند که شوهرش در اثر آن مریض شد.

ر. اظهار داشت که نیروهای وحدت به خانه آمده و آنها را لت و کوب کرده و پول خواستند. وقتی آنها گفتند که هیچ چیز ندارند، عسکران دو پسرش را لت و کوب کرده و برخی از امولشان را گرفته و محل را ترک کردند. در روزهای بعدی ایورم (برادر شوهرم) مورد هدف قرار گرفت. نظامیان از وی خواسته بودند که خانه دو طبقه اش را ترک کرده که آنها می خواستند به پوسته نظامی تبدیل کنند. "آنها گفتند که وی حق ندارد تا چیزی از اموال را با خود ببرد." وی به خاطر ظلم نظامیان وحدت از سکنه قبلی در گذشت. ر. اظهار داشت که چون نظامیان روز به روز ظالم تر می شدند، مردم را کشته و اموالشان را چور می کردند، فامیل تصمیم به ترک محل گرفتند. آنها یک

کراچی را برای بردن آنچه از اموالشان باقی مانده بود، کرایه کردند ولی حتی در آن زمان هم باید مقداری از اموال را به نظامیان می دادند. وی علاوه کرد که بعد از مدتی که به خانه برگشتند، تمام دروازه ها و پنجره و سیمهای برق را چور کرده بودند.

زن دیگری بنام ز. از زندگی در منطقه چهار راهی نجاری در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) چنین توصیف کرده است. یک بعد از ظهر قوماندان های مربوط به شفیع دیوانه به خانه اش وارد شده و فوراً شوهرش را مورد لت و کوب قرار دادند. "آنها می خواستند بدانند که وی به کدام حزب وابسته است؟ وی گفت که به هیچ حزبی وابسته نیست و یک کارگر در تعمیرگاه می باشد. سرانجام، آنها وی را لت و کوب کرده و با خود بردند. ما مردم فقیر بودیم. ما پول، دارایی یا اموال قیمتی نداشتیم. اما آنها آنچه که داشتیم با خود بردند. برای چهار یا پنج روز شوهرم را نگهداشته و ما هیچ اطلاعی از وی نداشتیم. بالاخره، خدا مهربان شد و یکی از همسایگانمان به قوماندان شفیع دیوانه گفت که شوهرم بی سواد است و به هیچ حزبی وابسته نیست. وی به خانه برگشت و زیاد لت و کوب شده بود. ما خیلی ترسیده بودیم و منطقه را ترک کردیم. ما حتی اموال باقیمانده خود را برنداشتیم.

تحقیقات انجام شده توسط پروژه عدالت افغانستان بیان نمی کند که رهبری حزب و قوماندانهای ارشد حزب، دستور جنایات و سوءاستفاده ها علیه غیر نظامیان را داده است. برخی اظهارات از رهبری بیان می کند که مزاری مشخصاً شکایاتی را در مورد رفتار قوماندان هایش دریافت داشته است. به عنوان نمونه، شاهی بنام سامی گزارش داد که ستادمزاری در حضور من اخطار داده و تهدید کرد (قوماندانهای زیر دست: ابو شریف مزاری و مرتضی) جرائمی را مرتکب نشوید که آبروی آنها را می برد. "رهبران حزب وحدت نتوانستند که جلو بد رفتاری ها و تخطی هاییکه توسط قوماندان هایشان صورت میگرفت بگیرند بلکه به مرور زمان نه تنها از این اعمال جلوگیری به عمل نیامد بلکه پالیسی عدم جوابگویی نیز رایج گردید. در واقع، گرچه آنها برای اجرای دسیپلین و نظم میان زیر دستانشان ناتوان بودند، رهبران وحدت هنوز هم آنها را به عنوان قوماندانان قانونی در حزب شناخته و حتی تصدیق می کردند که قوماندان ها در این آدم ربایی ها و دیگر جنایات دست دارند به خاطر انتقام در مقابل دیگر احزاب با اعمال مشابه دست میزدند. بنا براین، در برخی موارد، رهبری وحدت از جنایات به عنوان بخشی از رقابت درون حزبی اغماض می کردند، در دیگر موارد، بی میلی آنها برای کنترل قوماندان هایشان، ناکامی شدید از فرماندهی و رهبری را نشان می داد. در هر مورد، آنها در جرم به خاطر جنایات واقع شده شریک می باشند.

۶.۵.۲ نمونه هایی از جنایات علیه غیر نظامیان در شمال

در شمال افغانستان، قوماندان هایی که به قوماندان های حزب وحدت وابسته بودند از سلطه خود بالای منطقه و قدرتشان برای توقیف و ایجاد وحشت در میان شهریان و غیر نظامیان استفاده کردند. اعمال متذکره بدون هیچگونه ارتباطی به جنگ های ذات البینی احزاب صورت میگرفت. پروژه عدالت افغانستان، اظهارات مفصلی درمورد قتل عام غیر نظامیان پشتون توسط نیروهای حزب وحدت در سه واقعه جدا از هم دریافت داشته است. این واقعات به دنبال اولین شکست طالبان در مزار شریف در سال ۱۹۹۷ اتفاق افتاده است طوری که شاکیان توانستند معین کنند، این اعمال برای گرفتن انتقام واقع شده است. تمام کشته شدگان پشتون بودند متعلق به گروه قومی که طالبان بودند.

اعضای چندین فامیل در منطقه تصدی بلخ از کشته شدن نه مرد و کودک در سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۸) توسط قوماندان کندک حزب وحدت بنام علی سرور گنکس بیان داشته اند. (گنکس به معنی دیوانه یا شرابی یک لقب دیگری برای قوماندان های وحدت که شهرت ظلم داشتند، می باشد.) یک شهروند غیر نظامی بنام محمد بیان داشت که قوماندان سرور که افراش را در مناطق تصدی، علی چوپان و کارته آریانا مستقر کرده بود، تمام پشتون هایی که در مزرعه متعلق به یک تاجر محلی بنام رسول برات کار می کردند را دستگیر کرد. پدرش، امیر گل و برادر سیزده ساله اش، گل میر و شش مرد و کودک دیگر دستگیر شدند. دستانشان بسته شده و به یک مسجد نزدیک شیعی (تکیه خانه) در قریه علی چوپان برده شدند. محمد می گوید که بعداً آنها بوسیله تفنگها، چوب، سنگ و چاقو و برچه تا سر حد مرگ لت و کوب شدند. بعد جنازه ها قطعه قطعه شده و به یک چاه نزدیکی مسجد انداخته شدند.

همسر یکی دیگر از قربانیان به پروژه عدالت افغانستان گفت که چگونه پسر سیزده ساله اش بنام آقا محمد برای دیدن یکی از دوستان پدرش که هزاره بود رفته تا سعی کند وی را برای شفاعت متقاعد کند. "من به وی گفتم که عجله کند تا وی را خبر کند تا اینکه شوهرم را ببرد. اما وقتی وی به قریه علی چوپان رفت، مردان مسلح علی سرور وی را نیز دستگیر کردند. آنها دستانش را به هم بسته و پیش علی سرور بردند. وی پسر سیزده ساله ام را هم کشتند سپس وی نیز به همان چاه انداخته شد."

محمد و دو زن بیوه به پروژه عدالت افغانستان بیان داشته اند که چگونه علی سرور و افرادش خانه های کشته شدگان را چور کردند. محمد گفت که دو روز بعد، وی با تعدادی از ریش سفیدان برای دیدن صاحب مزرعه، رسول برات رفتند. وی گفت که نمی تواند در مورد مرتکبین کاری بکند، اما ما کوشش خواهیم کرد تا اجساد را برای دفن به دست آوریم. محمد گفت که بعد از یازده روز استاد محقق اجازه داده و دو نماینده از حزب وحدت را فرستاد. دو نفر از جنبش، دو نفر از حزب اسلامی و دو نفر از جمعیت اسلامی آمدند. ما جنازه ها را از چاه در علی چوپان بیرون آوردیم. همه جنازه ها قطعه قطعه شده بودند."

محمد اظهار داشت که مردان و کودکان به قتل رسیده از میان فقیرترین افراد در منطقه بودند و قربانیان را طبق ذیل نام برد:

۱. عبدالغفور ولد ولی محمد، ۴۰ ساله
۲. عبدالکریم ولد محمد نور، ۲۳ ساله
۳. عین الدین ولد محمد نور، ۲۵ ساله
۴. امیر گل ولد شیر جان، ۴۵ ساله
۵. گل میر ولد امیر گل، ۱۳ ساله
۶. شاه ولی ولد سلطان محمد، ۱۸ ساله
۷. شرف الدین، ۴۰ ساله
۸. زمان ولد شرف الدین، ۱۷ ساله
۹. آقا محمد ولد عبدالغفور، ۱۳ ساله

محمد گفت: "جنایت علی سرور واضح است. این جنایت نه در تاریکی شب بلکه در روز روشن واقع شده است. جرم آن نه نفر چه بوده است؟ آنها نه طالب بودند و نه جیز دیگر. تنها گناه آنها این بود که پشتون بودند."

قتل عام دیگر غیر نظامیان پشتون در بز سوخته قریه فرل آباد واقع در ۹ اپریل ۱۹۸۸ (۱۳۷۷/۱/۲۰) واقع شده است. یکی از نجات یافتگان گفت که وی و هم قریه هایش در یک ملی بس بودند که توسط قوای حزب وحدت متوقف شدند. "ما در حدود هشت نفر بودیم که برای کار روزانه به شهر می رفتیم. طبق معمول من و برادرم برای کار به شهر می رفتیم. یک شب که به خانه بر می گشتیم، نیروهای قوماندان بابا، یک قوماندان وحدت که در مزار قرارگاه داشت، ظاهراً زیر دست استاد محقق، ملی بس را متوقف کرده و از همه پرسیدند که اهل کجا هستیم. وقتی که به آنها گفتیم که از قریه گریمار هستیم آنها ما را از موتر پایین کرده و به پوستانه شان برده و متهم به طالب بودن نمودند. ما همه پشتون بودیم. آنها تمام پولهایمان را گرفته و ما را داخل یک کانتینر انداختند. در نیمه های شب دروازه کانتینر را باز کرده و دستانمان را باهم بسته کرده و بیرون به نزدیکی یک چاه بردند. اول آنها برادرم را به داخل چاه انداخته و در داخل چاه بالای او فیر کردند من شروع به فرار کردم در حالیکه هنوز دستانم بسته بود و آنها بالایم فیر کردند. من در قسمت دستم زخمی شدم و یکی از آنها به تعقیب می دوید اما من به قریه قلعه محمد که نزدیکترین منطقه بود، رسیدم. آنها مرا نگرفتند. اما دیگران را داخل چاه انداختند. نامهایشان قرار ذیل است:

۱. سید احمد ولد حاجی برات
۲. محمد حسن ولد اته گل برادر رمضان
۳. امان الله ولد سید محمد
۴. اسدالله ولد محمد حسن
۵. نور الله ولد بسم الله
۶. جمعه الدین ولد قطب الدین

بعداً، اجساد از چاه بیرون کشیده شده و در یک قبر دسته جمعی دفن شدند.

نیروهای تحت سلطه استاد یاسین، قوماندان ارشد حزب وحدت در شمال مربوط به محقق متهم به یکی دیگر از قتل عام و اختطاف غیر نظامیان پشتون می باشد. این واقعه چهار ماه بعد از کشتار گوری مار در قریه کمپیرک ولسوالی نهر شاهی ولایت بلخ، در حدود ۲۰ کیلومتری از شهر اصلی مزار شریف واقع شده است. یکی از نجات یافتگان بنام خان گفت که در تاریخ ۱۳۷۷/۵/۱۵ (۱۹۹۸/۸/۶) قریه اش توسط صدها تن از جنگجویان وحدت، ساعت ۳:۳۰ صبح مورد حمله قرار گرفت. "بیشتر مردم کمپیرک پشتون و بقیه ترکمن و عرب بودند. در مجموع سه صد خانه که همه ما دهقان بودیم، وجود داشت. استاد یاسین از قریه همجوار، شیخ مرغلان در حدود دو کیلومتری ما بود. افرادش از مرغلان و سر آسیاب و بقیه از بامیان آمدند. آنها قریه مان را مورد حمله قرار دادند برای اینکه فکر می کردند طالبان آنجا پنهان شده اند."

خان می گوید نظامیان به خانه ها آمده و کشتار مردها و حیوانات را شروع کردند. وی گفت که پنج ضربه در قسمت های مختلف بدنش خورده و بعداً روی زمین مانند مرده دراز کشیده است. "من چشمانم را بستم تا آنها دیگر فیر نکنند و من صدایشان را می شنیدم که می گفتند من کشته شده ام. آنها برادرم را دستگیر کرده و بیرون بردند. زنان و اطفال گریه می کردند. در همین حال، آنها تمام اموال را به خارج از خانه ام می کشیدند. من از ساعت ۳:۳۰ الی ۴:۰۰ صبح روی زمین دراز افتاده بودم و مقدار بسیار زیادی خون از من رفته بود. ساعت ۴:۰۰ تعدادی نفر از قریه های همجوار آمده و مرا به همراه ده نفر زخمی دیگر به شفاخانه در شیرغان بردند." خان بیان داشت که تعداد زیادی از زخمی ها به طور دائم معلول شدند. به عنوان مثال، وی یک دستش کار نمی کند.

وی اظهار داشت در آن زمان، حزب وحدت قریه شان را ترک کرده و به سرک آسفالت به قریه لنگرخانه رفته و طالبان وارد مزار شریف شده بودند. آنها وسایل خانه و موایی را برده بودند. اما معلوم شد که نگهداری وسایل چور شده و فرار از طالبان مشکل است. خان علاوه داشت که افراد استاد یاسین تعدادی از وسایل چور شده را به قریه های خودشان در مرغلان و سر آسیاب بردند. مابقی وسایل در سرک ها و در قریه های دیگر در موترهایی که با آنها رانندگی می کردند، پیدا شد.

وی گفت: "افراد محقق مردم ما را کشتند فقط به خاطر اینکه آنها پشتون بودند. هر کسی در بلخ می دانست که ما دهقان های فقیر بودیم که غیر مسلح بوده و هیچ طالبی در بین خود نداشتیم." وی بیان داشت که ۱۷ نفر کشته شدند که ۱۵ نفر آن را طبق ذیل مشخص نمود:

۱. ملا عبدالرزاق، ۶۲ ساله، ملای مسجد قریه
۲. نور گل ولد الله نور، ۴۵ ساله
۳. محمد گل ولد الله نور، ۴۰ ساله
۴. محمد اکرم ولد جمعه خان، ۳۰ ساله
۵. دو نفر که مهمان محمد اکرم بودند.
۶. غلام علی ولد شیخ محمد، ۷۵ ساله که بزرگ قریه بود.
۷. تاج محمد قریه دار ولد دین محمد، ۷۰ ساله
۸. داد محمد ولد نور محمد، ۵۰ ساله
۹. عبدالغنی ولد عبدالرسول، ۵۰ ساله
۱۰. نور محمد ولد محمد حیدر، ۶۵ ساله
۱۱. چوپان نور محمد که یک مرد پیر بود، ۸۰ ساله
۱۲. سید عالم، ۵۵ ساله
۱۳. محمد خان ولد میر علم، ۴۰ ساله
۱۴. محمد سرور ولد جمعه خان، ۷۰ ساله

خان گفت که بیشتر از هفتاد نفر از قریه که در بین آنها برادرش بوده، دستگیر شده اند. یکی از دستگیر شدگان منصور است که بیان داشت آنها به طور مجموعی ۷۲ زندانی بردند.

"به من گفته شد که از خانه ام بیرون آیم و با قنداق تفنگ لت و کوب شدم. سپس آنها دستهایم را به هم بسته کردند و مرا به مسجدی که موترهایشان آنجا پارک بود، بردند. من تمام افراد قریه را آنجا با دستهای بسته و صورتهای خونین دیدم. آنها امر کردند تا سوار یک موتر کاماز روسی شویم. خیلی سخت بود برای اینکه دستانمان بسته بودند. من نزدیک بود که بیافتم. یکی از زندانیان تقاضا کرد تا دستان یک یا دو نفر را باز کرده تا به بقیه در سوار شدن لاری کمک کنند. آنها وی را با قنداق تفنگ در سرش زدند و وی بیهوش شد. وی هنوز زنده است ولی تکلیف عصبی دارد. آنها آن مرد را مانند بوجی به داخل لاری انداخته و همه ما را به سیلو در مزار شریف بردند.

منصور بیان داشت که آنها به یک کانتینر ذخیره تیل که به عمق پنج متر بود، برده شدند؛ راه آن مانند چاه پوشیده شده بود. به آنها امر شد که داخل آن شوند، اما یکی از نظامیان که بهتر از دیگران به نظر می رسید، پیشنهاد کرد که یک نردبان بیاورند. بناءً لحظه ای صبر کرده و بعداً به داخل کانتینر انداخته شدند.

کانتینر ۵ متر بلندی و ۵ متر عرض داشت و کسان دیگری نیز آنجا بودند که قبل از ما آورده شده بودند. ما برای چندین ساعت آنجا بودیم و این در جریان روزهای داغ تابستان بود. بسیار گرم بود و ما شدیداً تشنه بودیم. ما فریاد زدیم تا برایمان آب بیاورند ولی هیچ جوابی نبود. در همین حال، ما می توانستیم که صدای فیر را به مدت یک

ساعت بشنویم و بعداً همه جا را سکوت فرا گرفت. همه ما در وضعیت بسیار بدی بودیم، اما کاری نمی توانستیم بکنیم. بنا براین، دوباره فریاد زدیم: آهای مردم! برایمان یک کمی آب بیاورید وگرنه می میریم. سپس، یک کسی آمد و پرسید که چه کسی ما را آنجا انداخته بود؟ ما جواب دادیم که حزب وحدت ما را آنجا انداخته است. بعد، وی دوباره پرسید که شغل ما چه بوده؟ ما گفتیم که ما کارگران فقیر هستیم و مردان مسلح وحدت ما را در آنجا قرار داده است. وی گفت که بیرون آید، اما ما گفتیم که کانتینر بسیار عمیق است و ما بدون زینه نمی توانیم که بیرون آییم.

یک زینه آورده شد و اسرا بیرون آمدند، خان و دیگر همراهانش فهمیدند که طالبان منطقه را گرفته بودند، آنها را شدد تا خانه بروند.

ما به قریه برگشتیم. برخی اوقات پیاده و بعضی اوقات سواره. وقتی که رسیدیم، ما دیدیم که هیچ چیز باقی نمانده بود. تعداد زیادی از مردم کشته شده یا زخمی شده بودند و تمام فامیل ها وحشت زده و گیج بودند. آنها تمام اموال و مواشی را چور کرده بودند. مردم قریه های همجوار، از هیواد و لنگرخانه و دیگر مناطق مصروف دفن مرده ها بودند. آنها قالبین و ظرف و وسایل برای کمک به ما آورده بودند و تسلیت می دادند با گفتن اینکه "صبر داشته باشید برای اینکه خدا صابران را دوست دارد و قتی که مصیبت ها فرا می رسد."

۶.۵.۳ سوء استفاده دائمی از قدرت در هزاره جات، نمونه جنایات مربوط به جناح اکبری از حزب وحدت

در جریان مقاومت علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) و اشغال شوروی، اکبری از ولسوالی ورس ولایت بامیان رهبر حزب سپاه پاسداران بود. این حزب در سال ۱۹۸۹ با دیگر احزاب شیعی ادغام شده و حزب وحدت را تشکیل دادند. اکبری، یک رهبر پرنفوذ و عضو کمیته مرکزی در حزب ترکیبی جدید باقی ماند. در جریان جنگ های داخلی و گروهی در کابل در سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶ وی به عنوان رقیب مزاری برای رهبری حزب وحدت ظهور کرد. زمانی که جنگ مزاری با اداره ربانی در اوائل سال ۱۹۹۳ به بعد شدیدتر شد، سپاه پاسداران اکبری به عنوان جناح وحدت طرفدار دولت اسلامی دوباره ظهور کرد. جناح اکبری توسط مسعود حمایت شده و در چندین دور از جنگ ها با حزب مزاری و خلیلی هم در کابل و هم در هزاره جات درگیر بوده است. این رقابت حزبی اساس جنایات زیاد داخل شیعی شد. در دوره سال ۱۹۹۸ الی ۲۰۰۱، اکبری اتحادی را با طالبان ایجاد کرده که به وی اجازه می داد به عنوان رهبر برجسته شیعه کشور در هزاره جات باقی مانده و قوماندان های وابسته اش در مقامهای اداری گماشته شده، گرچه وی خودش از گرفتن کدام مقام اداری اجتناب کرد. در جریان اداره کرزی، اکبری موقعیتش را به عنوان یکی از رهبران سیاسی شیعه حفظ کرده و در ماه می ۲۰۰۵ به عنوان کاندید پارلمان در ولایت بامیان معرفی شده بود.

به عنوان یک مثال از چگونگی سوء استفاده های همیشگی که نسبت به جنگهای داخلی بیشتر دوام داشته است، لطیفه اهل ورس از اختطافش توسط مردان مسلح که اقارب نزدیک اکبری یا قوماندان هایش بودند، شرح داده است. این حادثه در ۱۰ یا ۱۲ ماه عقرب (نوامبر ۲۰۰۰) واقع شده است. لطیفه اظهار داشت که وی توسط بچه کاکای اکبری بنام همایون مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود. وی در آن زمان ۱۵ سال داشت. لطیفه بیان داشت:

ساعت ۱ شب بود زمانیکه ۱۳ مرد مسلح و قوماندانان مربوط به استاد اکبری به خانه ما آمدند. ما همه در یک اتاق در حال استراحت بودیم. آنها از بالای دیوار حیاط آمده و و دروازه حویلی را خرد کردند. دروازه کهنه و قدیمی بود. سپس، به پشت پنجره اتاقی که استراحت بودیم، آمده و گفتند: "حرامزاده ها! در را باز کنید." وقتی که در را باز نکردیم، آنها یک میله آهن دراز را گرفته و به زیر دروازه گذاشته تا آنرا باز کنند. اما هنوز هم در باز نشد. بناءً، آنها پنجره را شکستند.

لطیفه اظهار داشت که پنج مرد داخل آمده در حالیکه وی و خواهرش به حمام فرار کرده و در را قفل کردند. اما مردان مسلح داخل شدند.

آنها با من بسیار رفتار بد کردند. من زیاد جیغ کشیدم اما هیچ کس نمی توانست کمک کند. آنها پدرم را لت و کوب می کردند. مادرم قرآن مقدس را گرفته و آمده به آنها گفت: به خاطر قرآن پاک، این اعمال ظالمانه را علیه ما انجام ندهید. جرم ما چیست که شما در مقابل ما چنین رفتار می کنید؟ تمام همسایگان فریاد و جیغ ما را شنیدند، اما آنها نمی توانستند از خانه هایشان بیرون آیند برای اینکه یک مرد مسلح مقابل هر خانه مستقر شده بود. در نتیجه، آنها مرا لت و کوب کرده و بیرون بردند. پدر و مادرم و بقیه اعضای فامیل و همسایگان مجبور بودند تا صبح در داخل بمانند بناءً آنها نتوانستند بفهمند که من به کجا برده شده بودم.

لطیفه از اختطاف کنندگانش به عنوان اقارب و همدستان نزدیک اکبری نام برده است:

همایون (که تا زمان ختم DDR، یک قوماندان در فرقه اردو وابسته به اکبری بود)، دین محمد، ظفر و حسین بخش-نواسه های کاکای اکبری، مهدی و ابراهیم عیار، اقارب اکبری و ظاهر محمودی، بچه کاکای اکبری، وی نیز یک قوماندان اکبری بود.

لطیفه اظهار داشت:

آنها در آن شب آمده و مرا با سر و پای برهنه به قریه بورغوسونک بردند. در تمام راه مرا تهدید به کشتن می کردند در صورتیکه فریاد می زدم. آنها مرا به اتاقی بردند که مردم زیادی همه از افراد اکبری در آنجا بودند. من در آنجا به مدت نه روز بودم. من شبها به حالت بسیار بدی مورد تجاوز جنسی قرار گرفتم و بسیار جیغ زدم که چندین دفعه بیهوش شده و دوباره به حال آمدم. حتی هنوز وقتی به یاد می آورم، بسیار بد سر اعصابم تاثیر می کند اما چه می توانم بکنم؟ سپس، آنها مرا به قریه دیگری که پیتاب جوی نام داشت برده و آنجا قرارگاه خود اکبری بود. بچه کاکای وی مرا به خانه اش که نزدیک خانه خود اکبری بود، برد.

وقتی که از لطیفه پرسان شد که چرا وی اختطاف شد، وی بیان داشت که همایون با یکی از اقارب لطیفه نامزد شده بود، اما با وی خوشحال نبود. وی علاوه داشت: "وی مشکلات شخصی با نامزدش داشت و بناءً مرا ربود." گرچه، لطیفه گفت که پدرش یک صاحب زمین (ملک) بوده در حالیکه حزب سپاه پاسداران اکبری همیشه به شدت مخالف ملک بود.

فامیل لطیفه برای رهایی وی تلاش زیاد کردند. پدرش و پدر نامزدش (خسورش) که از اقارب وی بود بنام حسین داد عریضه ای را علیه مردان مجرم ترتیب دادند. حسین داد گفت: "سرانجام، ولسوال بزرگان منطقه را به شمول من و والدین لطیفه جمع کرد. خانه ای که آنها لطیفه را برده بودند متعلق به مامای همایون بود. وقتی که ما آنجا رفتیم، آنها ما را زیاد تهدید کرده و فحش دادند. چون آنها قدرت و سلاح داشتند، ما منطقه را ترک کرده و بازگشتیم. بعداً آنها لطیفه را به منطقه اکبری، قریه پیتاب جوی بردند. مردم تصمیم گرفتند که از لطیفه اظهارات بگیرند تا بدانند که آیا داوطلبانه رفته و یا اینکه درست است که وی را با الاجبار برده اند. حسین داد اظهار داشت: "گرچه این امر مشکل به اثبات رسید: دو بار، اکبری وعده داد که وی را به ولسوالی حاضر کند. اما در آوردن لطیفه ناکام ماند. بار سوم، ده مرد مسلح اکبری وی را آوردند اما وی به خاطر ترس صحبت نمی کرد. رئیس جلسه و نمایندگان چهار ولسوالی همه مربوط به اکبری بودند. سرانجام، "وی سه مرتبه از اکبری تقاضا کرد که اگر اجازه داشته باشد چیزی بگوید. وقتی اکبری گفت که وی آزاد است هرچه بگوید، وی بیان داشت که نامزد حسین علی بوده است و آنها وی را با زور برده اند در حالیکه راضی و خشنود نیست. به محض اینکه این حرف را گفت، جلسه تصمیم گرفت که وی را به فامیلش تسلیم کنند. آنها پدرش را به داخل خواسته و دخترش را به وی تسلیم کردند. سرانجام، بعد از ۴۰ روز، وی به خانه فامیلش رفت.

گرچه همایون دستگیر شد، بعداً آزاد شد. این حادثه یک مثالی از قدرت محلی اعمال شده توسط قوماندان هایی که به وابستگی های حزبی شان برای به دست آوردن موقعیت های موثر در اداره رژیم های متوالی، روشن می سازد. سپس، آنها پشتوانه سیاسی شان را معافیت داده و جنایاتی مانند تجاوز جنسی، ازدواج اجباری را مرتکب شدند با دانستن اینکه حامیان حزبی شان مجبور به حمایت آنها خواهند بود. این نمونه از سوء استفاده و جنایات در اظهارات متضررین هم در دوره پیش از ۱۹۹۲ و هم بعد از ۲۰۰۱ انعکاس دارد.

۶.۶ شکنجه، تجاوز جنسی و قتل های دسته جمعی توسط نیروهای جنبش در سالهای ۱۹۹۱ الی ۲۰۰۱

جنرال عبدالرشید دوستم به عنوان رئیس یکی از قدرتمندترین نیروهای ملیشه که حمایت دولت نجیب الله قبل از سال ۱۹۹۲ را داشت، خدمت کرده است. ملیشه های وی برای دولت نجیب الله برای محافظت ساحه های گاز طبیعی و تجارت و راه های اکمالاتی شمال به آسیای مرکزی که در آن زمان بخشی از اتحاد جماهیر شوروی بود، مهم و حیاتی بود. ملیشه های دوستم، جوزجانی (نام ولایتی که از آنجا آمده بودند) به عنوان قدرتمندترین و موثرترین نیروهای ملیشه که با دولت کار می کرد به نظر می رسد و به اندازه کافی بزرگ بود تا به عنوان یک فرقه کامل، فرقه ۵۳، با داشتن بیشتر از چهل هزار افراد سازماندهی شد. (برای اطلاعات بیشتر در سالهای اخیر ملیشه های جوزجانی به فصل یک مراجعه کنید).

در سال ۱۹۸۸، آنها به جای نیروهای شوروی جابجا شده در قندهار مستقر شدند. همچنین قطعات در خوست، لوگر، غزنی، گردیز و اطراف کابل مستقر شدند. سرانجام، بعد از شروع جنگ، چور و چپاول و جنایات، آنها به همراه دیگر ملیشه ها دستور به خارج شدن از کابل در سال ۱۹۹۱ شدند. در این دوره بود که جوزجانیها لقب گیلیم جم را حاصل نمودند که از لحاظ ادبیاتی به این معنی است که: گیلیم جمع شد. و به خاطر شهرت کامل در چور و چپاول کردن کامل متضررین و برای تخطی های حقوق بشرو خشونت های وسیع، چنین لقبی به آنها اطلاق می شد.

علیرغم خشونت ها، دولت نجیب الله به ملیشه ها به خاطر بقایش و ادامه اجراات مستقر شدنشان علیه مجاهدین وابسته بود. ملیشه ها در سطح ملی و بین تمامی گروه های نژادی گسترش پیدا کردند اما در شمال، پیشرفت آنها نظامی بوده و از لحاظ سیاسی قدرت ضعیف داشتند و این مساله، اقلیت ها را و در قضیه دوستم، به ویژه ازبک ها را ناراضی نگه داشته بود. گرفتاریهای نژادی بیشتر وجود داشت. اغلب، قطعات از یک ناحیه یا گروه قومی در مقابل مجاهدین از گروه قومی دیگر قرار می گرفتند، به ویژه قطعات شمال در مقابل مجاهدین پشتون قرار می گرفتند. پیشرفت ملیشه ها همچنین ارتباط بین ناراضیان دولت و قوماندان های مجاهدین را تسهیل می کرد.

دوستم که به عنوان عسکر فراشوت باز قبل از انقلاب ثور آموزش دیده بود، به یک قطعه دفاع خودی به دفاع انقلاب در ساحات نفتی شیبیرغان جایی که کار می کرد، پیوست. قطعه وی در سراسر دهه ۱۹۸۰ رشد پیدا کرده و اول دسته، سپس تولی و سرانجام در سال ۱۹۸۹ فرقه ۵۳ شد. در ابتدا از قریه خودش و ولایت جوزجان عسکر گیری می کرد. اما در اواخر دهه ۱۹۸۰ وی شروع به جذب بعضی از قوماندان های مجاهدین و قطعاتشان کرد که در این جمله رسول پهلوان: یک ازبک از فاریاب و غفار پهلوان: یک ازبک از سر پل شامل بودند. هر دو قوماندان های ارشد بودند. شمار کوچکی از کادرهای نظامی آموزش دیده ازبک همانند برخی تاجیک ها، افسران حرفه ای در محدوده اردو نیز به فرقه ۵۳ پیوستند. اینها عبارت بودند از: جنرال مجید روزی: یک افسر توپچی ازبک و عرب از ولایت بلخ و جنرال جوره بیگ، یک افسر پیاده نظام از جوزجان. آنها برای حرفه ای ساختن ملیشه ها و رشد ظرفیت تکنیکی شان، به ویژه از لحاظ زره دار و توپچی کار می کردند. از میان گروه افسران دوستم، اکثریتشان اعضای جناح پرچم (PDPA) بودند و دوستم نیز از همان حزب بود. شیبیرغان بیشتر یک شهر پرچمی بود و دوستم حمایت سیاسی گروه چند نژادی پرچمی ها را از آنجا دریافت می داشت.

در ماه های قبل از قطع کمک اتحاد جماهیر شوروی در جنوری ۱۹۹۲، دوستم همراه احمد شاه مسعود برای تشکیل اتحادی از قوای شمال وارد مذاکره شد. وقتی که نجیب الله کوشش نمود تا جنرال مومن- قوماندان تاجیکی گارنیزون حیرتان- را با یک پشتون خلقی جانشین گرداند، مومن به حمایت دوستم شورش کرد. در ۱۹ مارچ، اتحاد شمال متشکل از قوای مسعود، قوای دوستم، برخی افراد حزب وحدت و شورشیان پرچمی کنترل شهر مزار شریف را به عهده گرفتند. گرفتن شهر جنگ بسیار محدودی را در پی داشت و قوای مرتبط به دولت سابق- در آن مرحله مربوط به جنرال دوستم- و همچنین گروه های مجاهدین از تمامی احزاب سیاسی، به جز حزب اسلامی شهر را تصرف کردند. ارتباطات ما بین گروه های تشکیل دهنده اداره جدید متفاوت بود. جمعیت اسلامی بسیار کم مایل بود با عناصر رژیم کمونیستی سابق همکاری کند، درحالیکه دیگر گروه ها، به شمول حرکت انقلاب اسلامی و حزب وحدت با قرارگاه های حمایتی مخصوص به خود میان ازبک ها و هزاره ها تمایل مخالفی را نشان دادند.

در حالیکه تصرف مزار جنگ کمی را در پی داشت، این امر شاهد ویرانی قانون داخلی و اوامر و چور و چپاول گسترده دارایی ها و اموال اداری و تصرف ساختمانهای غیر دولتی (به جای ویرانی آنها) بوده است. در محدوده اتحاد منطقه ای که مسوولیت تقرر و اداره را ادعا کردند همانند اخذ مالیات برای خودشان، پست ها و مقام وزارت توسط احزاب توزیع شد. به طور ناحیه ای، بر حسب شش ولایت شمالی (شرق به غرب: بغلان، سمنگان، بلخ، جوزجان، سرپل و فاریاب)، نیروهای سابق طرفدار دولت که بیشتر آنها ازبک بودند، از لحاظ سیاسی مسلط بوده و

خودشان را در چهار چوب یک گروه سیاسی رسمی که جنبش ملی اسلامی افغانستان نامیده می شد، سازماندهی کردند. در داخل این ساختار تمام دیگر احزاب رسماً حضور داشتند، اما استقلال تشکیلاتی خود را حفظ کردند.

در جولای ۱۹۹۲، به وزیر دفاع: احمد شاه مسعود پیشنهاد داد تا قرارگاه های عمومی را رسماً برای تنظیم و کنترل نیروها در منطقه تحت کنترل جنبش ایجاد کند. مسعود این امر را نپذیرفت، اما با وجود این دوستم یک ساختار تشکیلاتی جدید نظامی که تشکیل می شد هم از دولتی های سابق و هم از قطعات مجاهدین سابق در حوزه خودش ایجاد کرد. قطعه وفادار به یک قوماندان مشخص به طور افزاینده مهم شده و نسل جدید قوماندانهای غیر حرفه ای از لحاظ کنترل مستقیمشان بالای نیروهای وفادار به آنها یا زیر دستانشان موثرتر بودن از افسران حرفه ای را به اثبات رساندند. در مناطق خودشان، قوماندان های ارشد، طور مثال پهلوان ها حکومت از خود داشتند. به طور عموم، نظامی ساختن قطعات مجاهدین و حرفه ای کردن قطعات اردو وجود داشت. اما با آن هم دوستم در ایجاد آنچه که یک تحلیلگر کارشناس جنبش به عنوان یک اتحادیه سازماندهی شده و اتحادیه نظامی ناحیه ای نامیده، موفق شد.

جمعیت، اساساً از لحاظ ملی و ناحیه ای مخالف دوست باقی ماند و اقدام به گماشتن قطعات جدید و منابع ضمیمه به قوماندان های خودش در شمال پرداخت. سالهای ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۴، سالهای مشکل همزیستی در شمال افغانستان بین مرکز جنبش و شورای نظار/جمعیت، علیرغم اتحاد در سطح ملی و همکاری در کابل در مقابل حزب اسلامی بود. بیشتر دشمنان سابق، اکنون متحدین ظاهری بودند و تعدادی از جنگ های محلی دست نگهداشته شد. جنگهای دیگر دوباره شکل گرفته بود. برخی از دشمنی های دیرینه بین مجاهدین- جمعیت برضد حزب اسلامی یا جمعیت بر ضد حرکت انقلاب- جمعیت بر ضد جنبش شد. مرکز نیروهای اضافی جنبش به حمایت از متحدین جدید خودش پرداخت.

با آنهم، در ساحات شمال، ساختارهای اداری سابق به کار ادامه داده، مسلماً با تغییر پرسونل بلند پایه و به طور موثر تحت نام جدید. در حالیکه جنگهای داخلی و منطقه ای وجود داشت، ثبات حفظ شده و این منطقه تعداد کثیری از مردمان جابجا شده داخلی که از جنگ کابل فرار کرده بودند را جذب کرد. با گذشت زمان، این منطقه، ساحه مهم عملیات های ملل متحد و نمایندگی های سازمان های غیر دولتی شد که عملیات ها را در دیگر مناطق به ویژه کابل، طرح ریزی می کرد.

جنايات جنبش عليه غير نظاميان در کابل

در حالیکه مزار شریف در این دوره نسبتاً امن بود، نظامیان جنبش به طور کامل در جنگهای کابل شرکت و در جنايات عليه غير نظاميان در کابل دست داشته اند. در اپریل سال ۱۹۹۲، زمانی که دولت نجیب الله سقوط کرد نیروها در داخل و اطراف کابل وجود داشتند که یک ماه بعد رسماً جنبشی شدند. نیروهای جنبش تپه مرنجان، بالا حصار، میدان هوایی کابل، مکروریان کهنه و چمن حضوری با نقاط توپ خانه در تپه مرنجان و بالا حصار در دست داشتند. آنها همچنان جت های جنگنده به همراه پیلوت هایی که از دوره نجیب الله باقی مانده بودند، در اختیار داشت.

نیروهای جنبش در ابتدا در شمال تقویت شده و در دو ماه بعد، نظامیان داخل و اطراف پایتخت تا میدان هوایی خواجه رواش را احاطه کردند. رهبر جنبش، عبدالرشید دوستم، در شمال باقی مانده، اما تمام قوماندان های ارشدش در یک مرحله یا در جریان جنگ داخلی در کابل خدمت می کردند. اولین ساختار فرماندهی در کابل در می سال ۱۹۹۲، جنرال مجید روزی را به عنوان قوماندان عمومی نظامی، جنرال همایون فوزی: مسوول امور سیاسی، جنرال جوهر بیگ: مسوول استقرار نظامی و محاصره و جنرال امین الله کریم را به عنوان مسوول لوجستیک مقرر داشت. مجید روزی در اواخر سال ۱۹۹۲ به مزار فرا خوانده شد و به جای وی جنرال فوزی تعیین شد. رهبر عمده دیگر جنبش در کابل عبدل چریک از سید آباد، شمال شهر سرپل بود که مانند دوستم در ابتدا به گروه دفاع انقلاب پیوسته که منجر به فرماندهی لوای ۵۴ ملیشه ها در دوره نجیب الله شد.

نخستین استقرار جنبش طبق ذیل بود:

قرارگاه های سیاسی، ریاست اسبق آب و برق، مکروریان

- قطعه گارد حکیم جرمن - نظامیان اندخوی - میدان هوایی
- لوای ۶۴۲ میدان هوایی نعمت الله فرهاد - میدان هوایی و قرارگاه ها (HQ)
- زینی پهلوان - میدان هوایی
- زینی پهلوان - تپه های بالای قصبه کارگری
- اسد الله مارخور - بالا حصار
- جنرال اصغر لوگری - بالا حصار، بینی حصار، شاه شهید
- فقیر قوماندان - بالا حصار
- قوماندان همراه - لوای ۶۴۳ تپه مرنجان
- عبدالرحیم پهلوان - قلعه زمان خان
- جنرال زمان (برادر جنرال آصف دلاور) چهار راهی صحت عامه
- عبدل چریک لوای ریاست سابق آب و برق - قرارگاه های گارد (HQ)
- امان الله کریم - لوای ۶۴۲ مکروریان کهنه
- فرقه ۵۱۱ - کارته نو و شاه شهید
- قطعه زرهی - تپه مرنجان مصطفی قل ملسک

گرچه، مرکز عملیات های اصلی جنبش از سقوط نجیب الله تا سلطه کابل توسط طالبان، قرارگاه نقلیه بود که قبل از جنگ ایجاد شده بود و در جاده بین کارته نو و شاه شهید، درست در جنوب شرق مرکز شهر قرار داشت. این محل مرکز فرماندهی و کنترل در کابل بود. مهمات و نظامیان به کابل سرازیر شده و بعداً برای توزیع و استقرار به نقلیه آورده می شدند. تا عقد شورای هماهنگی در سال ۱۹۹۴، این محل همچنان مکانی بود که رهبران بلند پایه جنبش برای تنظیم عملیات های نظامی استفاده می کردند. قرارگاه نقلیه به طور مکرر توسط غیر نظامیان به عنوان محل جنایات عسکران جنبشی یاد شده است. پروژه عدالت افغانستان با تعداد متعددی از شاهدان در مناطق کارته نو و شاه شهید صحبت کرده است که بیان داشته اند نظامیان نقلیه مرتکب تجاوز جنسی، قتل و چور و چپاول شده اند.

چندین زن از یک فامیل بزرگ بیان داشته اند که نظامیان جنبش به یکی از خانه هایشان در ناحیه شاه شهید در سال ۱۹۹۳ آمدند. م. گفت: افراد جنبشی ساعت ۹ صبح آمدند. "ما در باز کردن در برای لحظه ای تأخیر کردیم و زمانیکه شوهرم در را باز کرد، وی را لت و کوب کرده، می گفتند: چرا در را قفل کردی؟ آیا دشمنان ما را در خانه ات جا داده ای که بتوانند بر ما کمین کنند؟" م. گفت: وقتی نظامیان به بالای بام رفتند، آنها مامای شوهرش را روی بام پیدا کرده و بدون سوالی بر وی فیر کردند. "آنها یک مرد دیگر فامیل را با قنداق های تفنگشان می زدند و می پرسیدند، چرا تا به حال منطقه را ترک نکرده اید؟ ما دستور داریم که سر شما به رهبران ما تعلق دارد و ناموس و اموال شما به ما تعلق دارد. بنا براین شما حق سوال ندارید که ما چه کار می خواهیم بکنیم."

یکی از خواهران یک مرد مقتول بنام و. سعی کرد که از نزدیکترین پوسته نظامی اجازه دفن جنازه را بگیرد اما به گفته فامیلش آنها به پا هایش فیر نمودند و در نتیجه او به طور دائم معلول شد. م. اظهار داشت که بیشتر زنان و دختران فامیل برای حفظشان به دیگر مناطق رفته بودند. اما خاله شوهرش بنام س. که هنوز در آنجا زندگی می کند، با زور به قرارگاه نقلیه برده شد. م. بیان داشت که گرچه وی یک زن پیر بود، اما مورد حمله جنسی قرار گرفت.

بعداً، یکی از خواهران مقتول بنام آ. بیان داشت که آنها یک مکتوب از قوماندان قرارگاه نقلیه به دست آورده بودن که به آنها اجازه می داد به خانه رفته و اموالشان را بیاورند. وی با شوهرش و دو خواهرزاده اش رفتند. وی اظهار کرد بعد از آنکه به خانه رسیدند، یک گروهی از مردان مسلح جنبشی هم رسیدند. آگفت: "آن افراد ظالم کارهای بدی در حق من کردند که نمی توانم بیان کنم. آنها اجازه بردن اموال را به ما داده بودند تا بتوانند که آمده و به ما تجاوز کنند. خواهرزاده هایم مقبول بوده و اندام زیبایی داشتند. قوماندانشان به آنها گفت که سرهای ما برای قوماندان هاست و اموال و جانهای ما متعلق به افرادش است." یکی از خواهرزاده ها بنام ب. گفت که به عسکران گفته که وی فقط لباسهای اولادش را می گیرد. "آنها به من گفتند که سریع منطقه را ترک کنم. اما اول باید آنها را خوش نگاه کنم." وی گفت: بناءً آنها مرا تجاوز جنسی کردند. چون من جوان و صحتمند بودم، فهمیدم که چه بر سرم آمد. "گلیم جم ما توجه نمی کردند که آیا زن جوان است یا پیر، وقتی که زنی را پیدا می کردند، مورد تجاوز قرار می دادند.

پروژه عدالت افغانستان اظهارات چندین زن را شنیده است که می گفتند شوهرانشان لت و کوب شده بودند، خانه هایشان چور شده و خودشان تجاوز جنسی متحمل شده و یا توسط مردان جنبشی مورد سوء قصد جنسی قرار گرفتند. و. که یکی از باشندگان شاه شهید است به تازگی از دواج کرده بود زمانیکه نظامیان جنبشی در سال ۱۹۹۳ یک شب وارد خانه اش می شوند. آنها شوهرش را لت و کوب کرده و در کنج خانه بستند. آنها همچنان برادر شوهرش که در

همان خانه زندگی می کرد، لت و کوب کردند. "آنها همسر وی را تجاوز جنسی نکردند برای اینکه وی بچه های زیاد از خورد و کلان داشت که گریه می کردند و جیغ می زدند. اما من چه بدبخت بودم! آنها تمام جواهرات و داراییم را دزدیده و به من تجاوز کردند."

یک متضرر دیگر بنام ش. بیان داشت که وی سه یا چهار ماه باردار بود زمانی که در یک شب در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) مورد حمله قرار گرفت. "ساعت ۱۰:۳۰ شب بود که آنها دروازه خانه ما را شکستند. وی اظهار داشت که ۲۴ مرد با صورتهای پوشیده، شوهرش را لت و کوب کرده و دو تن از مردان وی را گرفته و به اتاق دیگر کشان کشان بردند. وی گریه می کرد و فریاد می کشید، اما وی از تجاوز جنسی نجات پیدا کرد توسط بچه کوچکش که خود را به روی مادرش انداخته بود. تمام اموال ش. دزدیده شد. "من به آنها گفتم که فقیر هستیم و چیزی نداریم. اما آنها دوازده لک افغانی، یک سیت تلویزیون، یک چرخ خیاطی، و یک دیگ بخار را دزدیدند که تمام دارایی من بود و آنها بردند."

ش. روز بعد منطقه را ترک کرده و گفت که در مسیر راه دختری را با لباس سرخ دیده است که با زور کشان کشان برده می شد. وی گفت: وقتی آنها مدت زمانی بعد برگشتند تا اموالشان را بردارند، وی فهمید که شب بعد از اینکه خانه اش مورد حمله قرار گرفته بود، افراد جنبشی به خانه همسایه شان که یک دریور از بگرامی بود، آمده بودند. وی علاوه داشت که وی لت و کوب شده و همسرش بسیار به وضع فجیع مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود. وی نمی توانست بدون اجازه عسکران از خانه خارج شود.

تعداد زیادی از شاهدان در مناطق شاه شهید و کارته نو به پروژه عدالت افغانستان بیان داشته اند که آنها خانه هایشان را به خاطر تجاوز جنسی نظامیان جنبش به اعضای فامیل خودشان یا همسایگانشان یا زنان و جوانانی که نامشان نا معلوم است از ناحیه خودشان ترک کردند. فامیلها اموالی را که می توانستند انتقال دهند، می گرفتند یا حداقل اعضای طبقه انات را خارج به جایی که امیدوار بودند امنیت بیشتری دارد، می بردند. همچنین شاه شهید و کارته نو مناطقی بودند که توسط بمباردمان نا امن می شدند. زمانی که جنبش با حزب اسلامی جنگ می کرد و بعداً با شورای نظار وارد جنگ شد اماکن و ملکیت های مردم ویران گردید. (قسمت بمباران های کورکورانه را در فوق ملاحظه کنید). شهود مایل هستند که جنایاتی که توسط نظامیان جنبش صورت گرفته ذکر کنند تا اینکه از راکت باران یاد کنند، و نیز دلایلی که چرا فامیلها تصمیم به ترک منطقه می گرفتند، ذکر شد.

آ. در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) در زمان جنگ بین حزب اسلامی و جنبش در کارته نو زندگی می کرد. "چور و چپاول گیلیم جم ها رو به افزایش بود و مردم خانه هایشان را ترک می کردند. ما از جنبش اجازه دریافت کردیم تا اموال خود را برداریم. اما، وقتی که یک موتر گرفته و همه چیز را جمع کردیم، مردان مسلح ما را در نقلیه ایستاد کردند. بصرم، آ.ج. لت و کوب شده و اموالمان دزدیده شد. من رها شدم اما دریور بیچاره موتر را گرفتند." آ. اظهار داشت که در همین مکان آنها شنیدند که یک زن در همسایگی شان توسط افراد جنبش مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود. وی ادامه داد "وقتی که ما این مساله را شنیدیم، ما به زندگی، دارایی یا اموالمان توجهی نکردیم. ما فقط منطقه را ترک کردیم." وی بیان داشت که یک یا دو روز بعد، پسرانش برگشته و دیدند افراد جنبشی اموال آنها را به همان موتری که آنها کرایه کرده بودند، انتقال می دهند. خانه آ. یک پوسته جنبشی شد و مهمات در آنجا ذخیره می شد و وی علاوه کرد، "خانه ما تبدیل به مخروبه شد."

همچنین اجبار به هجرت و کوچ غیر نظامیان یکی از اعمال نظامیان جنبشی بود. تعداد زیادی شهود می گویند که از آنها پرسیده می شد که چرا خانه شان را هنوز ترک نکرده اند: نتیجه دائمی این بود که اگر آنها در منطقه می ماندند، آنها جاسوس نامیده شده و در نتیجه بازی مناسبی برای چپاولگران و متجاوزین جنسی می شدند. به عنوان مثال، م.ک. در ساحه سرک نو کارته نو در جوزای ۱۳۷۲ (می-جون ۱۹۹۳) در نزدیکی یک پوسته جنبشی در جریان جنگ تن به تن با حزب اسلامی، زندگی می کرد. وی یک پشتون بود. او و چهار برادرش با پدرشان که یک مرد ثروتمند بود یکجا زندگی می کردند. "تعداد زنان ما خیلی زیاد بود. گیلیم جم ها پدرم را اخطار داده بودند که منطقه را ترک کند و از وی می پرسیدند که ما به کدام حزب کمک می کنیم آنها اطلاع پیدا کرده بودند که ما ثروتمند بودیم." م.ک. گفت که آنها زنان اقارب را به بیرون از خانه انتقال داده و پنج یا شش مرد برای محافظت اموالشان ماندند. "یک روز حدود ساعت ۴ بعد از ظهر پنج یا شش نفر با یک تبر بزرگ آمدند. آنها از ما پرسیدند که چرا منطقه را ترک نکرده بودیم. ما گفتیم که ما برای محافظت خانه و اموال مانده بودیم. بعد از شنیدن این مساله، یکی از آنها شروع به شکستن تمام پنجره ها، دروازه ها و آینه ها با تبر کرد. آنها گفتند این آخرین اخطار برای ترک منطقه بود. زمانی که ما از بردن اموالمان جلو گیری کردیم، آنها ما را بیشتر لت و کوب کردند. آنها ما را زده

و همه چیز را بردند، حتی ما را مجبور می کردند که قالین ها و دیگر اموال را خودمان به موتر بیرون انتقال دهیم. آن زمانی بود که ما سرانجام منطقه را ترک کردیم.

زن دیگری بنام ب. در ناحیه کارته نو در سال ۱۳۷۲ زندگی می کرد که در زمان جنگ شدید بین جنبش و حزب اسلامی بود. "آنها شوهر و پسر را لخت و کوب کرده و به آنها گفتند تا پولهایشان را بدهند و گفتند که چرا تا هنوز منطقه را ترک نکرده اند؟ برای چه کسی جاسوسی می کنید. چون ما پشتون بودیم، آنها گفتند که ما برای حزب اسلامی کار می کنیم. بناءً آنها پسر را مجبور ساختند تا اموالمان را برای آنها جمع کند." وی علاوه داشت که در آن زمان تانک ها در سرک ها بودند و کسی جرأت نمی کرد بیرون قدم زند. "آنها پسر را گفتند که تو را خواهیم سوزاند اگر اموال را جمع کرده برای ما نیاوری. آنها شوهر را گرفتند و وی را تهدید کردند که به چاه خواهند انداخت. بعداً سرانجام، شوهر و پسر اموالمان را به موترهایشان بار کردند. آنها فقط اموال ما را نگرفتند، بلکه از همه مردم محل که شب و روز برمی گشتند." ب. می گوید که زمانی که آنها منطقه را ترک کردند، وی پسرش را مجبور کرده تا برقع ببوشد تا حفظ شود. این واقعه بعد از آن بود که افراد جنبشی آمده و پسر همسایه شان را که در خانه برای نگهداری اموال مانده بود بعد از اینکه مابقی فامیل رفته بودند، مورد لواطت قرار داده بودند.

شهود و نجات یافتگان جنایات جنبش مایل بودند که اصطلاحاتی مانند جنبشی ها، گیلیم جم ها، و برخی اوقات از یک ها، و دوستی ها را استفاده کنند. نامهای تعداد کمی از قوماندان ها در اظهارات ذکر شده است. گرچه، نواحی که جنایات و سوءاستفاده ها انجام یافته به طور ثابت در دست جنبش در تمام طول جنگ بوده است و شهود به طور مکرر نظامیان قرارگاه نقلیه را به عنوان کسانی که جنایات را مرتکب می شدند، یاد آور شده اند. طوری که ش. اخیراً در این گزارش نقل کرده، این قرارگاه همچنان به عنوان محلی که زنان و دختران برای تجاوز برده می شدند، یاد می شود. درحالیکه قوماندان های بلندپایه جنبشی با فامیلهایشان در مناطقی که ایمن تر دانسته می شدند مانند وزیر اکبرخان و مکروریان زندگی می کردند، قرارگاه نقلیه مرکز فرماندهی، استقرار و لجستیک حزب شد. بنا براین، مسوولان عالی رتبه جنبش در کابل ارتباط بسیار نزدیک به عسکرانشان که تجاوز جنسی، قتل و چور و چپاول می کردند، قرار داشتند. جنایات ارتباطی به جنگ های حزبی ندارد و آشکارا واقع می شد منحصرأ به خاطر اینکه عسکران بتوانند کامیاب شوند. این نمونه از جنایات و معافیتهای که نظامیان جنبشی به خود می دادند، به یاد افراط گریهای ملیشه های جوزجان می اندازد. در هر دو مورد، به نظامیان مستقر شده در خارج از ساحات خانه شان اجازه داده می شد که غیر نظامیان را غارت کنند با استفاده از چشم پوشی یا سهل انگاری قوماندان مافوق. گرچه، در سالهای اخیر دهه ۱۹۹۰ روشن شد که اعمال نظامیان جنبش در شمال افغانستان نیز بهتر از این نبوده است.

قوماندان سالاری در شمال

زمانی که مزار شریف عموماً امن و با ثبات بود، این امر امنیت شهریان و غیر نظامیان در سراسر شمال را ارائه نمی کند. قوماندان هایی که تحت چتر جنبش عمل می کردند، سطح بالایی از حکومت به خود داشتند. هر قوماندانی که قویتر بود، حکومت محلی بزرگتری داشت. در دوره ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶/۱۹۹۷ بخشهای بزرگی از شمال به طور ضروری حکومت های خود سرانه داشتند گرچه از لحاظ سیاسی و اداره ای به جنبش مرتبط بودند. تعداد زیادی نظام ملوک الطوائفی ظهور کرد که در میان آنها رسول پهلوان در فاریاب و غفار پهلوان در سرپل بیشترین شهرت بدی را داشتند. رسول پهلوان مایل بود که از تأثیر مستقیم دوستم در فاریاب جلوگیری کند که دوستم سعی داشت انجام دهد. در سرپل، غفار پهلوان نیز در منطقه تحت کنترلش حکومت موثر داشت. اما هر دو علاقه داشتند تا تأثیر سیاسی جمعیت محدود شود. آنها از نظر تشکیلاتی بخشی از جنبش بودند که بخشی از فرقه ۵۳ دوستم در دوره نجیب الله شده بودند و به دوستم وفادار ماندند.

در همان زمان، آنها رقبای قدرت در منطقه بودند. رهبران بلندپایه و قوماندان ها همیشه کنترل کامل روی زیردستانشان نداشتند. رقابت های شدید، جنگ هایی را برای تصاحب و کنترل قلمرو و منابع در افغانستان به وجود آورد. قوماندان های ارشد، وفاداری زیردستانشان را به هر قیمتی شده به دست می آوردند و با علم به اینکه هر عملی برای تضعیف قدرتشان ممکن است به تغییر مکانشان منجر شود، با افرادشان عمل می کردند. در حالیکه این گونه رفتار از مسوولیت رهبران برای عملکرد نیروهایشان نمی کاهد، فهمیدن فرماندهی و کنترل احزاب مسلح حساس و انتقادآمیز است.

در سطح محلی در مناطق اطراف، قوماندان های تمام احزاب به جاه طلبی های خودشان و به داشتن موقعیت به عنوان تنها مرکز اداره ای ادامه دادند. تعداد زیادی به جمع آوری مالیات های زراعت و عسکر گیری پرداختند، یا پول به جای خدمت عسکری اخذ کردند، طوریکه در رژیم سابق انجام داده بودند. گرچه دیگران، مخالفان یا منتقدین بالقوه خویش را ترور کردند، دارایی های مردم را تصاحب کردند. زنان را ربودند یا با ازدواج های اجباری بردند و کنترل ملک ها و دارایی ها را برای شخص خودشان به دست گرفتند. جنگها بر اساس انگیزه اقتصادی معمول بود. در سالهای بعد از ۱۹۹۲ منطقه پشتون نشین در مرکز بلخ تحت سلطه مجاهدین محلی و قوای ملیشه ها، جنایات و سوءاستفاده های گسترده به ویژه ربوده شدن زنان را متحمل شدند. بدنامی هایی که این جنایات و سوءاستفاده ها به دنبال داشته، به دست آوری اظهارات مستقیم در مورد نمونه های اشخاص مشکل ساخته است. زنی بنام ر. به ارتباط ربوده شدن دختر کاکایش بنام را. توسط عسکران جنبشی در مزار شریف در سال ۱۹۹۳ با پروژه عدالت افغانستان صحبت کرده است. وی بیان داشت که را. از خانه اش اختطاف شده، مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و برای دو سال نگهداری شد، گرچه ر. نمی داند که وی سرانجام موفق به فرار شد و یا رها شد. "فامیل بیچاره اش قضیه را از اقاربش مخفی نگه داشتند برای اینکه بسیار خجالت می کشیدند." وی گفت، "هیچ کس جرأت صحبت کردن در مورد دخترشان را نداشت."

سالهای ۱۹۹۴ الی ۱۹۹۷: افزایش نا امنی ها

در سال ۱۹۹۴ جنبش با حزب اسلامی در مقابل شورای نظار/جمعیت در کابل کنار آمد. جنبش سرانجام در کابل شکست خورد. در همین زمان جنگ بین جمعیت و جنبش در سراسر شمال درگرفت. بعد از جنگ شدید در مزار، جمعیت بیرون رانده شد. نمایندگی های سازمان های امداد رسانی از حملات جنسی به روی زنان و کشتار زندانیان توسط هر دو جناح در طول این جنگ گزارش داده اند. مانند قضیه جنگ کابل، نیروهای دو طرف صدها نفر را برای تبادل احتمالی و یا برای غصب و زیاده ستانی زندانی و توقیف کردند. تعداد نامعلومی عجلتاً به قتل رسیدند. در خلأ ایجاد شده با عقب نشینی یا ترک قوماندان های جمعیت، جنبش گسترش پیدا کرد و مناطق قبلی را خودسرانه خوشان اداره کردند. در تپه هایی که جمعیت یک مرکز حمایتی سخت قدیمی را حفظ کرده بود، باقی ماند. گرچه سالهای ۱۹۹۴ الی ۱۹۹۷ سطح بالایی از امنیت داخلی را به خود دید. از سال ۱۹۹۴ به بعد، جنبش توجه اش را به اداره شمال به طور قابل ملاحظه افزایش داد. اداره ناحیه ای مزار توانست درآمد قابل ملاحظه ای را توسط مالیات گیری از تجارت و کنترل صنایع ناحیه ای (اساساً کارخانه کود کیمیای نزدیک مزار) ایجاد کند و به همانگونه از ذخایر طبیعی بزرگ دیگر که قبلاً توسط دولت استخراج می شد (یک ساحه کوچک نفتی در سرپل، گاز طبیعی در شبیرغان، یک معدن نمک در فاریاب) استفاده می کرد. در حالیکه تعداد معدودی برای پست های عالی دولتی گماشته میشدند، اکثریت (مناطق) بین احزاب تشکیل دهنده تقسیم شده و عمدتاً مقامهای نظامی برایشان اعطاء می شد (گرچه بسیاری از منافع را قوماندان های شخصی و مقامهای سیاسی از تمامی احزاب برای خودشان اختصاص دادند). بنا براین، این ناحیه تنها اداره عملی را در کشور دارا بود که ساختارهای مدنی مانند تعلیم و تربیه و خدمات صحتی نسبت به دیگر مناطق کشور کمتر تضعیف شده بود.

در همین زمان، قوماندان های ناحیه به اعمال قدرت توأم با معافیت از مجازات خودشان ادامه دادند. طوری که یکی از شهود اظهار داشت: "هر قوماندان جنبش به مانند یک دولت غیر قانونی هرچه دلشان می خواست انجام می دادند. هیچ کس جرأت متوقف کردن آنها را نداشت." پروژه عدالت افغانستان با شهودی مصاحبه کرده است که جنایات توسط زیردستان برخی از قوماندان های ارشد جنبش را توصیف کرده اند. به عنوان مثال، شیرعرب قوماندان لوای ۵۱ جنبش ثروت قابل ملاحظه ای را به کمک زیر دستانش که در چور و چپاول و مالیات گیری از باشندگان قریه ها جمع میشد به دست آورد. زمانیکه وی پایه سیاسی خویش را گسترش می داد، رقبای سیاسی خود و در بعضی موارد برخی از اعضای فامیلش را ترور کرد. پروژه عدالت افغانستان با شهادتی نیز مصاحبه کرده است که کشتار انجام شده توسط افراد شیرعرب و سپس چور و چپاول دارایی های متضررین را شرح داده اند.

در سال ۱۹۹۶، رسول پهلوان یک تهدید مهم و جدی شمرده می شد که طبق گزارش دوستم وی را توسط بادیگاردش در جون همان سال به قتل رساند. در سال بعد، جبهه نظامی جنبش مربوط به رسول پهلوان تحت فرماندهی برادرش جنرال عبدالملک پهلوان به طالبان پیوسته و دوستم را به مدت چهارماه بیرون و برکنار کردند. (برای اطلاعات بیشتر روی این حادثه مطالعه قضیه ذیل را ملاحظه کنید: قتل عام زندانیان طالب در مزار شریف). اداره جنرال عبدالملک که با جمعیت دو مرتبه متحد شده بود، بیشتر از چهار ماه دوام نکرد که با حمله دوم طالبان در سپتامبر ۱۹۹۷ که در آن مزار محاصره شده و به مدت ۲۳ روز تحت بمباردمان بود، همراه شد. در طول این

دوره هرج و مرج در شهر توأم با چپاول گسترده دارایی های نمایندگی های بین المللی و حملات به غیر نظامیان به شمول تجاوز جنسی حکمفرما بود. یک زن که عضو نمایندگی بین المللی بود توسط نیروهای متعلق به حزب وحدت مورد تجاوز جنسی قرار گرفت. طالبان شکست خورده و عقب نشینی کردند اما قبل از آن، ۷۰ غیر نظامی هزاره را در قزل آباد و حدود ۵۰ زندانی جنبشی را در قلعه قل محمد به قتل رساندند.

یک زن دیگر بنام ش. اظهارات مفصلی را به ارتباط تجاوز جنسی توسط عسکران جنبشی به پروژه عدالت افغانستان ارائه کرده است. وی نتوانست که تاریخ های دقیق را ارائه کند اما وی بیان داشت که این واقعه در زمان جنگ بین جنبش و طالبان رخ داده است. از گزارش معلوم می شود که واقعه بعد از اینکه ملک، دوستم را بیرون راند، رخ داده است. وی گفت که وی در سال ۱۹۷۷، وقتی که جنگ بین جنبش و طالبان در شهر شروع شد، تازه عروس بود. شوهرش بنام ه. که از نظر قوم ترکمن بود، صبح به دوکانش رفته بود، اما با فرارسیدن شب برگشته بود. وی شب را در خانه اش که نزدیک حرم در مرکز مزار شریف بود به همراه خشویش گذراند در حالیکه به صدای سلاح ثقیله و توپ گوش می کردند. وی اظهار داشت که صبح روز بعد ساعت ۱۰، پنج یا شش مرد جنبشی به خانه اش وارد شدند. "من یک عروس سه ماهه بودم و لباسهای مقبولى همراه چوری ها، گردنبند، انگشترهای طلا و یک ساعت خوب پوشیده بودم. آنها تمام جواهرات مرا گرفته و مرا با قنداق های تفنگهایشان لت و کوب کردند." ش. علاوه کرد که آنها خشویش را لت و کوب کردند و وی بیهوش شد و دو میلیون افغانی را از بکس وی دزدیدند. آنها گفتند که اگر صدایی بکند، آنها وی را خواهند کشت. وی اظهار داشت. "بعد از آن مرا به اتاق خود بردند و تجاوز کردند."

وی اظهار داشت: اولین مرد لباسهای وی را در آورد و مورد تجاوز جنسی قرار داد در حالیکه دیگران تماشا می کردند و از صحنه لذت می بردند. وی گفت: "آنها خیلی قوی بودند. من احساس کردم که زیر آنها خواهم مرد. من اولی و دومی و سومین مرد را فهمیدم که چه کردند و بعداً از هوش رفتم. دیگران نیز مرا مورد تجاوز جنسی قرار دادند. من از آنها تمنا و خواهش کردم که به من دست نزنید، اما آنها نپذیرفتند. هر کدام از آنها از من لذت بردند و می گفتند که چقدر خوب است که یک زن تازه عروس را به دست آورند."

ش. بیان داشت: سرانجام وقتی که وی به هوش آمد، شب بود و آفتاب غروب کرده بود. خشویش هنوز بیهوش بود. آن مردها تمام دارایی آنها به شمول پول، جواهرات، سامان آلات خانه و لباسهای عروس را برده بودند. "من در اتاقم برهنه بودم من فقط توانستم که لباس زیر بپوشم، اما از بدنم خون می رفت و تمام بدنم از اثر خون مردگی و ضرب دیدگی کبود بود. پاهایم قادر به حرکت نبودند." وی گفت به مدت دو هفته وی به سختی می توانست بلند شود یا بنشیند، و درد را تحمل می کرد برای اینکه از ترک خانه و دیدن داکتر می ترسید. شوهر وی هنوز برگشته است.

ش. گفت: "درد برایم مساله ای نیست. فقط من به خاطر شوهرم غمگین هستم." ش. اظهار داشت که وی و خشویش در خانه ماندند و از بیرون رفتن می ترسیدند و با کوچکترین صدایی وحشت زده می شدند. سرانجام وقتی که وی به اندازه کافی صحت یاب شد تا به نانوايي برود، مردم می گفتند که جنبشی ها تعداد زیادی از زنان و دختران هم جوار را مورد تجاوز جنسی قرار داده بودند. وی گفت: چند روز بعد زمانی که جنبش سرنگون شده و طالبان منطقه را تصرف کردند، طالبان هم دارایی های مردم را غارت کردند و وی شنید که آنها نیز دختران و زنان را می بردند. "من نمی دانم که طالبان بودند یا جنبشی ها که دوکان شوهرم را چور کرده و وی را کشتند."

وی اظهار داشت: بعداً برادر شوهرش از ایران برگشته و مادرش را با خود برد و برادر این زن از کابل آمده و وی را به خانه شان بازگرداند. وی هنوز با مادر و برادرانش زندگی می کند. وی بیان داشت، "من هیچ اطلاعی از شوهرم ندارم. هنوز نمی دانم که آیا وی زنده است یا مرده است."

جنرال دوستم از تبعید موقتی بعد از جنگ بین طالبان و جنرال ملک برگشت، اما موقعیتش در مزار بسیار ضعیفتر از گذشته شده بود با وجود جمعیت و دو حزب هزاره، حزب وحدت و حرکت اسلامی که به شهرت رسیده بودند. حزب اسلامی نیز که توسط طالبان شکست خورده بودند، شامل بوده و از این مقطع زمانی در شهر حاضر بودند. روابط بین احزاب فوق العاده ضعیف بوده و این امر، وضعیت امنیت ضعیف داخلی را وخیم تر می کرد. دزدی ها، اختطاف ها، و تجاوزات جنسی توسط قوماندان ها و نظامیان تمامی گروه ها معمولی و پیش پا افتاده بود. در مارچ ۱۹۹۸ تظاهرات گسترده ای در مزار در اعتراض به وضعیت موجود واقع شد. این دوره، شاهد مهاجرت تعداد زیادی از مردمان ثروتمند در نتیجه کمبود امنیت بوده است.

بازگشت جنرال دوستم منجر به عقب نشینی و سرانجام پرواز تبعیدی جنرال ملک بعد از جنگ کوتاهی در فاریاب شد باوجود اینکه تعداد زیادی از نیروهای ملک تغییر موضع داده و به دوستم پیوستند بودند. در بعضی مناطق، به هر حال، نظامیان جنبشی در چور و چپاول و خشونت های جنسی در مقابل مردم مظنون به حامی ملک که بیشترشان پشتون بودند، شرکت ورزیدند. پروژه عدالت افغانستان با یک تعداد از شاهدانی که قربانیان این حملات و چور و چپاول توسط نیروهای جنبش در این دوره بوده است، مصاحبه کرده است. طبق گفته یک شاهد، "زمانی که جنرال دوستم، جنرال ملک را شکست داد و ولایت فاریاب را تصرف کرد و ملک فرار کرد، نظامیان دوستم تمام دارایی همه پشتون ها را در منطقه غارت کردند. برخی از قوماندان های دوستم مرتکب جنایات جنسی در منطقه ما شدند."

در مارچ ۱۹۹۸، جنگ شدیدی بین نیروهای حزب وحدت از بامیان که آمده بودند تا دفاع مقابل طالبان را سر پا نگهدارند، و جنبشی ها در حیرتان در گرفت. بعد از کشتن ۱۵ عسکر وحدت، وحدت در مقابل مواضع کمی از جنبشی های باقیمانده انتقام گیری کرد. در جریان جنگ بعدی، ساختمان و محوطه ICRC توسط وحدتی ها اشغال شده و برای فیر کردن به مواضع جنبش در ساختمان های کناری به کار می رفت. جنگ بسیار شدید بود و امکان نداشت که کارمندان به دام افتاده ICRC محل را تخلیه کنند تا اینکه قوماندان ها قوای خود را بعد از عقد یک آتش بس موقت به عقب فراخوانند.

در جولای ۱۹۹۸ طالبان کنترل بیشتر مناطق کشور از شمال هرات تا جاده اصلی متصل به میمنه را گرفته بودند. در ماه اگست، طالبان کنترل مزار شریف را گرفتند.

بعد از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به آمریکا، نیروهای ایالات متحده، متحدینی را جستجو کردند تا با آنها بتوانند به عنوان نیروی زمینی در حملات علیه طالبان کار کنند. جنرال دوستم یکی از متحدین اصلی بود. در یکی از حادثات مشهور و پر افتضاح این دوره، زمانی که سرانجام نیروهای طالبان قندوز را در ۲۶ نوامبر ۲۰۰۱ رها کردند، تعداد کثیری از آنها در کانتینر ها به سمت غرب به قرارگاه های دوستم در شبیر غان منتقل شدند. تعداد نامعلومی از زندانیان در داخل کانتینر های شلوغ نزدیک هم، در مسیر راه جان دادند. تشریح سه جسد از خاک در آورده شده نشان داد که آنها توسط خفگی جان داده اند. (این حادثه به یاد می آورد آنچه که طالبان در سال ۱۹۹۸ در مزار شریف انجام دادند، وقتی که آنها صدها تن زندانی را گرفته و در کانتینر ها جمع آوری کرده و به میمنه فرستادند. حداقل در دو کانتینر، بیشتر زندانیان – دست کم چندین صد نفر از گرما و کمبود هوا مردند.)

کشتار های داخل کانتینر در افغانستان غیر قابل تحمل بوده، و شخصی که مسوول انبار کردن زندانیان در کانتینر بوده، شاید آگاه نبوده که ازدیاد جمعیت کافی بود تا زندگی افراد را به مخاطره خواهد انداخت. محل قبرستان در حومه شهر شبیر غان است جایی که قرارگاه های جنرال دوستم واقع است. زمانی که یک ریسرچر پروژه عدالت افغانستان این محل را در فیروزی ۲۰۰۲ دیدن کرد، اثرات موثر های سنگین قابل دید بود که محل را قطع کرده بود. به طور جزیی باقیمانده های انسانهای متلاشی شده نیز قابل دید بود. شاهدان محل اظهار داشته اند که در یک شبی بعد از ختم رمضان، موثر های ثقیله به منطقه آمده و بعداً یک بوی گوشت فاسد شده به وجود آمد. شاهدان ترسیده بودند که در مورد حادثه صحبت کنند به خاطر حضور عسکران جنبشی که از رسیدن به محل جلوگیری می کردند. جنرال دوستم بعداً تصدیق کرد که حدود دوصد زندانی طالب در کانتینر های موثر ها خفه شده بودند، اما ادعا کرد که تعدادی از آنها زخمی و یا مریض بودند. (اگر چنان باشد، قانون بشر بین المللی تقاضا می کند که مریضها و مجروحین مراقبت شوند – نه اینکه در یک کانتینر باربری انداخته و بدون هوایی کافی برای تنفس انتقال داده شوند.)

کوششها برای تحقیق این حادثه بی نتیجه ماند بعد از آنکه شاهدان تهدید و زندانی شدند. بعد از سپتامبر ۲۰۰۲، چندین شاهد و دیگرانی که متهم به همکاری با مستنطقین به ارتباط حادثه بودند، برای تلافی در معرض ارباب و خطر دستگیری، زندانی شدن انفرادی، لت و کوب ها و شکنجه قرار گرفتند. این ها عبارتند از:

- لت و کوب یک مرد عکاس و مترجم که به گزارشگران کمک کرده تا حادثه را بررسی کنند.
- دستگیری، توقیف و شکنجه یک دریور بولدوزر که در کندن گور دسته جمعی شرکت داشت.
- دستگیری، توقیف و بدرفتاری اقارب شاهد دیگر
- لت و کوب ها و تهدید ها علیه کارمندان حقوق بشر

نخستین بررسیها دلالت بر شمول افسران بلندپایه استخباراتی جنرال دوستم و قوماندان ها در لت و کوب ها و تهدیدها می کند. به علاوه، مدتی بعد از آنکه دوستم اطمینان کرد که محل امن خواهد بود، کثافات شفاخانه پاشیده

شده به روی گورستان اصلی دشت لیلی کشف شد. شفاخانه حدود دو کیلومتر از محلی که آشغالها انداخته شده فاصله دارد که فاصله کوتاهی از قرارگاه های دوستم دارد.

یک تحقیق کامل و جامع از این حادثه - به شمول اینکه آیا نیروهای ایالات متحده، زمانی که زندانیان به داخل کانتینرها انداخته شدند، حاضر بوده اند یا خیر- هرگز انجام نشده است.

۶.۷ جنایات توسط دیگر احزاب، کابل سالهای ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶

۶.۷.۱ فضاء

پروژه عدالت افغانستان، قتل عام افشار در سال ۱۹۹۳ را تقریباً مفصل مستند سازی کرده است، این قتل عام واقعه مشخصی بود که بیرحمی و قساوت های گوناگون انجام شده علیه غیر نظامیان توسط شورای نظار و اتحاد اسلامی را شامل می شود (قسمت فوق را بنگرید). به همان گونه اظهارات مفصلی از جنایات جنگی و سوءاستفاده ها مرتکب شده توسط دو حزب دیگر، حزب وحدت و جنبش ملی را مستند کرده است. گرچه، اعضای تمامی احزاب درگیر در جنگهای گروهی برای کنترل کابل مرتکب قتل های دسته جمعی، تجاوز جنسی، شکنجه، گروگان گیری و دیگر جنایات شده اند. برخی از غیر نظامیان در مناطق مسکونی شان چندین بار مورد هدف قرار گرفتند که اینکار گاه بخاطر دست بدست شدن منطقه توسط جناح مخالف و یا هم که آنها از یک منطقه به منطقه دیگر تحت تسلط گروه دیگر نقل مکان نموده اند زیرا کابل به مناطقی که توسط گروه های قومی نگهداری می شد، قسمت شده بود. سفر کردن به مناطقی که لباس، زبان مادری یا صورت ظاهری افراد دشمن را نشان میداد، بسیار خطرناک بود. چندین متضرر گواهی داده اند که توسط احزاب مختلف مورد هدف قرار گرفتند زمانی که منطقه شان دست به دست شده یا زمانی که از خطوط اول جبهه عبور می کردند. از یک قوم و نژاد بودن با جنگنده ها لزوماً حفاظت را تأمین نمی کرد. سه مثال اول جنایاتی که اینجا ارائه شده، توسط شورای نظار، حزب وحدت و حزب اسلامی انجام شده و همه آنها در روزهای آخر ماه روزه، رمضان، در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) واقع شده است.

۶.۷.۲ شورای نظار

یکی از نماد جنایات از جنگ کابل در سال ۱۹۹۲/۱۳۷۱ واقع شده موقعی که یک زن جوان بنام ن. از طبقه بالای یکی از بلاک های مکروریان خود را انداخت تا از تجاوز جنسی جلوگیری کرده باشد و به مرگش منتهی شد. عصبانیت محل به قدر کافی قوی بود تا یکی از نادرترین تظاهرات عمومی در جریان جنگ داخلی افغانستان به وقوع پیوسته و قضیه رسوا شد. پروژه عدالت افغانستان با اقارب نوریه و همسایگانی که عسکران شورای نظار را متهم به حمله بالای این خانواده می کنند، صحبت کرده است که قوماندان سرتور را مشخص کرده اند. آنها همچنین قسیم فهمی که در آن زمان رئیس استخبارات شورای نظار/دولت اسلامی بود، اما بعداً وزیر دفاع و معاون رئیس جمهور بعد از سقوط طالبان شد، را متهم به سعی در خرید سکوت این فامیل می کنند.

ن. چهارده یا پانزده ساله بود زمانی که مرد. یکی از اقارب اظهار داشت که آنها به تازگی از مهاجرت پاکستان برگشته بودند و به خانه کاکایشان در کارته نو رفته بودند که در آن زمان توسط جنبش کنترل می شد. آنها تصمیم به نقل مکان گرفتند بعد از آنکه یکی از همسایگان، یک زن باردار، مورد تجاوز جنسی قرار گرفت. این فامیل به مکروریان رفتند ابتدا به طبقه اول یک آپارتمان و بعداً به طبقه ششم در بلاک ۱۶، جایی که مادرشان فکر می کرد آنها ایمن تر خواهند بود. پدر خانواده، به خاطر ترس از امنیت، دختران را اجازه کار کردن یا مکتب رفتن نمیداد.

خواهر وی بنام ه. بیان داشت که: "خواهرم واقعاً مقبول بود و اخلاق و شخصیت خوبی هم داشت. زمانی که ابتدا برگشته بودیم، خواهرم همیشه نگران بود که گیلیم جم ها ما را نبرند. شب ها، ما خیلی می ترسیدیم و وی از خواهر دیگرش می خواست برایشان قصه بگوید تا اینکه ما در صورت ورود کسی بیدار باشیم. به نظر می رسید که وی از فرارسیدن مرگش مطلع باشد. ما همیشه می گفتیم که گیلیم جم ها جنایات می کنند. ما آگاه نبودیم که شورای نظار نیز جنایت می کند."

ه. بیان داشت که تاریخ ۱۸ دلو ۱۳۷۱ مطابق با ۷ فیبروری ۱۹۹۳ و شب عید بود. مادر بزرگ دختران از آنها خواست که حلو به همسایگان پخش کنند. سپس، در اول شب، ه. و مادرش در آشپزخانه بودند. پدرش و دیگر مردها همراه مهمانان در سالون بودند و ن. و عمه اش در خانه دیگری بودند. دروازه زده شد. "وقتی که برادرم در را باز کرد، کسی یک تفنگچه بیخ سرش گرفته و به او گفته که تکان نخورد. وی فریاد زد که دزدها هستند." پدر بزرگ گفت که نواسه بزرگش سعی کردند که از ورود مردان مسلح جلوگیری کنند، اما دو نفر وارد اتاق شدند. پدر بزرگ

گفت: "آنها سلاحشان را به سر مهمان ها گرفته که نتوانند حرکتی کنند. آنها می خواستند که به نواسه ام فیر کنند، اما من به تفنگ حمله برده و آن به هوا فیر شد." سرانجام آنها توانستند که مردان مسلح را بیرون کنند، اما دستمالشان را جا گذاشتند. سپس، یک همسایه بنام ت. آمد به آپارتمان آمده و به این فامیل گفت که یکی از فرش هایشان بیرون روی زمین افتاده است. فامیل جواب دادند که آنها فرش گمشده ندارند، اما مردان، پای پسرشان و سر پدربزرگ را با برچه زخمی کرده اند. در آن زمان تاریکی بود، برق نبود و آنها همدیگر را نمی توانستند ببینند. ناگهان، ه. گفت. آنها فهمیدند که ن. آنجا نبود.

"زمانی که ما به سرعت پایین رفتیم، دیدیم که وی با صورت به روی زمین افتاده است. زمین پر از خون بود. وی یک لباس سرخ پوشیده بود - به این دلیل بود که همسایه مان فکر کرد که وی یک فرش است. چادر وی به گوشه یکی از پنجره های همسایه بند مانده بود. ی. که در همان بلاک زندگی می کرد، به کمک رفته بود زمانی که صدای فریاد را شنیده بود و دیده بود که چندین فرد مسلح فرار می کنند. وی اظهار کرد: "من کسی بودم که وی را برداشتم و دیدم که وی مرده بود." این فامیل جسد را به شفاخانه بردند و داکتران تصدیق کردند که وی مرده بود.

صبح روز بعد، فامیل جنازه را به خانه برگرداندند. پدربزرگ گفت: "مردم منطقه همه تظاهرات کرده بودند. و علیه رئیس استخبارات، قسیم فهیم شعار سر می دادند." یکی از همسایه ها بنام م. به خاطر می آورد که همه مردم یکصدا فریاد می زدند، "مرگ به مسعود و فهیم. آنها سبب مرگ دخترمان شده اند!" همسایه دیگری بنام ی.س. گفت که جنگ در همان روز شدید بود. راکتها و مرمی ها به منطقه می آمد، اما ه. گفت: کسی نمی ترسید، "همه می گفتند که به زندگی اهمیت نمی دهند. می گفتند همه ما با جنازه دفن خواهیم شد." در راه ریاست جمهوری، سوگواران در نزدیکی جنبه ملی پدر وطن توسط پوسته شورای نظار مورد فیر قرار گرفتند و از پیشروی مانع شدند. بعد از این، جنازه به گورستان فامیلی در شیوکی برای دفن برده شد.

یکی از همسایگان بنام م. بیان داشت که روز بعد، فهیم با چندین موتر و بادی گاردها آمد. یک ژورنالیست افغان بنام فریده و یک گزارشگر دیگر که در بلاک همجوار زندگی می کردند، زنان زیادی را خبر کرده بودند. م. اظهار داشت که: "فریده به دیگران گفت وی چادر خود را به روی فهیم خواهد انداخت و زنان دیگر باید از رهبرشان پیروی کرده و به فهیم لعنت کرده بگویند، امروز این اتفاق بالای این دختر افتاد، فردا بالای ما خواهد افتاد. زمانیکه فهیم از موترش پایین شد، فریده پاکطین سعی کرد تا چادرش را بالای وی اندازد، اما وی فرار کرد و به سرعت منطقه را ترک کرد، درحالیکه می دوید به موتر سوار شد."

م. اظهار داشت که بعداً ساعت ۱ نیمه شب فهیم و افرادش برگشتند. آنها به یکی از دروازه ها زده و آدرس خانه دختری که خود را از پنجره بالا پرت کرده بود، خواستند. پدر، پدربزرگ و برادر ن. پایین آمده و برای نیم ساعت با فهیم صحبت کردند. ه. آمدن فهیم و مردان مسلح در ۲۰ موتر به خاطر می آورد. "مردم نمی خواستند که در رابه روی آنها باز کنند ولی سرانجام مجبور شدند. آنها بلاک را محاصره کرده و فهیم همراه تعدادی افراد مسلح به خانه ما آمد. وی به پدرم گفت که آنها را در غم شریک بدانند. وی از پدرم خواست تا به مردم نگوید که مردم پنجشیر چنین جنایتی را علیه دخترش مرتکب شده اند برای اینکه دولت بی آبرو و رسوا خواهد شد. وی می خواست خون ن. را بخرد. جیب هایش پر از پول بود و به پدرم نشان داد. اما پدرم گفت: ما افغان هستیم و خون مرده مان را نخواهیم فروخت. پول را به آن افراد مسلح و دزد بدهید که دیشب به خانه ما آمده و سبب مرگ دخترم شدند." وی گفت که فهیم خیلی شرمنده و خجالت زده بود و معذرت خواهی می کرد و دوباره پول را پیشنهاد می کرد. "چندین مرتبه ما را اخطار دادند و می گفتند ما باید شرح مرگ دخترمان را طور دیگری به مردم بگوییم، ولی ما گفتیم که همگی روزی خواهیم مرد و ما هرگز دروغ نخواهیم گفت."

ه. و همسایه بنام ی. هر دو گفتند که مردان مسلحی که آن شب آمدند از پوسته نزدیک در مکتب فردوسی بودند. ی. بیان داشت: "نام قوماندانشان سرتور بود، اما همه وی را به نام جنگل می شناختند. وی یک مرد وحشتناک با صورت ترسناک و موهای دراز بود." هر دو گفتند که این حمله اولشان به منطقه نبوده است. ه. گفت که قبل از مرگ ن.، مردان مسلح یک همسر و شوهر را در حمام آنها بسته کرده و تمام دارایی شان را دزدیدند. "چندین روز قبل از این حادثه، آنها یک بچه جوان را دستگیر کرده و به زیرزمین آن مکتب بردند. سپس، جنازه وی را بیرون از مکتب آوردند. آنها جنایات زیادی را مرتکب شدند، اما مردم خیلی ترسیده بودند که هیچ چیز گفته نمی توانستند.

طوری که در بعضی از نمونه های دیگر این خشونت ها علیه غیر نظامیان که در این گزارش مستند شده، هیچ اشاره ای نشده که رهبران بلند رتبه شورای نظار به جنایات دستور داده باشند. به هر حال، آنها در اعمال نفوذ علیه قوماندانان و نیروهای مسوول ناکام بوده و در عوض جنایت را سرپوش می گذاشتند.

دو روز قبل از مرگ ن.، زن دیگری بنام ح. تجاوز دسته جمعی را متحمل شده که وی اظهار داشت یک حمله مشترک عسکران حزب اسلامی و حزب وحدت در غرب کابل بوده است. دو روز قبل از ختم رمضان در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳)، یک گروهی از مردان مسلح حزب وحدت به خانه وی آمده و می خواستند تلاشی کنند. آنها رفتند، اما ساعت ۱ نیمه شب به همراه افرادی از پوسته محلی حزب اسلامی برگشتند. آنها مجموعاً شش نفر بودند و بعد از شکستن پنجره داخل شدند. وی بیان داشت که آنها شوهرش را با قنداقهای تفنگ لت و کوب کرده و وی با پیشانی خونین به زمین افتاد. پنج بچه اش شروع به گریه کردند و وی خودش گریه می کرد و فریاد می کشید. ح اظهار داشت: "انها همه ما را لت و کوب کرده می پرسیدند که پولهایمان کجاست. آنها شروع به جستجو کردند و تمام کله و شیرینی هایی که برای جشن عید گرفته بودیم، خوردند. آنها ظرفهای نیکل، دیگ ها و رادیو را دزدیدند. ح بیان داشت که آنها از گردن پسر ۱۲ ساله اش گرفته و امر می کردند تا جای پول فامیل را بگوید و قوطی روغن را شکستاندند به امید اینکه پول پنهان شده پیدا کنند. "انها مرا زیاد لت و کوب کردند که نمی توانستم صحبت کنم. سپس مرا به اتاق دیگر برده و به روی کف اتاق انداختند. بعد یکی یکی به من تجاوز کردند... آنها مرا با برچه به روی بازوهایم زیاد زدند که برای یک ماه زیاد درد می کرد. تمام اموال مار چور کرده، مرا تجاوز کرده و بعد فرار کردند. فرش و پتوها پر از چرک و خون شده بود."

ح. گفت که حمله کنندگان به وی هم از مردم هزاره و هم از افراد حزب اسلامی متعلق به پوسته نزدیکی در چهارقلعه چهارده که توسط قوماندان شاهین اداره می شد، بودند. وی گفت که روز بعد، شوهرش هم به پوسته شاهین و هم به قرارگاه حزب وحدت در نزدیکی رفت، اما آنها گفتند که متجاوزان جنسی مربوط آنها نمی شود. "بنا براین شوهرم به خانه برگشت. در راه برگشت یکی از افراد مسلح گفته بود که آن افراد، دیشب خوب زنت را تجاوز کردند. شوهرم عصبانی شده ولی هیچ کاری نمی توانست بکند."

یکی از اهالی بنام ع. که از حمله به ح. اطلاع داشت، بیان داشت که زمانی که قرارگاه های حزب وحدت و حزب اسلامی هر دو در چهارقلعه موقعیت داشتند، قرارگاه شاهین در لیسه چهارقلعه چهارده بود. "شاهین با افراد وحدت کار می کرد، به ویژه با مردی از قوم ترکمن از ولایت پروان که موهای سرخی داشت و بنام رئیس ارکان صدا می کردند، همکاری داشت. همایون شاهین و رئیس ارکان پلانیشان را در جریان روز طرح ریزی کرده مبنی بر اینکه در این خانه یا آن خانه یک دختر یا زن جوان است. سپس، در جریان شب، به خانه حمله می کردند. ع. اظهار داشت که یک حمله مشابه توسط گروههای مخلوط حزب اسلامی و وحدت به خانه یکی دیگر از همسایگان بنام سید محمد واقع شده بود. ع. علاوه کرد: "انها به خانه اش وارد شده و دیدند که خانمش به تازگی بچه به دنیا آورده است، بناءً آنها به وی تجاوز نشدند. اما به خواهرش و خواهرزاده اش تجاوز کردند. آنها به مدت زیاد به آن زنان تجاوز کردند که بیهوش شدند. آنها همچنین پولی که سید محمد از فروش موترش و طلاهای خانمش و تلویزیون و دیگر اموال به دست آورده بود، دزدیدند."

ع. به پروژه عدالت افغانستان گفت که بچه کاکایش بنام ز. در آن زمان با قوماندان حزب اسلامی و وحدت هردو ارتباط در جرائم داشت. ز. یک دزد ماهر بود و زمانیکه افراد حزب وحدت سامان آلات یک دوکان دار را چور کردند، در خانه وی انبار کردند. وی بعداً وسایل را فروخته و آنها بین خود تقسیم می کردند. ع. بیان کرد: "ز. به شاهین وابسته بود. وی از شاهین به خاطر جنایات خودش حمایت می کرد."

در یک قضیه دیگر، ی. به پروژه عدالت افغانستان بیان داشت که در جریان ماه رمضان در سال ۱۹۹۳، وی توسط صدای مرمی ها و دیگر صداهای وحشتناک بیدار شد، زمانی که در ناحیه شاه شهید کابل زندگی می کرد. وی به خانه ای که صدا را از آنجا شنیده بود، رفته تا ببیند که آیا می تواند کمکی کند. وی متوجه شد که فامیل آنجا توسط افراد حزب اسلامی مورد حمله قرار گرفته اند. به وی گفته شد که افراد مسلح اول به اتاق یکی از برادران رفته و همسرش را مورد حمله قرار دادند. هرچند، زمانی که بچه ها شروع به گریه کردند و زیاد سر و صدا کردند، مردان مسلح گفتند که به بچه ها دست نزنند و اگر این زن کلید در حیاط را بدهد. وقتی که وی کلید را به آنها داد، افراد بیشتری داخل شدند. یکی از برادران برای کمک از همسایگان فرستاده شده درحالیکه سه برادر دیگر باقی مانده بودند. افراد مسلح به خواهران گفتند که به طبقه بالا بروند و برادران طبقه پایین بمانند. به ی. گفته شد که در آن وقت، یکی از برادران تصمیم به جنگ گرفته و به یکی از اسلحه ها چنگ انداخته و آن فیر شد. دو برادر به شدت زخمی شده و یکی از آنها مرد. دو تن از خواهران نیز مجروح شدند. افراد مسلح فرار کرده و ی. و دیگر همسایگان برادران مجروح را به شفاخانه انتقال دادند.

یکی دیگر از غیر نظامیان که از جنایات نیروهای حزب اسلامی گواهی داده است ج. می باشد که در ششدرک زندگی می کرد و سرکارگر فابریکه بوت آهو بود زمانیکه جنگ کابل در اپریل ۱۹۹۲ مطابق با حمل ۱۳۷۱ شروع شد. نیروهای حزب اسلامی و جنبش برای به دست گرفتن کنترل منطقه در جنگ بودند. اما وی گفت که افراد پوخته نزدیک حزب اسلامی بودند که جنایت را علیه وی مرتکب شده اند. فامیل وی تصمیم گرفتند که زنان اقارب را به خارج از ساحه بکشند که بسیار به مشکلات ترتیب چنین کاری را دادند. وی اظهار داشت: "اگر آنها زنی را می دیدند، مورد تجاوز جنسی قرار می دادند. وی در آن وقت در خانه تنها بود که افراد مسلح پوخته آمده و تمام اموالش را به شمول یک موتر و یک موتر سایکل بردند. وی گفت: آنها حشیش می کشیدند و روبروی ما می خوردند و می نوشیدند." سپس به وی گفتند که خانه را ترک کند. وی اضافه کرد: "من در مقابل آن افراد مسلح کاری نمی توانستم بکنم، بنا براین همان شب خانه را ترک کردم. وقتی که روز بعد برگشتم، خانه ام و فابریکه بوت آهو سوخته بود بعد از آنکه همه چیز را از داخل غارت کرده بودند." ج. اظهار داشت که بعداً موترسایکلش را در بیرون پوخته حزب اسلامی دیدم و من به قوماندان آنجا درباره چور و چپاول و سوختاندن خانه و فابریکه شکایت کرده و برای بازگشت موترسایکلش درخواست کرد. اما قوماندان به وی گفته که موترسایکل از فابریکه می باشد و تهدید کرد که وی به خاطر دزدیدنش جریمه خواهد شد.

جنایات اتحاد اسلامی

۶.۷.۴

در توقیف های متقابل انجام شده توسط اتحاد اسلامی و حزب وحدت در جنگهای اولیه کابل، غیر نظامیان توسط هر دو حزب مورد هدف قرار گرفتند. اظهارات متضررین پشتون ها توسط وحدت در قسمت ابتدای این گزارش آمده است. اما هزاره ها نیز با جنایت مشابه از جانب نیروهای اتحاد مواجه شده اند. به عنوان مثال، ز. سعی داشت تا فامیلش را از دشت برچی در غرب کابل در تاریخ ۲۹ اسد ۱۳۷۱ مطابق با ۸ اگست ۱۹۹۲، بعد از اینکه منطقه شان توسط نیروهای اتحاد مورد حمله راکتی فرار گرفت، خارج نماید. آنها نمی توانستند که مستقیماً به بهسود در هزاره جات از راه میدان شهر بروند برای اینکه آن منطقه نزدیک قوماندان های ضد هزاره، تورن امان الله از حزب اسلامی و شیر علم از اتحاد قرار داشت. بنابراین، وی تصمیم گرفت که با هفت فامیل دیگر از قریه اش راه شمال را از طریق خیرخانه امتحان کرده و از حومه کابل عبور کند. آنها آنجا در یک پوخته مربوط قوماندان اتحاد، انور دنگر متوقف داده می شوند. ریش سفیدان، زنان و کودکان رها شدند و پسر سه ساله اش سعی کرد تا از پدرش شفاعت کرده و مانند دیگران آزاد شود. اما انور دنگر با سیلی به صورت وی زده و گفت: چوچه هزاره! برو گمشو.

ز. بیان داشت که وی یکسال را در اسارت طی کرد در حالیکه از یک قوماندان اتحاد به دیگری انتقال داده می شد. و به طریقه های متعدد شکنجه و لت و کوب می شود به شمول محروم کردن از خواب و غذا، اجازه ندادن رفتن به توالت زمانی که وی اسهال بوده است، بستن دست و پا در شب با ریسمان نایلونی که اثرات زخم آن باقی مانده، تهدید به مرگ شدن و عذاب دادن با اجساد زندانیان مرده هزاره، و از وی پرسیده می شد که خانه اش کجا بوده زمانی که نظامیان اتحاد منطقه اش در دشت برچی را راکت باران می کردند. وی مجبور به کارهای شاقه می شد مانند کندن زیرزمین و ساختن جاده. وی قادر به شستن یا عوض کردن لباسهایش نبوده، بناءً وی را شپش زده بود. وی اظهار داشت: "وضعیت ما بدتر از وضعیت حیوانات بود. آنها عزت و شرف و حقوق بشر را نقض می کردند. آنها ما را فقط به خاطر هزاره بودن شکنجه می کردند. ما جرم دیگری نداشتیم. ما فقط هزاره بودیم."

ز. اظهار داشت که وی اول به قوماندان حفیظ که قوماندان زیر دست شیر علم بود، تسلیم داده شدند. وی گفت: آن شب اول آنها به شکر دره برده شده جایی که حفیظ آنها را فحش داده و تهدید کرد. روز بعد آنها به قریه کوشک در پغمان و بعد به قلعه قاضی برده شدند و در آنجا جنگجویان عرب به آنها گفتند که می خواهند شیعیه ها را بکشند تا به جنت بروند. سپس، آنها به کوشک برگردانده شده در جایی که وی و سه زندانی دیگر در یک زیرزمین نگهداری شده و مجبور به کار به عنوان گلکار برای نورالحق، قوماندان دیگر مربوط به شیر علم بودند. بعداً به همراه دو زندانی هزاره دیگر به قلعه قاضی، قرارگاه مرکزی قوماندان نقیب الدین برگردانده شده که مجبور به کندن سنگرها شدند.

ز. می گوید: سرانجام بعد از یک سال در ۱۳ سنبله ۱۳۷۲ مطابق با ۴ سپتامبر ۱۹۹۳، وی به دیوان بیگی در کابل آورده شده و توسط قوماندان دیگر اتحاد بنام جبار برای سه ماه دیگر زندانی شد. وی گفت که سه بچه به سنهای ۱۲ و ۱۸ سال در مقابل وی به دستور زلمی طوفان که پوخته مجاور را کنترل می کرد، کشته شدند. همچنین وی بیان

داشت که زندانیان افشار را دیده است که توسط زل می طوفان با زنجیر تانک کشته شدند. ز. اظهار داشت: سرانجام وی و پنج همراهش مرخص شده و رها شدند.

یک قصه مشابه از توقیف، کار اجباری و ظلم و مجازات غیرمعمول از م. که یک مزدور کار بوده و در ناحیه ۶ غرب کابل زندگی می کرد، آمده است. وی. بیان داشت نظامیان متعلق به شیر علم، وی را در منطقه مرکز سیلو دستگیر کرده، دست و پاهایش را بسته، چشمانش را بسته و به ارغندی بالا می برند. وی گفت که در آنجا به همراه یک پیرمرد و دو بچه به سن ۱۰ و ۱۲ به مدت دو ماه زندانی بوده است. آنها در یک اتاق تاریک نگهداری شده و آب و غذای کمی داده می شد. وی گفت که اجساد مرده و استخوانها را در زندان دیده است. "آنها ما را مجبور به کندن زیرزمین برای خانه هایشان می کردند و بعد از تحقیق، لت و کوب می کردند. من جوان بودم اما آنها در قصدشان جدی بوده و مرا زیاد لت و کوب کردند که سرانجام قادر به ایستادن به سادگی نبودم. م. گفت که خوش چانس بوده که یک شب زنجیرهای پاهایش باز گذاشته شده و وی با استفاده از تاریکی شب توانست فرار کند."

اعضای اتحاد به پروژه عدالت افغانستان توقیف های دسته جمعی زندانیان هزاره را تصدیق کرده اند. یک قوماندان گفت که زمانی که تعدادی از افرادش توسط وحدت دستگیر می شدند، وی هزاره ها را به خاطر تبادلۀ افرادش می خرید. وی گفت: "تعدادی افراد ظالمی بودند که مردم را از شهر به خاطر فروختن می ربودند. برای یک مزدور کار پنج یا شش لک افغانی قیمت داشت اما یک قوماندان ارشد می توانست صد هزار لک ارزش داشته باشد."

۶.۷.۵ جنایات توسط گروه های گوناگون

چندین شاهد از هدف گیری توسط احزاب مختلف توصیف کرده اند زمانی که مناطق شان دست به دست شده یا زمانی که سعی می کردند که در شهر عبور و مرور کنند. به عنوان مثال، ن. که در قلعه جعفر زندگی می کرد وقتی که مجاهدین کابل را گرفتند. وی شرح داده است که چگونه فقر و بیکاری وی و بچه کاکایش را مجبور می کند تا برای به دست آوردن پول توسط آوردن آرد و تیل و روغن با بایسیکل از گلپهار و چهار آسیاب خطوط اول جنگ در غرب کابل را عبور کنند. ن. به پروژه عدالت افغانستان گفت که وی همیشه باید به نظامیان جنبشی در پوسته نظامی نزدیک دارالامان که در تاریخ ۱۳۷۲/۱۹۹۳ تحت کنترل جنرال مومن پول می داد. به هر حال، سوءاستفاده های بی قاعده نیز وجود داشت. وی گفت که یک روز زمانی که از چهلستون آمده و از منطقه باغ رئیس عبور می کرد، مردان مسلح از وردک مربوط به حزب اسلامی وی را در بریشناکوت گرفتند. وی مجبور به کار شده، کیبل های آهنی را خم کرده و با بایسیکل انتقال می داد. روز دیگر، مردان پوسته حزب وحدت در سرک ده مراد بودند که به وی و بچه کاکایش امر کرده تا ایستاد شده و گرنه فیر خواهند شد. وی اظهار داشت که آنها توقیف شده و پول هایشان، بایسیکلشان، مواد غذایی شان و حتی دستمال سرشان دزدیده شد. چند روز بعد حزب اسلامی بعد از یک جنگ سخت منطقه را گرفتند و ن. خانه شان را به مدت دو روز ترک کرد. ن. بیان داشت که وقتی برگشت، تمام دارایی هایشان برده شده و مواد غذایی عمداً خراب شده بود. وی پرسید: "چه چیز دیگر و چقدر باید بگویم؟ من نمی توانم که تمام اوضاع بد گذشته را توصیف کنم. شاید این کافی باشد."

شاهد دیگر بنام ش. که شوهرش توسط نظامیان حزب وحدت مورد هدف قرار گرفته و وی را به خاطر سنی و پشتون بودن می آزرند و بعد اوضاع کمی بهتر گردید که کابل در سال ۱۹۹۶ توسط طالبان سنی و پشتون طالبان گرفته شد. شوهرش. در حالیکه با غذای پخته شده ای که از غذای ظهر در شفاخانه ای که کار می کرد باقیمانده بود به شمالی برمی گشت گفتار شد. ش. اظهار داشت:

آنها از وی سوال کردند که غذا برای چه کسی می برد و برای کی جاسوسی می کند؟ آنها وی را سخت لت و کوب کرده که هم اکنون (از اثر لت و کوب وحدت) بیماری قلبی دارد و دستش معلول است اما بیماری قلبی زمانی پیدا شد که طالبان وی را لت و کوب کردند. وی از آنها زیاد ترسیده بود. برای ۹ روز وی گم بود و من به بسیار مشکلات برای بچه هایم نان پیدا کردم. وقتی که آنها وی را رها کردند، وی به خانه نیامد زیرا زیاد ترسیده بود. وی به شهر رفته و بعد به ما خبر داد که کجا است. ما باید از طریق کوه ها باپای پیاده به کابل می رفتیم برای اینکه طالبان جاده را بسته بودند. من هرگز آن اوقات بد را فراموش نمی کنم. پاهای بچه هایم بسیار آبله زده بود و تا یک ماه خوب نشد. این سرنوشت من است: شوهرم معلول است. وی به کار می رفت، اما نمی تواند خوب کار کند.

۶.۸ قتل عام زندانیان طالب در مزار شریف

در هفته های قبل از حمله طالبان به مزار شریف، نمایندگان طالب معاهده های مخفی را با جنرال پهلوان ملک، که معاون دوستم و رقیب وی بود، انجام دادند. ملک به همراه قاری علم راسخ، جنرال مجید روزی و غفار پهلوان با ملا عبدالرزاق و ملا غوث از طالبان در بادغیس ملاقات کردند. رهبران معاهده ای را به امضاء رساندند که مواد دقیق آن مشخص نیست، اما برای ملک به این معنی بود که کودتایی را علیه دوستم ترتیب دهد.

در شب ۲۲ می ۱۹۹۷ (۵ جوزا) جنگ بین نیروهای جنرال دوستم و طالبان در اندخوی و خواجه دوکوه شروع شد. مسعود نیروی تقویتی فرستاد اما نیروهای جبهه متحد تلفات سنگینی دادند. و دوستم روز بعد به مزار شریف فرار کرد و بعد افغانستان را ترک کرده و از طریق ازبکستان به ترکیه رفت. طبق یک شاهد که همراه پروژه عدالت افغانستان مصاحبه کرده است که در صحنه حاضر بوده است بعد از آنکه دوستم فرار کرد، ملک دستور انتقال فرماندهان های طالبان را از قندهار به شیرخان و مزار شریف با استفاده از طیاره های نیروی هوایی داد. این شاهد اظهار داشت که وی انتقال صدها طالب را در هواپیما به مزار شریف و شیرخان دیده است.

در ۲۵ می، طالبان وارد شهر شدند و شروع به بستن مکاتب و اداره ها نمودند و از مسجد استفاده می کردند تا تکلیف قانون شریعت را اعلام کنند. به هر حال، در شب ۲۸ می آنها با مقاومت به خصوص از قسمتهای شیعه نشین شهر روبرو شدند. جنگهای خیابانی بین نیروهای طالبان و فرماندهان های محلی وحدت و همچنان هزاره های مسلح در گرفت. در آن زمان، نیروهای حزب وحدت در مراکز اصلیشان در شمال شرق و شرق شهر بودند. قرارگاه های نظامی و سیاسی در سید آباد در شمال شرق بود به همراه قوای کوچکی به اطراف شهر که بیشتر در غرب در زراعت مستقر بودند اما نیروهای متمرکز اصلی نداشتند. حزب وحدت به همراه جمعیت و حرکت، بیشتر افراد نظامی و سیاسی بلندرتبه و یا متوسط خود را و نیروهایشان را بعد از کودتای ملک کشیده بودند. جنگ توسط فرماندهان های کوچک انجام شد.

در ۳۰ می، فرماندهان های طالبان: رزاق، فضل احمد، معین وزارت خارجه و جنرال جیلانی برای مذاکرات بیشتر با جنرال ملک، غفار پهلوان، و بقیه وفاداران به ملک در حضور سفیر پاکستان جلسه کردند. فرماندهان های طالبان تقاضا داشتند که ملک ۱۵۰۰۰ سلاح تسلیم دهد که ملک رد کرد. طبق گفته ملک، طالبان اعلام کردند که آنها مسعود را از کاپیسا و پروان بیرون رانده اند - معاهده ختم است.

در شب ۳۰ می، جنگ در مناطق همجوار هزاره نشین سید آباد در گرفت. افراد مسلح هزاره، که برخی از آنها جنگجویان وحدت به طور منظم بودند، سر راه افراد طالب کمین گرفتند که با شگفتی مواجه شده و در یک شهر ناآشنا به دام افتاده بودند. سپس، ملک نیز به طالبان پشت کرد و نیروهای جنگجوی جنبش تحت ملک هزاران نظامی طالب را دستگیر کرده و در میمنه، شیرخان و مزار شریف آنها را زندانی کردند. برخی از آنها که در مزار در توقیف به سر می بردند، عجلتاً در آنجا کشته شدند. مشخص نیست که چه تعداد توسط حزب وحدت زندانی شده اند. یکی از شاهدان طالب مصاحبه شده توسط پروژه عدالت افغانستان که به همراه ۲۷ هم قطارش در توقیف به سر می برد، جنرال گل محمد پهلوان، برادر ملک به عنوان یکی از فرماندهان های ارشدی که زندانیان را گرفتار نموده، شناخته بود.

بیشتر طالبان و جنگجویان خارجی دستگیر شده توسط نیروهای ملک در مزار شریف، شیرخان و میمنه در می-جون ۱۹۹۷ در بزرگترین قتل عام مشهور زندانیان توسط هر یک از احزاب در جنگ افغان به قتل رسیده اند. شمار دقیق زندانیان به قتل رسیده نامعلوم است. یکی از کارمندان نمایندگی های بشری که با حادثه آشنا بود، به پروژه عدالت افغانستان گفت که حداقل ۳۰۰۰ نفر کشته شده اند. علاوه بر نظامیان طالب، ملک یک تعداد از فرماندهان جنبش و رهبران مهم را نیز توقیف نمود. به عنوان مثال، غلام حیدر جوزجانی که در مزار شریف گرفته شده و جسدش در میمنه پیدا شد، سلام پهلوان از شیرخان، مهمترین بزرگ قوم در شیرخان بنام رئیس عمر بای که در شیرخان کشته شد.

یک درپور طالبان که توسط نیروهای متحد با ملک گرفتار و توقیف شد، گزارش ذیل را داده است:

من از ولایت قندهار هستم (از نام قریه خودداری کرد). وقتی ما به شیرخان رسیدیم، یک قرارگاه آنجا ایجاد کردیم، سپس به سمت مزار شریف حرکت کریم زمانی که جنگ بین ملک و طالبان شروع شد. زمانی که جنگ شدت گرفت، من با دو ملا رفتیم تا مزار را ترک کنیم. ما به سمت میدان هوایی حرکت می کردیم که مورد حمله قرار گرفتیم. آنها کشته شدند و من دستگیر شدم. تعداد زیادی از طالبان بلند رتبه کشته شدند، مابقی تسلیم شدند. فرماندهان ظاهر که همراه ملک بود، ما را به زندانی در مزار برد. تعداد ما بسیار زیاد بود و نمی توانستیم که حرکت کنیم.

غذای کمی موجود بود. بعضی اوقات ما پرندگان را گرفته و می خوردیم. بعضی اوقات ما را لت و کوب می کردند. آنها مرا در آلت تناسلی ام به شدت لت و کوب کردند که ناتوان جنسی شدم. بعضی ها از لت و کوب زیاد مردند. گاهی اوقات ICRC می آمد و غذا می داد. یک شب، مردانی ملبس به یونیفرم نظامی آمده و فریاد زدند، "چه کسی از قندهار است؟" آنها ما را جدا کردند. آنها گفتند که تبادل زندانی در پیش رو است. آنها عکس ما را گرفتند، دستانمان را بسته و در یک کانتینر بزرگ انداختند. کانتینری که من در آن بودم، پر بود. ما در تمام طول روز تا شب دیگر در کانتینر نگهداری شدیم. بعضی از افراد داخل کانتینر مردند. آنها به خارج از مزار رانندگی کردند. بعداً لاری متوقف شده و در را باز کردند. ما در صحرا بودیم. آنها ما را به گروپهای ۳۰ نفری هرده دقیق بیرون می کردند. آنها دستان زندانیان را به همدیگر بسته و بالایشان فیر کردند. ما هنوز در لاری بودیم و می توانستیم از سوراخهای کوچک کانتینر ببینیم. وقتی که بالای آنها فیر می کردند، موتر را نیز به شدت گاز می دادند. من درگروپ آخر بودم و دعا می کردم. ما مقاومت کردیم زمانی که برای پایین کردن ما آمدند اما ما را به بیرون تپله کردند. ما در سه خط یکی روبروی دیگری ایستادیم. وقتی که فیر کردن را شروع کردند، من به زمین افتادم و دیگران بالای من افتادند. سپس شنیدم که یکی از آنها می گفت بیایید به سر هر کدامشان فیر کنیم. اما من به زیر دیگران بودم، بنا براین بالای من فیر نکردند. سپس، چراغهای موتر را روشن کرده تا موتر را حرکت دهند. زمانی که آنها مصروف موتر بودند، من پرسیدم کسی زنده است. سه نفر بودیم، اما یکی زخمی بود و ما نمی توانستیم کمکش کنیم. وقتی افراد ملک منطقه را ترک کردند، دو نفر از ما به تاشقرغان و بعد به قندوز رفتیم. ملا دادالله و ملا برادر (دو قوماندان ارشد که مسوول تعدادی از قتل عام ها در سالهای ۱۹۹۸ الی ۲۰۰۱ می باشد، به قسمت پایین مراجعه کنید.) در قندوز بودند. سپس، ما به قندهار فرستاده شدیم.

یکی دیگر از نجات یافتگان بیان داشت که وی با ۲۸ نفر دیگر در میدان هوایی دستگیر شدند. آنها ما را لت و کوب کرده و به زندانی در شیرخان بردند. در زندان در هر اتاق ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر بود. غذای کمی می دادند و فقط بعضی اوقات برنج می دادند. برخی اوقات ما به یک محوطه محصور برده می شدیم. من مدت دو هفته آنجا بودم. آنها ما را به زندان میمنه بردند. چهار وزیر طالبان آنجا بودند که عبارتند از: ملا منصور، وزیر دفاع هوایی، ملا عبدالرزاق، وزیر داخله، ملا محمد صادق، سکرتر ملا ربانی و ملا حاجی فضل محمد، سرپرست وزارت خارجه. آنها به فیض آباد، جاییکه ملاربانی اداره اش را ایجاد کرده بود، فرستاده شدند. قوماندانهای آنجا به من گفتند که ۷۰۰ نفر مانند ما در میمنه می باشد. یک روز به ما گفته شد که برای تبادل اسیر جمع شویم. قندهاری ها یک طرف شدند. یک لاری آمد و ۳۰ تن از آنها را برد. محافظان به ما گفتند که آنها به خانه شان فرستاده شدند. دو یا سه مرتبه در هفته این عمل تکرار می شد. یک هفته بعد از آن، یکی از عسکرها که با وی نزدیک شده بودیم گفت: "ما همه مردان شما را کشته ایم." من یکی از جنرالهای آنجا را می شناختم و او من و یک تعداد قلیل دیگر را نجات داد. ما همدیگر را از زمان مکتب می شناختیم. زمانی که دوستم بازگشت، ۱۳۰ تن از ما از ۷۰۰ نفر در میمنه باقی مانده بود. ما به شیرخان آورده شدیم. در آنجا تبادل اسیر با طالبان وجود داشت و در سپتامبر یا اکتبر ما را به قندهار فرستادند.

کمیسیون عالی حقوق بشر دو تحقیق قضایی ابتدایی را به محلاتی که باقی مانده های زندانیان طالب به قتل رسیده وجود داشتند به شمول یک بیابان که اجساد نظامیان به قتل رسیده قابل مشاهده بود که دستانشان به پشت بسته شده، و یک محل با ۹ چاه که شواهدی مبنی بر صدها زندانی به زور به چاه انداخته شده وجود داشت. گرچه، یک نبش قبر و تحقیق کامل هرگز صورت نگرفته است.